

اسرار الآثار۔ خصوصی۔ حروف ک

(تا) ي

فاضل مازندرانی

نسخہ اصل فارسی



جلد پنجم (5) - اسرار الآثار۔ خصوصی۔ حروف ک (تا)
ي۔ تالیف فاضل مازندرانی

اسرار الآثار

خصوصی

جلد پنجم

حروف ک (تا) ي

تالیف فاضل مازندرانی مؤسسہ ملی مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع

ک 1 ک درالواح و آثار سیار رمز از کاشان و از کرمان میباید در کتاب بیان است قوله : " و داخل جنت الله می شوند که اعظم از کاف نجات می یابند " الخ که مراد کفر می باشد و در آثار ادیبه



ORIGINAL

اسلامیهء فارسیه "کن" با کاف ونون رمراز کلمهء "کن" خلقت و مشیت و امر ایجادی ازلیهء مذکور در قرآن قوله: ((انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون)) می باشد و در کتاب اقدس است قوله: " قبل ان یقترن الکاف برکنه النون " و در آثار والواح بسیار بر این طریق مذکور گردید از آن جمله در لوح زیارت سید الشهداء حسین بن علی است قوله: " لو لاک ما ظهر حکم الکاف والنون " کاپس میس لیلیان کاپس آمریکائی برای تعلیم انگلیسی در مدرسهء تربیت بهائیان طهران به سال 1329 هج. ق. از آمریکا به ایران آمده در آن مدرسه Lilian Frances Kappes معلمه شد.

2 کاخک به الحاق کاف حرف تصغیره کاخ به معنی قصر و نام معموره ای از توابع گاباد خراسان که بعضی از اهالی بهائی و مذکور الواحد. در لوحی است قوله: " جناب ملا محمد تقی هوالمقتدر علی ما یشاء ما ابدع قلبی الاعلی " الخ و در لوحی دیگر: " یا محمد علیک بهائی از برای اهل کاخک عنایت خواستی یک صحیفهء مبارکه از ملکوت علم الهی نازل و ارسال شد " کاس کاسه عربی قدح و پیالهء آبخوری. کووس = جمع در لوحی است: " انا نشکون الذین اختلفوا فی امر الله و بهم تکدر صافی کاس عرفانی " کاسره در خطاب و صایای عهد: " من مخالب سباع ضاریه و ذئاب کاسره " الخ استخوان شکننده و خورنده. کاشان شهر معروف ایران و از مراکز اولیهء امر بدیع و مشروح و مفصل در تاریخ مذکور و به کرات در توابع والواح و آثار از آن جمله به این عناوین در الواح:

3 " ک جناب محمد بیک بسمی العلیم کتاب الله نزل بالحق تنزیلاً من لدن علیم حکیم " الخ وقوله: " ک جناب سید فرج الله " " ک جناب سید نصرالله آقا غلامعلی آقا سید محمد کاروانسردار آقا محمد علی مخمل باف آقا رجبعلی آقا شعبانعلی آقا محمد هاشم مشکی باف آقا محمد علی قصری آقا محمد آقا سید نصرالله ابن الذی فاز " " ک جناب سید باقر " و " ک جناب حاجی میرزا جانی جناب حاجی محمد حسین جناب نواب جناب میر ابو القاسم جناب استاد حسین عموزینل " و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء به این عناوین: " کاشان جناب خواجه ربیع " و " کاشان به واسطهء جناب خواجه ربیع جناب آقا غلامحسین دربندی جناب آقا رحمن کلیمی جناب آقا یهودا و آقا سلیمان ولدان ملا اسمعیل جناب آقا علی اکبر آقا باقر جناب آقا میرزا هاشم و ابن ایشان جناب آقا یهودا آقا میرزا الیاس آقا میرزا نورالله و جناب حق نظر و جناب آقا میرزا داود ولد ابراهیم علیهم بهاء الله الابهی " و نیز جناب عموزینل " ایضاً: " کاشان به واسطهء حضرت خواجه ربیع کلیمی علیه بهاء الله الابهی حضرات مؤسسین مدرسهء وحدت بشر جناب میرزا اسحق جناب آقا میرزا ریحان جناب 4 جناب آقا ربیع جدید جناب آقا رحمن جناب آقا میرزا یوسف علاقه بند جناب آقا شموئیل جناب آقا یوسف شالوم جناب آحسین پهلوان جناب آقا میرزا الیاس آشور جناب حاجی غلامرضا

جناب آ داود زرگر جناب حاجي داود عليهم بهاء الله الابهي " ايضاً: " جناب آقا ميرزا اسحق جناب آقا صموئيل جناب آقا ميرزا عنایت الله جناب آقا هاشم پشتي باف جناب آقا محمد هاشم جناب استاد حسين نجار ک جناب حاجي محمد حسين جناب لقائي جناب ميرزا الياس " عبدالميثاق ميثاقه پسر آقا از مؤمنين آنجا وبه او چنين فرمودند: " لقب خاندان ميثاقه است واين منقبت الي الابد باقي " ونامهاي بسياري از بهائيان دوره هاي اسبق و از آن جمله آقا شيرعلي و استاد حسينعلي نعلبند در تاريخ ظهور الحق ثبت است . کاظم حاجي سيد کاظم رشتي در آثار امر جديد کثرت ذکريات و در کتاب رهبران بزرگ و رهروان و در اسرار الآثار عموميه تفصيل داده شد و در اين کتاب شمه اي ذيل شرح نامهاي باب و حسين و علم و سلوک و بقره و غيرها ثبت است و در کتاب تفسير کوش چنين مذکور مي باشد قوله: 5 " ولا مَحِيصَ لَهُمَ اِلَّا اَنْ يَكْفُرُوا بِكَاطِمٍ وَاحِدٍ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا لِأَنَّ الَّذِينَ صَدَّقُونِي مِنْ اِبْطَالِ تِلْكَ الْفِتْنَةِ لِيَكُونَ النَّصُّ مِنْ عِنْدَهُمَا فِي حَقِّهِمْ " وقوله: " وان كنت من اصحاب کاظم سلم الله عليه لتعلم سرّ القول " الخ و قوله: " وائي حامل علم مثل کاظم فان اظهر الله امرأ فهو قرّة عيني وَا لَا ادّعيّت ولا اقول اني حامل امرٍ دون ذلك " وقوله: " وعليك وعلي كل من اتبعني حق بان يزور أئمة العدل هنالك متي ثم مرقد کاظم سلام الله عليه " و در بيان است قوله: " زيرا که ادني تلامذه مرحوم سيد اعلي علو علماء و حکماي روي ارض را پشت پازده و در اشخاصي که تصديق حجيت آيات نموده اند چه از اين طائفه و چه غير اينها نزد هيچکس شبهه اي در علو فتواي ايشان نبوده و نيست " و در ذيل نامهاي علم و سلوک و بقره بعضي از موارد دي که وي را به نام " معلّي " و " سيدي " ستودند مذکور است . ديگر از کاظم نامان کثير الذکر در آثار اين امر: ملا کاظم طالخونچه اي (قریه اي از اصفهان) که به شهادت رسيد و در بسياري از الواح مذکور مي باشد از آن جمله بنده اي ذيل نام حسن ذکر است . ديگر: شيخ کاظم سمندر قزويني که ضمن نام سمندر مذکور و در آغاز لوح فؤاد " ک ظ " 6 رمز از او است . ديگر: حاج محمد کاظم اصفهاني که پنج برادر بودند و نوبتي سه برادر را با پسر حاجي که بعداً ارباب معروف شد به امر ظلّ السلطان در اصفهان حبس کردند و چون تلگراف خانه آنجا به ملاحظه از ظلّ السلطان مخبره امور برخلاف ميل وي به طهران نميکرد آقا ميرزا محمد حسن اصفهاني (سلطان الشهداء) حاجي عبدالله نجف آبادي را فرستاد و دستور داد زنان بهائي در کاشان به تلگرافخانه رفته شکايت به طهران کردند تا محبوسين آزاد شدند ولي بقاء در اصفهان سخت بود لا جرم به سبزوار رفته مقيم گشتند چنانکه ذيل نام خضراء ذکر است و ذکر: آقا ميرزا کاظم بن شهيد يعني پسر ميرزا محمد باقر شهيد هراتي در الواح و آثار بسيار است و نيز در بعضي آثار غصن اعظم عبدالبهاء ذکر:

سيد کاظم يزدي مجتهد مفتي مذهب به سال 1321 هج. ق. است و ذيل نام آسيه هم ذکر ي از

میباشد

نام

از کاظم

کافور اصل کلمه هندی و مستعمل در عربی و فارسی نام درخت و ماده و روغن خوشبوی معروف . در قرآن است : "انّ الابرار یشرّبون من کأسٍ کان مزاجها کافوراً" در مجمع البحرین است: 7 "ای مائها کافوراً و هو اسم عین فی الجنّة مائها فی بیاض الکافور و رائحته و برده" و در قاموس است : " که کافور چشمه ای در بهشت میباشد " و شیخیه از اینجا اصطلاحی گرفته بر عالم و مقامی معنوی اطلاق کردند چنانچه حاجی سید کاظم رشتی نام کافور از آیة مذکوره را گرفته بر عالمی از عوالم الهیه اصطلاح نمود که نزد پیروانش شهرت یافت چنانچه از حضرت نقطه در تویع خطاب به محمد شاه است : " ولا یزال به علو کافوریت کینونیت ذات ازلی خود است " از حضرت بهاء الله در لوحی است : " بحر الاحدیه المنفجرة من جبل الکافور ". کالسکه اصل کلمه روسی و اطریشی و مستعمل در عرف فارسی میباشد در رسالهء مدنیه است قوله: " محتاج به کالسکهء آتشی نبوده و نیستم " که مراد اطاق قرار مسافرن در قطار راه آهن میباشد . کامل پاشا یوسف کامل پاشا که در ایام اقامت ابهی به اسلامبول به ملاقات و پیام دولتی آمد در ظهور الحق و اسرار الآثار العمومیه به تفصیل ذکر است .

کب

کَبَدَ السَّمَاءِ وسط آسمان. در دعاء و ذکر محمد تقیخان تا کبری از حضرت عبدالبهاء : " فی هذه النیران المطهّبة الی کبد السماء " کَبَر - اِسْتَكْبَر در کتاب بیان است : " الباب الثالث والعشرون الواحد الثامن اذن ان یکبّر علی النّقطة خمس و تسعین مرّة فی اولیها و آخرها ملخص این باب آنکه امر شده که در حین استواء آن بر عرش خود و انتقال آن از عرش اول نود و پنج کلمهء تعظیم گفته شود و در غیر آن پنج تکبیر زیاده اذن داده نشد" الخ و در آثار امر بهائی جملهء " کَبَر علیه من قبلی " بسیار است یعنی براو در حین ملاقات از جانب من تحیت " الله ابهی " یا " الله اکبر " و مانند آن برسان چنانچه در عرف مسلمانان است که سلام را به او برسان " الله ابهی " مرا به او ابلاغ دار. و در آثار مرکز عهد ابهی بسیار است که " از جانب من تحیت ابدع ابهی برسان " و در لوح رئیس است : " ویکبّر علیک آل الله " و در لوح صلوة : 9 " ثمّ یکبّر ثلاث مرّات " که معمولاً طبق انتخاب غصن اعظم " الله ابهی " گفته میشود و اصلاً در کتاب بیان چهار جملهء : " الله اکبر الله اعظم الله اجمل و الله ابهی " است و در آثار مولی الوری عبدالبهاء تفصیل بیان گردید که در کتاب امر و خلق مسطور است . و در دعاء یدعوه محیی الانام است : " کَبَر اللهم یا الهی علی مظاهر الشّهادة الذین انفقوا ارواحهم و اجسادهم " الخ که مفادش چنین میشود خدایا بر شهداء بهائی الله ابهی گو و شاید مراد لازم الله ابهی گفتن یعنی بذل احترام و رحمت و عنایت باشد . و در لوح رئیس است : " انه

استکبر علی الله " او بر خدا بزرگی کرد. کجَل عربی قید و بند . کبول = جمع . در خطابی است : " والکبول اثر لقبولی فی عتبه البهء " و در زیارت محمد تقی خان تاکری : " نقلت علیهم الکبول " کبیر در لوح فؤاد است : " قد اخذ الله کبیرهم " مراد از آن چنانچه در ذیل فؤاد بیان میباشد فؤادپاشا صدر اعظم دولت عثمانی است .

10 کتب در کتاب اقدس است : " انّ اولّ ما کتب الله علی العباد " و قوله : " کتب فی قلوبهم الایمان " و قوله : " قد کتب علیکم الصلوة " و قوله : " قد کتبنا علیکم الصیام " الخ و در همه اینها به معانی تقدیر کرد - فرمان داد - جمع کرد - فرض کرد - حتم کرد میباشد . و از بیانات غصن اعظم عبدالبهاء برای جمعی راجع به کیفیت کتائبشان است : " من بیشتر مکاتیب به دست خود مینوشتم و لکن چون سه انگشتان دستم از کثرت کتابت از کار افتاد محتاج شدم که کاتبی بگیرم تا آنکه دستم براه افتاد و من تا قبل از صعود جمال مبارک به احدی از احباء مکاتیب ننوشتم تا آنکه میرزا و رقاء شهید نزد مقدار صدنامه فرستاد که جوابی ندادم و بالاخره به میرزا آقا جان به نوع شکایت از من نوشت که نمیدانم سبب عدم کتابت ایشان چیست پس جمال مبارک مرا طلبیده سؤال کردند چرا برایش نمنویسی بنویس پس جوابی برایش نوشتم به این مضمون ای حضرت و رقاء آیا نداء ملاء اعلی را نشنیدی پس چرا منتظر و متوقع صدای بعوضه هستی الی آخره و نوبتی جمال مبارک مرا طلبیدند و گفتند که بالا باشم و در اطاقشان بخوابم پس فرمودند عرائض بسیار شد چه تدبیری میکنی گفتم من برای 11 جواب نویسی حاضریم پس جمال مبارک عبارتی به این مضمون نوشتند که فلانی متعهد و متکفل جواب عرایض گردید . همان شب پنجاه جواب نوشتم و از آن وقت تا حال به همه مکاتیب جواب مینویسم " کتاب در قرآن مصطلح بر منزل من جانب الله میباشد قوله تعالی : " ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین " و قوله : " تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم " و قوله : " هذا کتابنا و ینطق علیکم بالحق " و قوله : " هو الذی انزل علیک الکتاب " و قوله : " و من ینکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر فقد ضلّ ضلالاً بعیداً " و در سرالواح جمال ابهی نیز بر سیاق آیات مذکوره قرآن بسیار میباشد قوله ج ع : " تنزیل الکتاب من الله " و قوله : " هذا کتاب من لدی المظلوم " و در توقیعات و آثار اولیه حضرت نقطه مراد و متبادر از لفظ " الکتاب " تفسیر سوره یوسف بود . کتاب نیز به معنی مفروض و مجموع در قرآن است : " انّ الصلوة کانت علی المؤمنین کتاباً مرقوماً " در کتاب اقدس است : " قدر لذریاتکم من کتاب الطاء من کتاب الخاء " الخ یعنی از مفروض یا مجموع طاء و خاء و غیرهما . و اهل الکتاب در آثار اولیه باب اعظم بر مسلمین خصوصاً اثنی عشریه و بویژه ملاحایشان میباشد . کاتب حضور در آثار و افواه این امر و مؤمنین مراد میرزا آقا جان خادم است که در نام آقا و خادم

تفصیلی است. 12 مکتب، در کتاب اقدس است: "اذا اراد مطلع التوحید مکتب التجرید..... قل انا دخلنا مکتب المعانی والتبیین..... انا دخلنا مکتب الله" الخ مراد تبیین کلمات نقطه راجع به من يظهره الله موعود است که؟ حقیقش ذکر مکتب و مدرسه فرمودند و بایان مدرک اعتراض و انکار خود نسبت به مقام ابهی قرار دادند. مکاتیب نام مجموعه ها ئی از آثار غصن اعظم عیدالبهاء به دستورش گردید که شیخ فرج زکی کردی در قاهره مصر فراهم آورده طبع نمود. مکاتیب در خطاب و ماجاتی است: "وانصرهم فی کلّ الاحوال بملائکة قدسک الّتی هم جنود لا یرونها و مکاتیب غالبه علی جیوش ملاء الادی" الخ جمع = کتیبه دسته ای از سپاه کتیب عربی تل ریگ. در لوح رئیس است: "بحیث ینوح الکتیب فی الهضاب" به جائی رسید که تل ریگ در تپه ها به ناله و مویه افتد. و کتیب احمر تل ریگ سرخی در طریق اعمال حجّ حاجیان و دعائی دارد که در احادیث امامی ذکر است و حاجی سید کاظم رشتی اصطلاحی از این گرفته در درجه 13 و مقامی عرفانی رمزی پیوسته نام برد و بر همین وتیره از نقطه اولی در شرح الهاء است قوله: "وانت الیوم لو لم تلق ما فی یمینک والشمال من سبحات الدقائق و اشارات الرقائق لم تقدر ان تسلك الی الله فی ارض کتیب الاحمر" و در توفیعی است قوله: "وان کتیب الاحمر والرّفرف شأن من مقامات الجنان" الخ و در ضمن نام رضوان و نیز حسن از توفیعی نقل است. و در لوحی است قوله: "ان یا حاء اسمع نداء الهاء الّذی ینطق فی الکتیب الاحمر مقام الّذی انقطع عنه حکم القدر" و در لوحی دیگر خطاب به شیخ سلیمان: "فظوبی لمن یمشی علی کتیب الاحمر" و از غصن اعظم عیدالبهاء است قوله: "وارض حمراء و کتیب احمر مقصد مقام قضاء است زیرا در اصطلاح اهل الله بیضاء مقام مشیت است و خضراء مقام قدر است و حمراء مقام قضاء است پس ارض حمراء مقام شهادت کبری است" و در توفیعی دعای الف است قوله: "ولذا قد نسب محمد رسولک صلواتک علیه وآله له فی مقام الظاهر رتبة القضاء 14 الی نفسه وجعل حاملها حجّک الشّہید حسین بن علی آیه وحدانیتک" الخ چنانچه در نام همزه و رضا نیز شمه ای ثبت میباشد. کدس به ضمّ و سکون عربی کود و خرمن. در لوح به حاجی محمد کریم خان است: "اگرچه هرطیری از کدس رحمت رحمانیه و خرمن حکم صمدانیه نصیب نبرده" الخ. کربة و کرب عربی دلگیری و مشقت در لوحی به حاجی ذبیح کاشی قوله: "جناب ذبیح علیه بهاء الله به نام خداوند یگنا قلم اعلی شهادت میدهد به غربت و کربت و بلایای تو فی سبیل الله ربّ العالمین" الخ کربلا شهر معروف در عراق به نام و عنوان ارض طف و ارض مقدسه و کربلا و غیرها در الواح و آثار تکرار ذکر یافت از آن جمله در خطابی در حقّ زین المقربین است: "فاضطرّ الی الهجرة والجلاء الی ارض الطّف فتحمل کلّ کرب و بلاء الی بقعة کربلاء" الخ و تمام احوال مرتبط به این امر در آنجا در تاریخ ظهور الحقّ 15 مسطور است و مدفن

مادرباب اعظم در آنجا میباشد و همه این در ذیل نامهای طف و حسن ذکر است. کَرَّة عربی به معنی رجعت و حمله در لوحی به حاجی ذبیح کاشی: "قل یا قوم قد جائت کَرَّة اخری واتی الرحمن بسلطان عظیم" کرث - اکثرث ذیل نام اکثرث ذکر است. کُرْد - کُردستان از نظر احوال عمومی در اسرار الآثار عمومی و از نظرواقعات امریهائی در مابین کردها و کردستان در تاریخ ظهورالحق مخصوصاً در ضمن شرح اقامت جمال ابهی در سلیمانیه و در این کتاب نیز در ذیل نام سلیمانیه و عبد و امین و غیرها مسطور میباشد و آثار و نامه های ابهی مرتبط به آنجا و آن مردم بسیار است که بعضی از آنها مانند قوله: "دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسام آرزوست" الخ. معروف و از مردم آنجا که مؤمن و یا محب به این امر بودند عده ای در الواح و آثار ذکر یافتند و مخصوصاً میرزا اسدالله اصفهانی و ذوالفقارخان و شیخ فرج 16 الله زکی و شیخ محیی الدین از اهل سندج و حوالی در آثار غصن اعظم عبدالبهاء نام برده اند و تفصیل کشته شدن سید اعمی هندی در آن خطّه در تاریخ ظهورالحق ثبت است. و چون فرهاد میرزا معتمد الدوله عم ناصرالدین شاه در سال 1284 هج. ق. به حکومت آن خطّه منصوب گشت که تا سال 1290 برقرار بود شاه در آن سال خواست به اروپا رود و او را برای نیابت سلطنت به طهران خواست و معتمد الدوله در ورود به کردستان دانست که حسن سلطان اورامی از اهل اورامان با دو برادرش بهرام بیک و مصطفی بیک سالها است که بر حکام اورامان باقی اند پس به صوب خاک مریوان حرکت کرد و آنها را به تدبیر گرفت و حسن سلطان را کشت و برادران مذکورش را با خود به اردوی سندج آورد و حسن سلطان مذکور موافق اطلاعی که به دست رسید قاتل ابو القاسم همدانی همراه جمال ابهی در سلیمانیه بود و تفصیلی از چگونگی آن ایام در کردستان به واسطه دکتر نقشبندی از بومیان معروف آنجا که از سلاله شیخ نقشبندی است و به واسطه حسن حقیقی خلف میرزا اسدالله اصفهانی نامبرده نقل شد که خلاصه اش این است: جمال ابهی در ماه محرم 1271 به باغ کون در سرحد طویله و پیاره به خانقاه شیخ 17 سراج الدین ورود کردند و شیخ محمد ارشد اولاد شیخ سراج مذکور در آن خانقاه محض پذیرائی ایشان جره ای معین و مستخدم دائمی مقرر کرد و شیخ محمد خود شبانه روز به حضور بود و اهالی آن منطقه جمال ابهی را به نام درویش محمد میخواندند و مدت اقامت بدین طریق دو ماه به پایان رسید و ابو القاسم نام گاشته ابهی رهسپار ایران شد و همینکه از آنجا به گراویدول رسید در آن کوه ها به دست سارقین با آره سر بریده گردید و خبر به شیخ عبد الرحمن برادر شیخ محمد مذکور رسید و تعقیب کرد و خبر به شیخ محمد داد و او دستور کفن و دفن صادر کرد و دفن نمودند و این واقعه در چهار فرسنگی خاک عراق در قریه ای در بلوک اورامان کردستان که تا سندج تقریباً 21 فرسخ است واقع شد و همینکه خبر به حضرت بهاء الله رسید به همراهی شیخ محمد مذکور به طرف سلیمانیه

حرکت کردند و به خانقاه شیخ مولانا خالد وارد شدند و مولانا خالد در کوه سرگلو منزلی را تهیه کرده ایشان را در آنجا پذیرائی نمود که تا شش ماه مهمان وی بودند و بعداً جمال ابهری به همراهی شیخ مولانا به بغداد حرکت نموده و شیخ محمد را لقب شیخ بهاء الدین دادند که شاید مثنوی فارسی خطاب به او است و او به بیاره عودت کرد و حجره ای که جمال ابهری به دو فرسخی سرحد در خاک عراق منزل داشتند دستور داد مهر و 18 موم کردند و مقبره آقا زمان در گراویدول به دستور بهاء الدین و محیی الدین و شیخ عبد الرحمن تأسیس شده . کرسی عربی صندلی و تخت و آنچه بر آن نشینند کراسی = جمع و کرسی نیز مرکز و پایتخت . در قرآن به تجلیل و تعظیم قدرت الهی است "وسع کرسی السموات والارض" که به نام آیه الکرسی شهرت یافت و در کتاب اقدس است: "علی الکرسی الموضوع علی السریر" که مراد صندلی میباشد . و در لوح رئیس است: "نداء مینمودند که سلطان میآید کرسی ها را بگذارید" و در لوح حکما است: "فانظروا فی الیونان انا جعلناها کرسی الحکمة فی برهة طویلة" که مراد پایتخت مرکز است . و در لوحی است: "اگرچه در ظاهر بر اکراس رفیعه و اعراش منیعه جالس باشند" الخ که ظاهر عبارت به تمام المناسبة میرساند اکراس جمع کرسی استعمال شد و نیز ممکن است اکراس جمع کرس و به معنی مبانی ویا آشیانه ها باشد . گروکوک شهری مشهور در کردستان . شرح عبور ابهری از آنجا و دیگر 19 اوضاع مرتبط به این امر در تاریخ ظهور الحق ثبت است . گرم در خطابی است: "تعلق قلبک بکلمة الله و خدمتک فی کرم الله حتی تخدمی فی کرمه العزیز" باغ پر درخت . کرمان استان شهیر جنوب شرقی ایران و شهر کرسی آن مرکزی در عصر بیان برای امر جدید بود و به نوعی که در ذیل نام یحیی و حرف ک است در آثار نقطهء بیان به رمز ارض "کاف" مذکور گردید و تفصیل احوال آنجا در ظهور الحق ثبت است و در این کتاب هم ذکر در ذیل نام صادق میباشد و از مؤمنین آن عصر حاجی محمد ابراهیم بن حاجی الله وردی که آثارش در بلد موجود است دیگر: آقا میرزا محمد علی امین الرعايا که به نام حاجی امین معروف بود و نیز برادرش و حاجی محمد روغنگر و غلامرضا و حاجی حسین عصار که گفتند در طهران مفقود و مقتول گردید . و در دوره ابهری نیز گروهی بودند که در الواح مذکورند و کرمان به رمز "ک" ثبت میباشد از آن جمله در یکی از آثار و به امضاء خادم است قوله: 20 "انسان متحیر است که جمیع اهل بیان کذب و مفتریات اهل فرقان را دیده و شنیده اند و در یوم الهی ظاهر شد آنچه که مستور بود آیا مجدداً چگونه به اوهمات قبل اعتکاف نموده اند گاهی مرآت میگویند گاهی وصی میگویند گاهی ولی می گویند صد هزار مثال این نفوس به کلمه ای خلق شده و میشوند لا ینفعهم الاسماء و ما عندهم و ما ینفعهم هورجوعهم الی الله المهیمن القیوم به مثابه اطفال به لعب طین مشغولند سبحان الله باب کذبی در "ک" و "ر" مفتوح شده که عالم متحیر است و

كذلك خدعه وحيله دیگر صدق الله العليم العظيم. در کتاب اقدس در ذکر آن ارض نازل شده
 آنچه متبصرین را کفایت مینماید موقن به این امر عظیم عالم را به مثل کف تراب مشاهده مینماید
 حق عباد بیچاره را حفظ نماید چه که مجدداً ارباب عمام بر اعراض قیام نموده اند " الخ و در
 کتاب اقدس این خطاب است: "یا ارض الکاف والراء انا نراک علی ما لا یحبّه الله ونری منک ما لا
 اطلع احد الا الله العليم الخبیر ونجد ما یمر منک فی سر السر عندنا علم کل شیء فی لوح مبین لا تحزنی
 بذلک سوف یظهره الله فیک اولی بأس شدید یدکرونی با ستقامة لا تمنعهم اشارات العلماء ولا
 تحجبهم شبهات المریین" و در لوحی است قوله: 21 "ارض ک رهم لازم است شخص عاقلی
 به کمال حکمت در آن ارض گاهی مرور نماید و به قدر امکان در آنجا توقف کند و به کمال حکمت
 رفتار نماید چه که جعفر کذاب در آن ارض ظاهر فی الحقیقة جعفر کذاب این است نه آنکه از قبل
 به او نسبت داده بودند ابناش اخبث از او" الخ. مراد ملاً جعفر بابی ازلی کرمانی و پسرانش شیخ
 احمد روحی و برادرانش اند که به تفصیل در ظهور الحق مسطور است و از معارف مؤمنین این دور:
 حاجی محمد رحیم با اخوانش - آقا محمد کریم و آقا محمد رفیع و سلالة حاجی محمد رحیم به نام رحیمی
 اکنون در جامعه هستند. دیگر استاد عسکر دیگر دستورستم پارسی و نیز میرزا بهرام وسید
 اسدالله تارزن و کربلائی حسینعلی معروف به کربلائی حسین عبد الرشید و گشتاسب ساسان
 پارسی و ارباب خداداد پارسی کیخسروآبادی و نیز میرزا محسن معروف به میرزا صادقی فراش
 پست و تلگراف و از سلالة هریک اکنون در اهل بها موجودند و نیز بهرام جان بود و از معارف
 اهل ایمان جوانی زاده عوضعلی درویش به نام حاجی عوض در حدود سال 1280 هج. ق. ایمان آورد
 و با قلیلی از مؤمنین معاشرت کرد و با میرزا باقر (شهید) غالباً شبها احتفال انس داشتند و خبر به
 سمع حاجی محمد رحیم خان 22 بن حاجی محمد کریمخان رسید و به واسطه زوجه کربلائی که
 انتسابی بیعی داشت و تطمیع کردند از موقع اجتماع شبی در آن خانه آگاه گردید و کسان حکومت بفرستاد
 تاردر دستگیر کردند و از آن جمع احمد پسر ملاً جعفر و احمد پسر مشرف به وعد و وعید رها شده
 در رفتند و کربلائی حسینعلی و میرزا باقر و حاجی عوض را به حبس انداختند و حاجی سید جواد
 شیرازی الاصل امام جمعه که میرزا باقر برایش به خط خوش مشهور خود قرآن و غیره نوشت
 شفاعت کرو حاکم شیخی نامبرده نپذیرفت و امام جمعه وعده و نوید به حبسیان داد تا جلویشان را
 باز گذاشت و آنها گریختند و عذر آورد که به سعی و زور خود در رفتند و کربلائی حسین و حاجی
 عوض خلاص شدند ولی میرزا باقر را حسب تعقیب و ابلاغ حاجی محمد رحیم خان در رفسنجان
 بدست آورده به حبس کرمان برگرداندند و به دستور وی کار آن مظلومرا در سجن به سر انجام
 رساندند و جسد را از آنجا بیرون انداختند و حاجی سید جواد که به قصد استخلاصش قدم بر میداشت

واقعه را به چشم خود دیده زهی متأسف و متأسر گردید و حاجی از همان زمان از ایران گریخته به عکا رفت و به نام درویش معروف گردید و شیرینی به بهائیان آن حدود داد تا نام درویش را از آغاز اسم وی متروک کرده حاجی نیاز 23 خواندند و از دوبرادرش نیز یکی به ایمان بهائی وارد شد . دیگر از معارف اهل بها ساکن کرمان حاجی محمد طاهر اشراق یزدی الاصل مشهور به قندهاری بود که عاقبت در شهر کرمان در گذشت و خاندان اشراقی از او برقرارند و در الواح مذکور می باشد از آنجمله قوله: "یا محمد طاهر یذکرک المظلوم قد سمعنا ندائک وما انشائه فی ذکر هذا المظلوم " الی آخرها . و در آثار غصن اعظم عبد البهاء عدّه بسیار مخاطب شدند قوله: " کرمان جناب آقا حسن آقا علی نقی آقا نصرالله معاون حاجی آقا بیک آقا سیف الله بیک آقا محمد رضا و غلامحسین آقا علی اکبر قناد آقا علی اکبر بقال آقا محمد علی از تعدّیات تقی شقی مرقوم نموده بودید که مانند استر شرور رفوس (به معنی لگد زن) و شمّس و حرون و جفول (به معنی رمنده) است و رفس متتابعش به جان آزادگان متواصل , این نفوس عقرب صفت افعی سیرت مار رفتارند و رعیت حتی حکومت به شرشان گرفتار و لی غافل از اینکه خداوند منتقم هر چند صبور است ولی غیور است عنقریب چنان تیشه بر ریشه این ستمکاران زند که اشجار آمالشان از بیخ برافتند ان ربک لبا المرصاد " الی آخرها . وقوله: " کرمان جناب آقا شیخ یحیی سردار نصرت آقا سید سلیمان آقا میرزا حسن وکیل آقا 24 میرزا علیخان و نجل عزیزشان جناب حاجی محمد رحیم جناب آقا میرزا محمود روضه خان جناب استاد علی عسکر خود بریز کربلائی حسن اخوی حاجی محمد قالی باف ن اخوی حاجی محمد قالی باف کربلائی اسدالله زائر میرزا ماشاء الله زائر آقا محمد آقا تاجر یزدی آقا میرزا محمد علی منشی کربلائی حسنعلی سیف الله خان ملا خداداد کیخسرو ملا خدامراد بهرام میرزا برزو اسفندیار کیخسرو خداداد دینیار مهربان کیخسرو مهربان اسفندیار مهربان بهرام لهراسب دینیار لهراسب دینیار بهرام بهمن بهرام اردشیر جمشید آقا علی اکبر قالی باف آقا کربلائی, ابوالقاسم قالیباغ کربلائی ابو القاسم کربلائی نظر عطار استاد ابراهیم عطار کربلائی نصرالله آقا غلامحسن آقا محمد کفّاش مشهدی علی سروسرستانی آقا محمد علاقه بند استاد محمد حسن بنا حاجی ابراهیم تاجر آقا محمد علی تاج قا محمد تقی ولد معاون کربلائی قلی قالی باف میرزا علی اکبر فراش میرزا حسن اخوی آقا محمد بن کربلائی علی استاد حسن نخار آقا محمد حسین وکیل الرعايا آقا محمد باقر تاجر سروسرستانی آقا میرزا محمود آقا محمد علی صراف "

و قوله: " کرمان جناب انتظام الوزراء میرزا علی خان منشی اخوی مرحوم بصیر دیوان استاد 25 عبد الکریم حاجی محمد رحیم کربلائی امان الله آقا میرزا سید احمد منشی آقا محمود آقا تاجر کربلائی حسن صراف آقا جواد وپسرش آقا ماشاء الله سیف الله خان اخوی جناب آقا ابراهیم

عطار میرزا مصطفی خان آقا محمد باقر علاقه بند کربلائی قلی قالی باف عبدالله بیک آقا
 محمد رفیع حاجی محمد، آقا محمد علاقه بند کربلائی محمد قالی باف نور الله خان استاد
 اکبر شیشه گر، آقا کاظم خداداد فارسی اسفندیار فارسی شهریار فارسی دینیار مهربان
 دینیار کلانتر آقا نصرالله معاون التجار وکیل کربلائی حسن وکیل آقا میرزا حسنعلی خان سرهنگ
 توپخانه و حاجی محمد کریم قالی باف" . کرمانشاه واقعات مرتبط به آن بلد راجع به امر بدیع در ضمن
 احوال قره العین و سفرهای ایهی و دیگر امور در تاریخ به تفصیل مذکور و از مؤمنین متقدمین این
 امر در آنجا شیخ محمد مدرس بود که در عراق سکونت داشت و در قضیه حبس و نفي عده ای بایان
 از آنجا برای طهران که از آن جمله ملا محمد جعفر زراقی بود و مشروحاً در تاریخ مسطور میباشد شیخ
 محمد را چون به کرمانشاه رساندند حسب اقدام بعضی از اهالی شاهزاده عماد الدوله والی وی را
 بخشیده رها نمود و او در آنجا متدرجاً به مدرسه آخوندها 26 مدرس و معروف گردید و معدودی
 از بایان ازلی اهل کرمانشاه وی را از خودشان میدانستند و عده ای از بهائیان که اهل آنجا بودند
 وی را بهائی می شمردند تا هنگامی که کار بین طرفین به مجلس مناظره و محاوره کشید وی را بهر
 قطع دعوی حاضر کردند و او حق را به بهائیان داد و از آنگاه ازلیان وی را شناخته احتراز میکردند و پس
 از وی پسرش شیخ علی از معارف بهائیان بود ولی از آن خاندان اشخاص صالحی در این امر برجای
 نماند و مدتی حبیب نجف آبادی در کرمانشاه مقیم بوده با محضر ایهی در سنین عراق وادرنه و
 عکا مراسله داشت و مبلغین بهائی در آنجا مرآده نمودند و میرزا ابوالفضل گلپایگانی در آنجا تبلیغ
 نمود و نزدیک به آن بود که گرفتار حکومت و در خطر واقع شود و به مروریام جمعی از بنی اسرائیل و
 مسلمین آنجا در این امر درآمدند و امر بهائی در آنجا استقرار گرفت و آن عده ازلی متدرجاً در گذشتند
 و اکنون جمعیتی بهائی در آنجا در این امر درآمدند و امر بهائی در آنجا برقرار و محفل کرمانشاه محفل
 مرکز قسمت غرب و محفل سنندج و خسروی و جمعیه های کرد و صحنه و دینور و غیرها تحت سرپرستیش
 اداره میشوند . 27 کرمل کوه مقدس معروف در حیفای فلسطین که شرح آن نام در
 اسرار الآثار العمومیه و تمامت مقام و احوال آن راجع به این امر در ظهور الحق و شمه ای نیز ذیل
 نامه های حیفای و خضر و علی و کرم و تقی و غیرها ذکر است و لوحی راجع به آن معروف به لوح کرمل
 میباشد قوله: " حبذا هذا اليوم الذي فيه تَضَوَّتْ نفحات الرحمن في الامكان حبذا هذا اليوم
 المبارك الذي لا تعادله القرون والاعصار حبذا هذا اليوم اذ توجه وجه القدم الي مقامه اذا
 نادت الاشياء و عن ورائها الملائع الاعلي يا کرمل انزلي بما اقبل عليك وجه الله مالک ملکوت
 الاسماء و فاطر السماء اذا اخذها اهتزاز السرور و نادت باعلي النداء طوبى لك بما جعلك الله في
 هذا اليوم مقرر عرشه و مطلع آياته يا کرمل بشري صهيون قولي اتي

المكنون.....سوف تجري سفينة الله عليك ويظهاهل البهاء الذين ذكرهم الله في كتاب الاسماء" الخ ودر لوح شيخ است قوله: " كرمل در كتاب الهي به كوم الله وكرم الله ناميده شد كوم تپه را ميگويند واين مقامي است كه در اين ايام از فضل داراي ظهور خباء مجد برآن مرتفع گشته طوبي للواردين و 28 طوبي للمقبلين" وازغصن اعظم عبدالبهاء است قوله: " وبشارت كبري اينكه هيكل مطهر منور مقدس حضرت اعلي روجي له الفداء بعد از آنكه شصت سال از سلطه اعداء و خوف ازاهل بغضاء همواره ازجائي به جائي نقل شد وابدأ سکون وقرار نيافت به فضل جمال ابهي در يوم نوروزدرنهايت احتفال با كمال جمال وجلال درجبل كرمل در مقام اعلي درصندوق مقدس استقرار يافت..... واز تصادفهاي عجيب آنكه در همان روز از شيكاغو تلگرافي رسيد مضمون اينكه ازهرشهرري ازشهرهاي امريك احباء بالنيباه از خود مبعوثي انتخاب نمودند و به شيكاغو فرستادند چهل نفر مبعوث در شيكاغو جمع شدند و قرار قطع مشرق الاذكار وبنياش دادند تا كل احبائي امريك در بنيان مشرق الاذكار در شيكاغو مشترك باشند اين اجتماع در نوروز واقع شده قرار قطع داده و ومژده تلگرافي به ارض مقصود فرستادند. كروپ نام آلماني معروف در رساله مدنيه است قوله: " آيا ممكن است كه تفنگ و توب عادي با تفنگ هنري مارتني و توب كروپ مقابلي نمايد؟ " كرويين در شرح هاء است قوله: 29 " وانهم (انبياء و اوصياء و مؤمنين) الكرويين الذي قال الصادق في شأنهم انهم قوم من شيعتنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لو قسم نور واحد منهم علي اهل الارض لكفاهم ولما سأل موسى ربه ما سأل امر رجلاً منهم فتجلى له بقدر سم ابرة فذك الجبل وخر موسى صعقاً ودر كتاب ايقان است قوله: " چنانچه حضرت صادق در حق كرويين ميفرمايد قومي از شيعيان ما هستند خلف عرش" ودر لوحي است قوله: " مقام الذي يطوفن في حوله ارواح المقربين ثم افئدة الكرويين" الخ واصل كروب عبري و به معني فرشته و كرويم = جمع ودر تورات نيز مذکور است ودر اسرار الآثار العموميه تبين ميباشد . كروسه در عربي به لغت سوريه نوعي از عربانه وگاري سوار واز اين روعربانه سواري مر كز عهد ابهي عبدالبهاء نزد بهائيان معروف به نام كروسه شد

در لوح رئيس: حاجي محمد كريمخان " ارسل (حضرت محمد) اليه كتاباً كريماً گرامي و پسند وبا ارزش. و حاجي محمد خان كرمانی در اسرار الآثار العموميه به تفصيل بيان است 30 ودر آثار ابهي در ابطال وازهاق او در كتاب ايقان وغيره بيانات وآيات بسيار معظم ومؤثري موجود ميباشد واز آن جمله در لوح قناع است قوله: " هو القهار ان يا كريم ان استمع نداء ربك الابهي من السدرة المنتهي ينطق انه لا اله الا لا اله الا هو المهيمن القيوم" ودر كتاب اقدس است قوله: " اذ كر الكريم اذ دعواه الي الله انه استكبر بما اتبع هواه بعد اذ ارسلنا اليه ما قررت به

عين البرهان في الامكان وتمت حجت الله الي ان اخذته زبانية العذاب عدلاً من الله انا كما
شاهدين

و نیز از کریم نامان کثیرالذکر در آثار و افواه اهل بها آقا محمد کریم عطار در طهران است و " ک ر"
رمزی از آن است قوله: " ک ر ان استمع النداء مرة اخري من البقعة النوراء " الي آخر
و در لوح حج خطاب به ملا محمد نبیل زرندي است: " وانك انت يا

محمد اذا رأيت الكريم في المدينة ذكّره بذكر من لدنا ثم بشره برضوان قدس كريم قل يا كريم قم عن
مقامك ثم صحّ بين السموات والارض بما ظهر سرّ الامر عن مشرق اسمه البديع فاحرق حجات الوهم
ليطلع عن خلفها جمال القدم بانوار عرّ لميع 31 وانك انت يا كريم لا تصبر في آن ثم بلغ
امر ربك الي كلّ عالم بصير" الي آخرها و در مناجات طلب مغفرت در حقّ او و پدرش خطاب است
قوله: " نخلف من بعده هذا الخلف الصادق عبدالكريم ذوخلق عظيم واوقد سراج ابيه" الي آخرها .

و ذکر حاجي عبد الكريم طهراني ذیل نام امریکا است و عبد الكريم اشراق خياط متولّد به سال
1254 شمسي هجري در طهران ابن ابوالقاسم نام معروف به قاضي از علمای شيخیه سالها در طهران
نشر دعوت امر بهائی کرد تا به سال 1327 در گذشت . کسري يا کسري معرب خسرو فارسي

در لوح رئيس است :

"ومنهم كسري الذي ارسل اليه كتاباً كريماً" مراد خسرو پرويز است. كسل - تكاسل كه عرفاً

كسالت گویند در لوح طب است:

"بها تسلم النفس من الكسالة وسوء الحال" و در لوح حکماء :

" اجتنبوا التكاهل والتكاسل " کسوف و خسوف هر دو در حقّ شمس و قمر هر دو اطلاق میشود ولي

حسن و شهرت کسوف در شمس و حسن و شهرت خسوف در قمر است . در لوحی است :

32 32 " انا نشكومن الذين اختلفوا في امرالله وبهم تكدر صافي كأس عرفاني بين بريتي و

كسف شمس تقديسي" و در خطابی و مناجاتی به طلب مغفرت در حقّ حاجي ذبيح كاشاني است: "

وانتقل الي ارض شديدة الكسوف والחסوف تتموج فيها راية الظلم" كه مراد طهران پر جور و عدوان

است و در ذیل نام طهران ذکر میباشد كسوخان فارسي به معني بي غيرت وزن به مزد . در

خطابی است: "يزيد پليد و خولي كولي و سنان كسوخان و شمر بد چهر" الخ . كشه يا كشه نام

قريه اي از توابع كاشان كه در ايام ميثاق غالب اهالي كه بياني بودند بهائی شدند و تقريباً اكثرثيت بر

بيانيان و ديگر مسلمانان حاصل كردند. واسمي آنان در عنوان خطاب چنين بود:

"جناب ملا حبيب الله، نجل ايشان، جناب آقا ميرزا محمود، جناب آقا محمد حسين، رجبعلي، جناب

آقا محمد اسمعيل، محمد، جناب آقا صفرعلي عليمحمد، جناب عليجان

33 جناب عباسعلي شمس، جناب استاد صفرعلي، حسن، رحيم، جناب آقا اسد الله، جناب عباسعلي، كريم، جناب مسيب، جناب حاجي فضل الله، جناب رضا، عزيز، عليمحمد، جناب محسن، جناب آخوند ملا ولي الله، جناب آقا ميرزا ابو القاسم طريقي، جناب آقا ميرزا علي اصفهاني، جناب آقا ميرزا محمد عليخان نطنزي، جناب آقا عباس، آقا علي اكبر، جناب آقا عباس رحيم، محمد علي، جناب آقا رضا، مشهدي جعفر، جناب آقا عبدالحسين. عليهم بهاء الله الابهي "كفشگر كلا" قريه اي از توابع ساري مازندران است كه از مؤمنين اولين آنجا آقا و محمد علي بقيه السيف قلعه طبرسي و زوجه اش با دو پسرش آقا علي اكبر و محمد قلي و خاندانشان درخشانان اند و برادر آقا محمدعلي مهدي نام معروف به ميرزا آقا دو پسرش ميرزا ذبيح الله و مهدي معروف به آقاجان و خاندانشان درخشان اند و برادر ديگرشان آقا عبدالله كه هم از بقيه السيف بود و آقا ميرزا حسن معروف به ميرزا حسن بابي از مادر برادرشان و از پدر پسر عمويشان او نيز از بقيه السيف بود و احفاد دختری داشت و آقا ولي و خاندان عطائيان ويحيي و برادرش مطلب خانواده ترابي و مشهدي علي اكبر و برادرش با 34 خانواده محسني و ميرزا بابا سليبي و ميرزا آقا با خانواده اش ميري و ميرزاخان و برادرش خان آقا خانواده درخشاني و بعداً ميرزا آقا برار همزاد و ميرزا عابدين خانواده اش عابدين نيز در امر درآمدند.

كفكفة در لوحی است: "هذا كتاب ينطق بالحق وفيه يذكر ما يسره افئدة المقرين... قل قد توجت بحور العظمة من هذا البحر المتلطم المكفكف الموج السيل العظيم" الخ مكفكف اسم فاعل رباعي مجرد به معني جلوگیرنده هر مقدم و مخالفی است و این آیه در در تجلیل دریای اقتدار خود میباشد و اگر كفكفه عربي مأخوذ از كف فارسي مكفكف به معني جوشان و پر كف گفته شود شاید. كفيف عربي كور نايينا. در خطابی است: "واما كفيفوا الانظارا حجبوا في ظلام حالك عند بجوحة النهار" كلّ در لوح حكاء راجع به يونان است: "وكلّ لسانها" زبانش كند شد. و در سورة الصاد است: "ان استقم في يوم الذي فيه تعمي الابصار ويكلّ كلّ اللسان وتضطرب افئدة المدعين" 35 و در نسخه اي يكلكل ديده شد و شايد اصل "يكلّ اللسان" ويا "يكلكل اللسان" به معني عربي بود. كلا - كلتا عربي به معني = هردو. كلا درمذگر كلتا در مؤنث. در قرآن است: "اما يبلغن عندك الكبر احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف" و در كلمات مكنونه: "ان اصابتك نعمة لا تفرح بها وان تمسك ذلة لا تحزن منها لانّ كلتيهما تزولان في حين" و در خطاب وصايایي عهد است: "من كلتي الشجرتين الربائيتين" الخ كلاتة مصدر عربي = حفظ و حراست. در خطاب وصايایي عهد است: "وادخلهم في حصن حصين كلائك عن سهام الشبهات" الخ كلاك دكتر كلاك خانمي امريكائيه بهائيه با دكتر مودي به ايران آمد و به تعليم و تربيت نونهالان بهائي اشتغال جست. كلان فارسي بزرگ. كلانتر = بزرگتر و شهر بان

بلد را به فارسی کلانتر و به 36 ترکی داروغه میگفتند محمودخان نوری در ایام اولیه این امر کلانتر
 طهران بود. کُشئی در اصطلاح بیان رمز از جامع 361 میباشد قوله: "وبه عین یقین نظر کن
 که ابواب دین بیان مترتب گشته به عدد کُشئی" ائخ کلمات مکنونه صادره از مقام بهاء الله به
 معنی سخنان پوشانیده و مهر کرده مصون و مستور از عالم بشر و از دستبرد خلق که فارسیه آن شامل
 82 گانه قصیره عمیقۀ رمزیۀ عرفانیۀ اخلاقیه است و اشاره به احوال جامعه اهل بیان در آن ایام دارد
 دریه آن اصول رؤوس تجربیات و احساسات روحانیه در 71 فصل کوتاه به عربیت
 فصیحی میباشد. درسین اقامت بغداد پس از عود از کردستان در فخرهای ایام هنگام گردش تنها
 در کنار دجله متدرجاً صدوریافت چنانچه در ضمن اثری خطاب به زین المقربین چنین مسطور است قوله:
 "از کلمات مکنونه ذکر نموده بودید بعضی از آن در یک لوح مرّة واحدة نازل و لکن در بعضی
 احیان فقرات دیگر نازل شده بعضی کل را جمع نموده اند و بعضی متفرّق است 37 اگر جمع شود
 احسن بوده" ائخ و لذا او جمع نمود و نسخ موجودۀ آن از حیث ترتیب فصول متفاوتند و چون
 هر فصلی مستقل است باکی نه و فقط در یک جای آن غفلت و بی اطلاعی در نسخ مطبوعه واقع
 شده و آن اینکه در نسخه ای در عبارت "بقعه مبارکه زمان" به اسقاط نقطه "زاء" "زمان" ضبط
 شد و نسخ مطبوعه بدون اطلاع از آن تقلید کردند و تفصیل آن در نام زمان ثبت میباشد.
 و در لوحی است قوله: "از قبل این مسجون کلمات مکنونه که از مشرق علم ربّانیه در این طلیعه فجر
 رحمانیه اشراق نمود بر احباء القاء نمائید تا کل به انوار کلمه منور شوند و وصایای الهی را امام وجوه خود
 نظر نمایند که مباد غافل شوند و محتجب مانند" و از غصن اعظم عبدالهء در خطابی است قوله:
 "باید کلمات مکنونۀ فارسی و عربی را لیللاً و نهاراً قرائت نمائیم و تضرّع و زاری کنیم تا به موجب این
 نصائح الهی عمل نمائیم کلمات مقدّسه به جهت عمل نازل شده نه به جهت استماع" ائخ و در
 مقدمه قسمت عربی کلمات مکنونه چنین مسطور است قوله: "هذا ما نزل من جبروت العزة بلسان
 القدرة والقوة علي النبيين من قبل وانا اخذنا جواهره واقصناه قيص الاختصار فضلاً علي الاختيار
 ليوفوا بعهد الله و يؤدوا اماناته في انفسهم و 38 ليكونن بجوهرا لتقي في ارض الروح من الفائزين"
 و در خاتمه فارسیه چنین مسطور قوله: "عروس معانی بدیعه که و رای پرده های بیان مستور و پنهان بود
 به عنایت الهی و الطاف ربّانی چون شعاع منیر جمال دوست ظاهر و هویدا شد شهادت میدهم ای
 دوستان که نعمت تمام و حجت کامل و برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد دیگر تا همت شما از مراتب
 اتقطاع چه ظاهر نماید کذلک تمت النعمة عليكم و علي من في السموات و الارضين و الحمد لله ربّ
 العالمين" و در فصلی چند تعبیرات و تشبیهات زیبا از صور معانی عالیه که بر قلب مصفّی جلوه نمود
 موجود است که مفاهیم ظاهره مراد نیست از آن جمله فصل قوله: "ای پسرانصاف در لیل جمال

هیكل بقاء از عقبهٔ زمردی وفاء و جمیع مذکور شد الا اسمی از اسماء و چون اصرار رفت اول اسم از لسان جاری شد اهل غرفات از مکامن عز خود بیرون دویدند و چون به حرف دوم رسید زیاده بر این جائز نه انا کما شهداء علی ما فعلوا و حینئذ کانا یفعلون" و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله: " مقام و عقبهٔ زمردی وفا به اصطلاح شیخ جلیل احساسی و حضرت اعلی روحی له الفداء قدر است و این عقبه بسیار صعب المرور است آن اسم اعظم است مراد جمال مبارک است و آنچه الیوم در دست، معانی دو حرف از اسم اعظم است و آن ب و ه" و قوله: " ملاحظه فرمائید آن اسمی که در آن زمان به تمامه ذکر نشد چه بود ملاحظه نمائید که بی وفایان چه کردند و چه جفائی روا داشتند اذیتی نبود که نکردند صدمه ای نماند که نزدند و به سیف جفا هر دم جسد مظلوم را قطعه قطعه کردند و آن در نزد همه واضح و مشهود است عجبر از این آنکه با وجود این ظلم و ستم و شدت جفا اظهار مظلومیت نیز میفرمایند فاعتبروا یا اولی الالباب " و فصل دیگر قوله: " ای دوستان من یاد آرید آن عهده را که در جبل فاران که در بقعهٔ مبارکهٔ زمان واقع شده با من نمودید" الخ و غصن اعظم عبدالبهاء چنین فرمودند قوله: " این عهد و میثاق است که جمال مبارک در ارض مقدس به قلم اعلی در ظل شجرهٔ انیسا گرفتند و بعد از صعود اعلان شد" و قوله: " و اما مراد از آن عبارت کلمات مکنونه یعنی صبح صادق روشن ظهور است که حضرت اعلی تجلی فرمودند و مراد از شجرهٔ مبارکه جمال قدم است و مراد از آن فضا فضایی دل و 40 جان است حضور خالق عبارت از حضور روحانی است نه حضور جسمانی و ندای الهی در فضایی دل و جان بلند و چون خلق هشیار نشدند لذا مدهوش گشتند" و قوله: " آن صبح صادق روشن فجر میثاق است و شفق عهد نیر آفاق شجرهٔ انیسا شجرهٔ مبارکه است که در فردوس اعظم نشو و نما نموده و سایه بر جمیع آفاق افکنده" فصل دیگر قوله: " سطر سیم از اسطر قدس که در لوح یا قوتی از قلم خفی ثبت شده" و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله: " این الواحی از عالم ملکوت است که از قلم اعلی در لوح محفوظ مرقوم است چنین الواحی از عالم ملکوت در عالم ناسوت نازل نگشته بلکه در خزائن غیب محفوظ و مصون است اگر وقتی نفسی چنین الواحی ابراز نماید و نسبتش به حق دهد که این لوح یا قوت است یا لوح پنجم از فردوس است اصل ندارد. و در سفرنامهٔ امریکا است: " از غصن اعظم عبدالبهاء از معنی الواح زبرجدی در کلمات مکنونه سؤال کردند فرمودند مراد لوحی از الواح مبارکه است و نگایه از اینکه الواح الهیه را باید بر سنگهای گرانبها نقش نمود و از اصطلاحات شرق است که لون بیضاء را به مشیت و حمراء را به قضا و شهادت و خضراء را به مقام تقدیر و صفراء را به اجراء امور تعبیر نمایند. و قوله: 41 " راجع به اصل الخسران مقصود این است که انسان تا حق را نشناسد از شناسائی خود محروم است زیرا باید اول انسان نور آفتاب را ادراک نماید و نور خویش را نیز مشاهده کند زیرا بی نور هیچ چیز مشاهده نشود " و اصلاً مکنون

و مكنونه به معني نهان كرده مهر كرده . و در لوح رئيس است: " كما تري نقطة انّها بعد ارتقاءها الي المقام الذي قدّرفيها يظهر الله بها نفسها التي كانت مكنونه فيها" . كلمه الله در آثار اين امر كلمه الله الكبري و مانند آن بر مظاهر ارادة الله و جلوه اقسام كلام- كلمه نخست اعلي و ابهي شد. در كتاب اقدس است قوله: مكلّم طور " هذا من امره المبرم و اسمه الاعظم و كلمته العليا و مطلع اسمائه الحسيني لو انتم من العالمين" و در لوح به . مانكچي صاحب معروف است قوله: " به نام خداوند يگا ستايش بيننده پاينده اي را سزا است كه به شبنمي از درياي بخشش خود آسمان هستي را بلند نمود و اين شبنم كه نخستين گفتار كردگار است گاهي به آب زندگاني ناميده ميشود پس دانسته شد نخستين بخشش كردگار گفتار است " الي اخرها 42 و در ذيل " اسم " درج است كه كلمه الله الاعظم بر منير كاشي اطلاق گرديد . و در لوح رئيس است : " والنفس التي هي المقصود انّها تبعث من كلمة الله " الخ كه مراد از كلمه الله همان جلوه نخست الهي مي باشد . و از بيانات غصن اعظم عبدالبهاء در جواب شيخ فرج الله در حيفا در خصوص اختلاف معتزلة و اشاعرة در موضوع حادث يا قديم بودن قرآن در عصر خلفاء عباسي قوله : " كلام بر سه قسم است يكي لفظي كه عبارت از تموج هوا باشد كه صماخ گوش را متأثر مي كند و يا مركب و مشكل حروفات يكي تصوّري يعني مطلبي كه آن را انسان پس از تعقل مي فهمد و يكي معنوي هر دو اول حادث است ولي سومي قديم است چون راجع به علم الهي است و مبدء آن كلمات در علم خدا است لذا قديم است " كلمه الله لقب حضرت موسي شد كه در قرآن است " كلم الله موسي تكليما " و در لوح رئيس است " انا اظهرنا الكلم من بيته رفعا لنفسه " وقوله: گ و عند كلشي من الاشياء قام كلم الامر لاصغاء كلمة ربك العزيز العليم لو ادر كه الكلم ليقول لك الحمد بما اريتني جمالك " و برادر ابويني معروف بهاء الله ميرزا موسي كلمه كه در ظهور الحق شرح داده شد و معدودي از الواح و آثار صادرة به نام كلمه در ذيل نام موسي 43 ذكر است . و نيز در لوح خطاب به عبد الوهاب است قوله : " مكلّم طور بر عرش ظهور مستوي " الخ كلين كه به ضمّ اول و فتح دوم معروف است و قاموس به فتح اول و كسر دوم ضبط نمود از قراء ري بود و شرح ايام توقف باب اعظم در آنجا در تاريخ ثبت مي باشد. كليولند شهري در ايالات متحده امريكاي شمالي , مركزي از اهل بها متمرکز كه در سفر Cleveland نام و آثار غصن اعم عبدالبهاء مذکور مي باشد. حاجي ميرزا از اهل نراق مخاطب در لوح معروف " كل الطعام " و الواح ديگره

كامل الدين خطاب "يا كامل" قوله : " هو العزيز ان يا كامل الدين ان اشهد في نفسك انه لا اله هو المبدع البديع " الخ . و از آن جمله لوحي است كه از عكا خطاب به او و بهائيان نراق صدور يافت و از

نعاق ناعقین انذار فرمودند و او شاید تا قریب به سنین 1301 هج. ق. در حیات دنیوی بود و در ضمن 44
 نام علی نیز ذکر است . دیگر کمال پاشا و اتا ترک در اسرار الآثار العمومیه شرح و بیان است .
 کُون مصدر به معنی پوشیده و نهان بودن . در لوحی مصدر : " دی شیخ با چراغ همی
 گشت گرد شهر " قوله : " شاید که این کُون سبب ظهور گردد " کنز عربی گنج . کُنوز =
 جمع مکنز گنجینه مکانز = جمع در کلمات مکنونه است قوله : " وما ینبغی لنفسٍ لا یدر که احدٌ
 ولن تحصیه نفس قد اخزنه فی خزائن سرّی و کائز امری تلطفاً لعبادی و ترحمّاً خلقتی " الخ که
 کائز به وزن خزائن بر جای کنوز طبق عرف استعمال شد و عبارت کنز و کنز مخفی بر ذات
 باری تعالی اطلاق میکنند چنانچه گفتند که حدیث قدسی است : " کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف
 خلقت الخلق لکی اعرف " و در کتاب اقدس است : " قل قد جعل الله مفتاح الكنز حیّ المکنون
 لو انتم تعرفون لولا المفتاح لکان مکنوناً فی ازل الازال لو انتم توقنون " و در لوحی است : 45 "
 امروز را مثل نبوده و نیست چه که کنز مخزون ظاهر و به اسم اعظم معروف " الخ و از غصن اعظم
 عبدالبهاء شرح عرفانی مشهوری بر حدیث مذکور مشتهر و منتشر میباشد و چنانکه مسطور است در ایام
 ادرنه علی شوکت پاشا که به مقام عرفان موصوف و به کثرت مریدان معروف بود خواستار شرحی
 بر آن حدیث شد و به دریافت تفسیر مذکور قانع و مسرور گردید . و پنج کنز نوشته ای از نبیل زرنندی در
 ضمن تاریخ منشورش برای این امر است که خلاصه تعالیم ابهی را در سنین بغداد به عنوان پنج کنز
 ضبط نمود . کینی مسترو میسیس کینی از بهائیان امریکا که اخلاص و خدماتشان در
 سفرنامه امریکا مسطور و در آثار مرکز عهد ابهی عبدالبهاء مذکورند و اول مجمع بهائیان امریکا
 در حضور مولی به خانه شان تحقّق یافت . کَنیسه معبد یهود و نصاری و مخصوصاً معبد نصاری
 و جمع آنها , کائس = جمع
 در لوح به ناصرالدین شاه است : " واستراحت الوحوش فی کائسها " الخ که کائس به نوع تشبیه بر جای
 کَنس و یا اصلاً به 46 معنی کُنس استعمال شد . و به مناسبت مقام نقلی از مجمع البحرین میشود :
 " فی حدیث الدعاء غیر خزایا ولا ندای و هو من خزی بالكسر من باب علم فهو خزایان اذا استحیی
 حیاء مفراطاً و جمع الخزایا والندای جمع نادم و حقّه فی القیاس نادمین انما جمع علی ذلک اتباعاً
 للكلام الاول والعرب تفعل ذلک للازدواج بین الکلمة کقولهم الغدایا والعشایا " کهف
 عربی غار و پناهگاه و آقا . در مناجاتی است : " سبحانک اللهم یا الهی وسیدی و مولای و معتمدی
 و رجائی و کهنی و ضیائی " و در قرآن سوره الکهف و قصه اصحاب کهف معروف است قوله تعالی "
 ام احسبت ان اصحاب الکهف والرّقیم کانوا من آیاتنا عجباً " و شرح و هم تأویل آن در آثار این امر بارها
 ذکر است که در کتاب امر و خلق ثبت میباشد . کوب عربی قدح و استکان آبخوری بی دسته .

اکواب = جمع . در کلمات مکنونه است: قوله: " لتشرب من زلال نحرٍ لا مثال وکوب مجد لا زوال " ودر لوح به نصیر قوله : " لیظهر علیکم لآلی المکنون من هذا لکوب الخزون " 47 کوتر سورة الکوتر سورة ای از قرآن قوله: " انا اعطیناک الکوتر فصل لربک وانحر ان شائک هو الابر " ما به تو بسیار فراوان دادیم به پروردگارت نماز گزار و قربانی کن که بدگویی تو پی بریده و بی نسل و اثر است . و آورده اند هنگامی که پسر پیمبر عبدالله نام درگذشت عاص بن وایل تهمی وی را ابر گفت یعنی بی عقب و قریش وی را صنوبر یعنی درخت خرما بی برگ و بار و مرد خواری و زبون بی کس خواندند و لذا این سوره بر وی نزول یافت و از نقطه اولی شرحی تأویلی و باطنی حسب خواست آقا سید یحیی وحید اکبر در شیراز بر این سوره صدور یافت و در آن میان است قوله: " یا یحیی فات بآیه مثل تلك الآيات و بالفطرة ان كنت ذي علم رشید و اتنی انا ذا انادي باذن الله في جو العماء و ليس ما نزل في قلبي بقاء القضاء لعن الله الذين افتروا علي في الامضاء فهل من مبارز يبارزني بآيات الرحمن و هل من مبارز يبارزني ببينات الانسان و هل من ذي صيصية يقوم معي في ميدان الحرب بسيف اهل البيان و هل من ذي قوة يكتب مثل تلك الآيات في جحد الشمس والقمر بحسبان الا يا من في ملكوت الامر و الخلق ان فتى عجمياً 48 هذا قد ركب فرس الجلال فاعلم ان لتلك السورة المباركة معاني كلیة في مقام الظاهر فمنها ما انت تعرفه من الكوتر حکم الولاية مخاطباً لمحمد رسول الله بان الله اعطاك علياً ثم في قوله فصل لربک الي ولاية الحسن ثم في قوله و انحر اشارة الي شهادة الحسين ثم في قوله ان شائک هو الابر مقامات الفجار و درکات روء سا اهل النار حيث يطلق بذلك تلك الحروف فاعرف من احرف شائک هو الابر ائمة النار الذين كانوا في لقاء ائمة الحق ذا ظلم عظیم و ان عذبهم هي ثلاثة عشر حرفاً بمثل ما قضي في لقاء شمس النبوة والولاية ثم ان تجعل المخاطب بقية الله و تأول الكوتر بنفسی لانها هو ماء الحيوان الذي یحیی به الفئدة و القلوب و انی لو اريد ان افسر تلك السورة بما اعطیناک في تلك الليلة من كأس ماء و رفة الصین و ان لا تبعت منهاج الحق و فسرت لحقیقة الامر و لكن اليوم خوفاً من فرعون و ملاً و حفظاً للحواریین من قوم علي و شيعته لم افسر حقیقة ذلك التفسیر و ان علي ذلك اللحن لو قرء احدٌ من رجال الاعراف یؤتی زوجته ماء الحيوان تلك السورة المباركة فقد قرء في رضاء الله و حبه و ان بمثل ذلك فليلهم عباده المؤمنین و انا ذا لما كنت في مقام اثبات الدين افسر تلك السورة المباركة في شأن القائم و ان ذلك باذن من اولیاء الله حيث اشاروا لاهلها بان القرآن نزل في 49 حقتنا الي آخرها و درذیل نامهای بقره و جواد و قائم نیز ذکر ای از آن است . و کلمه کوتر در سیاری از الواح و آثار این امر به نوع تبیین و تلویح و تشبیه ذکر یافت از آن جمله در صلوة یومیة است : " ارب فاجعل صلوتي کوتر الحيوان و الفانی یرید کوتر البقاء من ایادي جودک " و در لוחی است: " من شرب کوتر الحيوان من کؤوس کلمات ربه

الرَّحْمَن " وقوله: " اسرعوا الي كوتر الفضل " وقوله: " لَانَّ فِيهَا جري السلسبيل والتسنيم ثم هذا الكوتر المقدس الاطهر " وقوله: " آب زندگانی بیان الهی است و همچنین بیناتش جهد نمائید شاید اهل عالم از این کوتر باقی به حیات ابدی فائز شوند و به نور حکمت و بیان امکان را منور دارند " وقوله: " از کوتر بیان آذان امکان از قصص کاذبه مطهر شود " وقوله: " الحمد لله به حرارت محبت مشتعل اند و به نور معرفت مزین کوتر وصال که از ائمن جواهر عالم است واعلی از ماء حیوان الحمد لله به حفظ آن فائز شده و ثمره آن را ظاهر نموده " الخ. و در ضمن نام سلسبیل هم ذکر کرده که کوتر است . 50 کور عربی پیچ و گردش عمامه گردسره . اکوار = جمع و به اصطلاح فلسفی دوائر گردش وسیع عالم وجود را ادوار و اکوار یاد کردند. از مرکز عهد ابی عبد البهاء در خطابی که ذیل نام مریم درج است قوله: " در کور مسیحائی و دوره عیسوی " الخ و در ضمن نام دور هم ذکر است . کوشک فارسی کاخ و قصر و ساختمان بلند و کوشک نام قریه ای از توابع آباده مرکز جمعی از اهل بهاء و مذکور در تاریخ است . کوشکه باغ نام قریه ای از توابع سبزوار به رمز ک و ش در الواح مذکور میباشد . از آن جمله قوله: " یا یراعتی اسمع ندائی انا اردنا ان نذکر اولیاء الرحمن و احبائهم فی الکاف والشین لیفرحوا به عنایت ربهم فی المآب انا ذکرنا هم من قبل مرّة بعد مرّة وهذا کرّ اخري فضلاً من عندي وانا العزیز الفضل لا یعزب عن علم ربک من شیء وهو العزیز العلام " . کوم عربی تپه خاک . در کتاب اقدس است : 51 " هذا یوم فیه سرع کوم الله " منظور این است در این روز جبال مقدسه که موعود به جلوه الهیه بودند به وعده و وصال خود رسیدند . و در لوح به شیخ اصفهانی است قوله: " کوم تپه را گویند " کومون در رساله مدینه است : " در سنه هزار و هشتصد و هفتاد میلادی که محاربه بین آلمان و فرنسا واقع شد و حرکات موحشه طائفه کمون " . یکان فارسی جمع کی به معنی پادشاه بزرگ . در لوحی به وصف انقطاع است قوله: " ثم اذکر النعمان الذي کان من اعز الملوک ومن قبله احد من الیکان اذا تجلت علی قلبهما شمس الانقطاع ترکا ما عندهما وخرجا عن بیتهما مقبلین الي العراء " مراد سلسله پادشاهان یکان است . کیف در کتاب اقدس است: " و کیف هذا العالم الصغیر " وقوله: " و کیف الاوساخ المنجمه و دونها " کلمه کیف در عربی برای استفهام و پرسش از چگونگی و حالت است ولی در امثال این موارد استفهام مجازی مفید ضعف و بی اهمیتی و 52 بطور اولی مشمول حکم بودن میباشد یعنی تا چه رسد به این عالم کوچک و یا به چرکهای خشکیده و پوست تر از آن . کیمیا در ذیل نام حرف از اثر نقطه در باب کیمیا اشاره ای است و در ذیل نام اکسیر هم ذکر کرده و از مقام ابی الواح متعدّد در علم کیمیا صدور یافت که مشهور است و نیمی از مباشرت و ممارست در آن فرمودند و در کتاب

ایقان و غیره عباراتی است که دالّ بر انحصار آن علم به خودشان دارد و در کتاب امر و خلق و در اسرار الآثار العمومیه تفصیلی ثبت است.

حرف "گ" گتسینگر از بهائیان اولین معروف امریکا ساکن کالیفرنیا شوهر میس لوا که در آثار غصن اعظم عبدالبهاء مذکور است و در ایام مسافرت با خانم درهند به کثرت مذکور گردید. گرگان که در ذیل نام استرآباد ذکر است و گرگان قصبه بلوک آشتیان که از آنجا عدّه ای از اهل بهاء برخاستند و در تاریخ ثبت میباشد. گریگوری مسترلوئیس گریگوری از سیاهان ایالات متّحده شمالی امریکا رئیس یکی از قدیمیترین انجمن معارف سیاهان آنجا و نیز حقوقدان و مشغول در دائره خزینه دولت و امور مالی و از مبلغین معروف بهائی که سالها به نطق و تبلیغ در امریکا و غیرها کوشید و به سال 1929 در رمله اسکندریه به زیارت مرکز عهد ابهی عبدالبهاء رسید و هنگام مسافرت در بلاد امریکا مابین او و میس متیو از دختران بهائی لندنی که هنگام سفر در ناپولی منتظر بوده ملتزم سفر شده همراه رفت و برای اشتها نظر این امر در اختلاط و امتزاج نژادها خود عقد ازدواج بست و گریگوری سالها عضو محفل ملی بهائیان ایالات متّحده و کانادا و عضو محفل روحانی واشنگتن بود. گل الماس فارسی مذکور ذیل نام غصن از جواهر زیور زنان که از الماس با طلا گلی ساخته شود و در نام الماس ذکر است. گلیبولی خطّه ای از توابع ولایت ادرنه و هم قصبه مرکز آن خطّه و بندر تجارتي. تفصیل واقعات توقّف تبعیدی ابهی با همرها و حرکت از آنجا با کشتی به سوی 54 عکا در ظهور الحق ثبت است قوله: "بعد از ورود گلی بولی عمر نامی بین باشی بین یدی حاضر" انجیلان استان معروف شمالی ایران که اوضاع امر بهائی در آن قسمت مفصلاً در ظهور الحق و مختصراً در ذیل نامهای رشت و لاهیجان و غیرهما مذکور میباشد. در یکی از آثار به امضاء خادم چنین است قوله: "ای محبوب من ناس را بر استقامت بخوانید که به شأنی مستقیم مانند که ما سوی الله را معدوم دانند چه که مبادا به خوار عجل از حق محروم و ممنوع گردند چنانچه در گیلان امری واقع شد اگرچه بعد ملتفت شدند امثال این امور ثابت نخواهد ماند و لکن باید دوستان حقّ به شأنی راسخ باشند که احدی نتواند ایشان را از صراط مستقیم منحرف نماید و آنچه از قلم امّنع اقدس در این مقامات نازل شد متصلاً بخوانند که شاید محفوظ بمانند بما اراده الله" الی آخرها و قوله: "دو نفس که هر دو از اعقل ناس و اخبث ناس بوده به گیلان رفته و چه فتنه برپا نموده اند یکی دعوی نمود که من غصن اکبر هستم و آن نفوسی که در آن ارض بودند فوراً قبول کرده 55 اند و نفسی دیگر دعوی حقیقت نموده او را هم قبول کرده اند قد خسر الطالب و المطلوب اگر چه بعد برایشان کذب هر دو معلوم شده و لکن از اول باید اعتنا به چنین نفوسی ننمایند بلکه به قدرت ایمان و قوت محبت رحمان به تأدیب آن دو نفس غافل قیام نمایند سبب و علت این امور تحقیقات موهومیّه بعضی شده هر روز ندائی مرتفع از هر کار عجبی ظاهر و خلق هم ضعیف

و بی استقامت به مجرد آنکه خوارج مرتفع شده بعضی من غیر شعور ساجد و طائف ملاحظه در عهد کلیم ثنائید بعد از آنکه به طور تشریف بردند لاجل احکام الهیه و اوامر ثلاثین به اربعین کامل شد مراجعت فرمودند خالق کثیری به خوارج از حق ممنوع و محروم گشته اند فرمود ای قوم من سالها به آیات الهیه و بینات ربّانیه و شئونات قدرتیه و ظهورات احدیه مابین شما بودم و شمارا به حق دعوت نمودم و شما هنوز به تمامه متوجه انوار وجه قدم نشدید چه شد که به یک خوارج عاکف و ساجد گشتید " الخ

حرف "ل" لام مکسور در عربی وارد بر اسماء مجرور از حروف جارّه و در معانی کثیره 56 استعمال میشود که از آن جمله استحقاق میباشد چنانچه در کتاب اقدس است: " تسع رکعات لله منزل الآيات " وقوله: " طوبى لمن شرب كوثر البقاء من يد الفضل والعطاء " وقوله: " لك الحمد يا من في قبضتك زمام الاديان " و قوله: " كما ترك العظام للكلاب " وقوله: " له الامر والخلق " وقوله: " وجعلنا الدار المسكونة والالبسة المخصوصة للذرية " . دیگر معنی تعلیل . نیز در کتاب اقدس است: " قد احب الله جلوسكم على السرر والكراسي لعز ما عندكم " وقوله: " لذا نزلنا اللوح وزيناه بطراز الاحكام " وقوله: " قل انه قد انزل بعض الاحكام لئلا يتحرك القلم الاعلى في هذا الظهور " الخ و معانی دیگر در کتب نحو تفصیل داده شده. و نیز ل لام مکسور زائده برای تأکید نفی و برای تبیین فاعلیت و مفعولیت و برای استغاثه و غیرها میباشد و اسم مؤول ما بعد آن در محل مجرور است. قوله: " تزوجوا يا قوم ليظهر منكم من يذكري بين عبادي " که ل جارّه مذکوره از مختصات 57 اسم است و چون بر فعل مضارع درآید آن فعل به تقدیر آن ناصبه منصوب و به تأویل مصدر مجرور قرار میگیرد یعنی " لظهور من يذكري " و نیز ل لام مکسور برای افاده طلب و دعاء و نظائر آنها میشود و مابعدش فعل مجزوم میباشد و چون واو و فاء و حتی و ثمّ عطفي قبل از آن درآید غالباً به سکون خوانده میشود و دخول ل امر مذکور غالباً بر صیغه غایب فعل مضارع و کمتر در دو صیغه متکلم وارد میگردد و از آن کمتر ورود درش صیغه مخاطب میباشد . و ل لام مفتوحه مفید معانی چندی است . اول تأکید در مضمون جمله و در صورتی که ان از حروف مشبهه به فعل در کلام باشد لام مذکور در وسط جمله یعنی بر رأس خبر ان در میآید و الا در رأس جمله قرار میگیرد . در کتاب اقدس است: " فل انه لروح الحيوان " وقوله: " قل ان هذا هو القضاء المثبت " وقوله: " لعمرى لا تبقي عزة الاعزاء " وقوله: " قل هذا لظهور يطوف حوله الحجّة والبرهان " و قوله: " قل هذا لسما فيها كنز ام الكتاب " و " قل هذا هو العلم المكنون " در معنی البیب ابن هشام است: " اللام الزائد وهي الداخلة علي خبر المبتدا " في نحو قوله " امّ الجليس لعجوز شهرته " و قيل الاصل " لهي عجوز شهرته " 58 دیگر: لام جواب قسم که در کتاب ایقان خبر مأثور از امام جعفر صادق را آوردند " والله ليحصنّ والله ليغرلنّ " در فعل مضارع مجهول جمع مذکر غائب

مؤکد بانون ثقیله یعنی به خدا این مدعیان تشیع و محبت با ما پاک و خالص و امتحان کرده و به غربال زده میشوند . دیگر: لام جواب لولا قوله: " لو لا المفتاح لکان مکنوناً فی ازل الآزال " و در اسرار الآثار العمومیه بیش از این تفصیل است. لا درعربی به اقسامی است چون لاء نفي جنس در کتاب اقدس است: " لا بأس علیکم فی الکتاب " وقوله: " من اول الذی لا اول له " وقوله: " وان ازداد لا بأس " وقوله: " لا اله الا انا " ودر خطاب وصایای عهد است: " صریحاً لا حراک للاعضاء " به خاک افتاده اعضا بی حرکت. دیگر "لا" عاطفه در کتاب اقدس: " زینوها بما ینبغی لها لا بالصور والامثال " وقوله: " انا امرناکم بکسر حدودات النفس والهوی لا ما رقم من القلم الاعلی " دیگر "لا" جواب. در کتاب اقدس است قوله: 59 " وهل رأیتم لما عندکم من قرار او وفاء لا و نفسی الرحمن " وقوله: " هل تعرفون من ای افق ینادیکم ربکم الابهی وهل علمتم من ای قلم یأمرکم ربکم مالک الاسماء لا وعمری " . دیگر "لا" نفي در کتاب اقدس قوله: " لا یقبل احدهما دون الآخر " وقوله: " علی شأن لا توصف بالاذکار " ودر خطاب وصایای عهد است " لا تأخذهم لومة لائم ولا تلهیهم تجارة ولا عزة ولا سلطة عن عهدالله " انخ ملامت هیچ ملامت کننده ای آنان را نگیرد و اثر نکند و باز ندارد و هیچ تجارت و عزت و فرمانداری ایشان را از عهد و پیمان خدائی باز ندارد . دیگر "لا" نهي در کتاب اقدس است: " ولا تضیعوا اوقاتکم بالبطالة والکسالة " وقوله: " لا تجعلوا اعمالکم شرک الآمال " ودر کتاب اسرار الآثار العمومیه تفصیلی است. لا بداً در لوح سلطان است: " لا بداً حفظاً لعباد الله معدودی به والی عراق توجه نمودند " انخ که لا بداً 60 با لاء نفي جنس و مبینی برفتح و بد به معنی چاره و محذوف الخبر یعنی "هیچ چاره موجود نیست" و عرفاً بمنزله کلمه مفرده "جبراً" و "کرهاً" قرار گرفت ولذا به تنوین و حالت نصب استعمال میشود . لازب عربي اسم فاعل در لوحی است: " بلاء لازب " بلاء غلیظ چسبناک ثابت. لاهای شهر مشهور کشور هلند در اروپا محل انعقاد نخستین کنفرانس صلح جهان در اوایل میثاق مرتبط و مذکور در این امر گردید و بعضی در آنجا از بومی و خارج محب و متعلق بودند و خطاب به لاهای از آثار نفیسه شهره میباشد که در جواب نامه انجمن صلح صادر فرموده اند قوله: " در این ایام یک نامه به تاریخ 11 فوریه 1916 رسید و فوراً جواب تحریر میگردد " انخ و در نامه خطاب به احمد یزدانی است که در سال 1339 هج. ق. مطابق 1920 مأمور نشر این امر در آن کشور فرمودند قوله: " نامه ای از بعضی از اعضای مجلس صلح نیز رسید و جوابی مرقوم گردید به ایشان تسلیم نمائید معلوم است که این جمعیت چنانچه شهرت دارد نیست در مقام صحبت اشاره 61 کنید که مجلس لاهای پیش از حزب رئیسش امپراطور روس بود و اعضای اعظم رجال با وجود این مانع از این حرب مهیب نگشت حال چگونه خواهد شد زیرا در مستقبل حربی شدید تر یقیناً واقع گردد یقیناً در این شبهه ای نیست " وقوله: " ای حقیقت جو

شخص محترم " انخ لایعزب " درلوح به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی است : " انه لایعزب عن علمه من شیء " که درقرآن است: " وما یعزب عن ربک من شیء " از او چیزی دور و نهان نمیشود. عزب یعزب عزوب. لم یزل لایزال منفي به لم ولا مضارع زال به معنی جدا نشد و نمیشود مانند "مازال" به افاده دوام و پیوستگی در گذشته و آینده یعنی همیشه بوده و خواهد بود و حتی عبارت "لایزال" به منزله اسم مفرد وصفی مانند دائم و باقی و ابدی و غیرها و وصف برای خدا کثرت استعمال یافت و در آثار ایهی کثیر الاستعمال است . از آن جمله در لوحی است: " هو العزیز لم یزل نفحات قدس رضوان عنایت الهی دروزیدن بوده 62 و لایزال روائح عتر معنوی از یمین عرش ربّانی درهبوب خواهد بود " و در لوحی دیگر: " هو الله العزیز توحید بدیع مقدّس از تحدید و عرفان موجودات ساحت عز حضرت لایزالی را لایق و سزا است که لم یزل و لایزال در ممکن قدس اجلال خود بوده " و در محلی دیگر قوله : شاید به عنایات سلطان لایزال به ملکوت باقی درآید " . لبّ - لیبب خرد تندوتیز . الباب = جمع . درلوحی است : " تفکر لتعرف ما کان مستوراً عن اولی الالباب " لیبب = عاقل الالباء = جمع . درلوح طبّ است : " لسان القدم ینطق بما ینطق بهما ینطق غنیة الالباء عند غیبة الالباء " لیبب = عربی کلمه ای است که پس از استماع امری به معنی اطاعت و اجابت و اقدام اکید مکرر گفته میشود . لیبی (با الف مقصوره بریاء) یعنی لیبب گفت و اجابت کرد . و در صورت صلوة کبیر است : " و بلیبک لیببک اصفیائک فی هذا الفضاء " و در خطابی درحقّ زین المقرّبین است قوله : " ربّ ربّ انه سمع ندائک عند تبلّج صبح احدیتک و لیبی لندائک " انخ . 63 لثام عربی حجاب و نقاب برین پیروانوش درلوح به حاجی محمد کریمخان است: " و کذلک اللثام مخصوص بالمرأة یقال لثمت المرأة ای شدّة اللثام علی فصحها ثم استعمل فی الرجال والوجه کما ذکر فی الکتب الادبیة " . لجة - لجبی عربی آب زیاد . درلوح به اشرف است: " ثم اذکر من لدنا احباء الذین ما منعهم الاحجاب عن الدخول فی لجة رحمة ربک المعطى الکریم " . لجبی دربار وسیع اللجة . در لوح به احمد است : " تالله الحقّ آن بحر اعظم لجبی " انخ . لحاظ - لحظات عربی مراقبت تحت نظر . درلوح به نصیر است : ملاحظّة " لحاظ الله در فوق رؤوس ناظر واحدی به آن ملتفت نه " لحظات = جمع . لحظة نگاهی . نیز درلوح به نصیر است : " لحظات عنایتیم به دوستانم ناظر " ملاحظّة به معنی مطالعه و دقت نظر . 64 لحن عربی. در کلمات مکنونه است " کلمات نزلت علیک من لسان القدرة و کتبتہ بقلم القوه قد نزلناه علی قدرک و لحنک لا علی شأنی و لحنی " به معنی لهجه و لغت . لحنی الف مقصوره بریاء عربی درلوح بشارات است: " زمام البسه و ترتیب لحنی و اصلاح آن در قبضه اختیار عباد گذارده شد " جمع = لحنه ریش و البسه جمع لباس پوشاک . لدنة عربی . در مناجاتی در خطابی درحقّ بهائیان است : " ربّ اجعل یومهم هذا سعید الآناء... لدنة الرداء " انخ به معنی نرم و ملایم

رداء، که مراد آرامش و آسایش اخلاق و احوال میباشد. لَدِي (یاء با الف مقصوره) عربی به معنی عند عربی و نزد فارسی درلوح به اشرف است: "ثُمَّ اعْلَمَ بَانَ تَمَّ مِيقَاتِ وَقُوفِكَ لَدِي الْعَرْشِ... ثُمَّ ذَكَرَهُمْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْنَا مِنَ الَّذِينَ هُمْ خَلَقُوا بِأَمْرٍ مِنْ لَدُنَّا". 65 لر قومی معروف در ایران. در یکی از آثار ابهی است قوله: "عَرِيضَةُ دَرُوَيْشَعَلِي بِه حَضُورِ فَائِزٍ وَهَذَا مَا نَزَلَ لَهْ اِي لِرِ بَخْتِيَارِي مِنْ بَحْتِ يَارْتِ بَادِ كَهْ بِه اِخْتِيَارِ بِه وَجِهَ مَخْتَارِ تَوَجَّهَ نَمُودِي بِصِرِّ مَمْدُوحِ اَنْ اَسْتِ كَهْ بِه اِيْنِ مَقَامِ جَلِيلِ وَذَكَرَ جَمِيلِ فَائِزِ شَدِي وَ اَكْثَرِي اِزْ فَصْحَاءِ وَبَلْغَاءِ بَعِيدِ وَ مَحْرُومِ مَانَدَنْدِ كَلِّ لِرِ اَقْبَلِ اِلَيْهِ اِنَّهٗ دَرَّ وَكَلِّ حُلُوْمُنْعِ عِنْدَهٗ اِنَّهٗ مُرٌّ" اِلَى اٰخِرِهَا. لَضَلَاضُ عربی به معنی مراقب و متوجه جوانب خود. در لوح به حاجی محمد کریمخان است: "وَلَا تَكُنْ كَالْاَرْقَمِ اللَّضَلَاضِ". لَطْفَعَلِي قزوینی بهائی در آثار ابهی ذکر است قوله: "وَنَذَكَرُ فِي هَذَا الْمَقَامِ مِنْ سَمِيِّ بَلَطْفَعَلِي" الخ. و لطفعلیخان کلبدی مارندرانی سردار جلیل در دورهٔ میثاق مذکور و مشهور بود. لَطِي (یاء با الف مقصوره) عربی آتش و شعله و دوزخ. در مناجاتی و خطابی است: 66 "وَاجْعَلْنِي مَنْجَذَبًا بِذَكَرِ اِحْبَائِكَ وَ مَتَسَعِّرًا بِلَطِي نَارِ مَحَبَّةِ اَصْفِيَاثِكَ" و قوله: "وَاحْتَرَقَتْ بَنِيْرَانِ الْهَجْرَانِ وَ لَطِي الْحَرْمَانِ". لَعَبٌ - مَلْعَبٌ لعب بازی و شوخی. ملعب = بازیچه در لوح بشارات است: "وَلَكِنْ يَا قَوْمِ اَيَاكُمْ اِنْ تَجْعَلُوْا اَنْفُسَكُمْ مَلْعَبِ الْجَاهِلِيْنَ" و در لوح دنیا است: "بَعْضِي اِزْ رِجَالِ خُودِرَا مَلْعَبِ جَاهِلِيْنَ نَمُودَنْدِ" لَعَلَّ در عرف ادبی ملایفی فارسی عصر قاجاریه درجمل فارسی به کثرت استعمال میشد و به همان معنی لعل از حروف مشبّهة بالفعل عربی بود و در کتاب بیان امثال این عبارت مذکور است قوله: "وَازْ جَوْهَرِ دَلِيْلِ نَظَرِ بَرَنْدَاشْتَهٗ لَعَلَّ دَرَانَ رُوزِ نَجَاتِ يَابِي" که به فارسی شاید و گویا وظاهراً گفته میشود. لَعْنٌ - لَعْنَةٌ مصدر عربی به معنی رسوائی و خواری و طرد و تعذیب و دشنام است و در قرآن موارد لعنت غالباً شیطان و ارکانش از رؤسا منافقین و کفارند و در آثار باب اعظم نیز امثال ملا جواد برغانی و همسرانش و غیرهم از 67 رؤساء 65 منافقین و معارضین مذکور در تاریخ اند. و در آثار ابهی غالباً راجع به بایان و ازلیان میباشد. اَزَانَ جَمْلَهٗ اَسْتِ قوله: "قَلِّ يَا مَلْعُوْنَ اِنَّكَ لَوْ اَمَنْتَ بِاللّٰهِ لَمْ كَفَرْتَ بَعْزَهٗ وَبِهَاتَهٗ" و در لوح رئیس است: "اِنَّ الَّذِيْنَ ضَيَعُوا الْاَمْرَ وَتَوَجَّهُوا اِلَى الشَّيْطَانِ اَوْلِيَاكُ لَعْنَهُمُ الْاَشْيَاءُ وَ اَوْلِيَاكُ مِنْ اَصْحَابِ السَّعِيْرِ" اوّل خطاب به ملا جعفر نراقی بابی است که در آن ایام ساکن عراق بود و دوّم راجع به میرزا یحیی ازل و پیروانش میباشد. و راجع به مغروران و متعزّضان به اعمال دیگران هم ذکر لعنت است. و در لوح دنیا راجع به ذمّ کثرت لعن به غیر حقّ قوله: "حَالِ اِزْ حَقِّ جَلِّ جَلَالَهٗ بِطَلْبِيْدِ كَهْ حَزْبِ شَيْعَهٗ رَا هِدَايَتِ فَرْمَايِدِ وَ اِزْ صِفَاتِ نَالَايِقَهٗ نَجَاتِ بَخْشِدِ اِزْ لِسَانِ هَرِيْكَ اِزَانَ حَزْبِ دَرْهَرِيَوْمِ لَعْنَتَهَا مَذْكَوْرِ وَ مَلْعُوْنَ بَا عَيْنِ حَلْقِي اِزْ غِذَاهَايِ يَوْمِيَّةِ اَنْ حَزْبِ اَسْتِ" الخ. و آثار ابهی که در منع از لعن و طعن در ایام اخیره شان

صدور یافت در کتاب امر و خلق ثبت میباشد. لُغُوب عربی شدت خستگی واز کار واماندن . درلوحی است: 68 " کیلا یاخذک موت ولا نصب ولا لغوب " و نصب نیز به معنی خستگی است ودر سغب نیز ذکر کرده است . لقاء مصدر عربی به معنی دیدار و برخورد و روبرو شدن . و نام لقاء الله از قرآن متداول گشت . قوله : " الا انهم في مریة من لقاء ربهم الا انه بکَلَشِي محیط " و در آن کتاب وقوع لقاء الله در یوم مآل به سبک دیگر کتب مقدسهء سامیه بلکه پیش از آنها استعمال یافت و بسیار متدینین محمول به ظاهر و به نوع تشبه و تجسم گرفتند و تنزیهین قائل به حذف مضاف و تأویلات دیگر شدند و برخی به فلسفه های اسراریه و غیرها متشبث گردیدند ولی مقام نقطه و مخصوصاً مقام ابهی در کتاب ایقان و غیره مراد از لقاء الله را ظهور اعظم خودشان بیان کردند از آن جمله در لوحی است : " فلما ختم النبوة بحبیه و وعد العباد لقاءه يوم القيمة كما انتم في الكتاب تقرؤون بحیث ما احصینا في الكتاب امراً اعظم من ذلك فلما جاء الوعد و مضي الايام و قضي الامر و غنت الروح و نادت الورقاء و جاء الله علي ظلل من الانوار و الملائكة كانوا في حوله علي بوارق النور یرکبون " الخ و قوله : " هو الباقي هذا کتاب جعلناه لقاءنا للذین اقبلوا الي الله في تلك الايام التي 69 فيها تغيرت البلاد و من زار ما نزل من جهة العرش في هذا اللوح و يجد نفسه في ریب من لقاء ربه انه ممن اعرض عن الله فالق الاصباح " الخ در ایام فتنه و انقلاب و اغتشاش اوضاع عکا بود و سفر به آنجا و زیارت لقاء را اجازا ندادند و زیارت از بعید را لقاء معین فرمودند ولی از ایران و غیره کثیری بی خبرانه به عزم لقاء سوی عکا میشتافتند و نیمهء راه از بهائیان خبر می یافتند و مراجعت مینمودند و هم در اوائل سخن عکاء نفوس بسیار میرفتند و به علت مخالفت دولت عثمانی و مراقبت اعداء فائز به لقاء نشده بر میگشتند و به لسان حال و مقال مضمون شعر زلای هروی میسرودند که گفت : چشمی که بود لایق دیدار ندارم دارم گله از چشم خود از یار ندارم تلقاء نیز به معنی دیدار و روبرو شدن و هم جای دیدار است و در لوح به اشرف قوله : " و ادخلک تلقاء العرش " القاء به معنی روبرو و جلو انداختن و داخل کردن در لوح رئیس است : " و یلقی فی القلوب حب اولیائه " و در لوح به اشرف : " ان یا اشرف اسمع ما یلقیک لسان القدم " که به معنی یلقی علیک و از باب منصوب به نزع الخافض میباشد . لَمَز عربی عیب گیری به چشم و غیره در کتاب اقدس است : 70 " و ما یتحرک به اعین اللامزین " و همز بیشتر در عیب گیری به زبان است . در قرآن است : " و یل لکل همزة لمزة " و غمز عیب گیری با اشارات ابرو و مژه . و تفصیلی در اسرار الآثار العمومیه است . لَمَّ عربی کار یخزدی و گناه خفیف در لوح به حاجی محمد کریم خان است : " من عجل فی اللهم سقط فی الندم " لم یطعاطوا در خطابی در وصف شهداء خراسان است : " ولم یطعاطوا امرای شمشیر منه حیوان فکیف الانسان " به کاری نپرداختند که حیوان از آن مستکره شود تا چه رسد انسان . لنجان از اقسام

تابعة اصفهان در ایام ایهی مسکن بهائی گردید چه ملا عبدالله که تعلیم و تربیت نونهالان مینمود در حدود سال هزار و سیصد و اند هجری قمری به واسطه آقا هادی نام اصفهانی که با برادر بهائیش آقا باقر نام در شهر تجارت میکردند و بالاخره در فتنه معروف به فتنه قنصول خانه در سال 1320 به ترس و احتیاط افتاد و ازهر دونسلی در جامعه مشهود 71 نیست ، مطالب این امر بشنید و به سبب رؤیا که مرغانی زیبا در ترانه جاء الخلق و ذحق الباطل خواب دید بهائی شد و خدماتی بسیار در این امر کرد و الواحی در حقیقت صادر گشت و عاقبت در اصفهان به سال 1355 در گذشت و خاندانی به نام یزدانی غالباً بهائی از او برجاست . دیگر آقا سید برکات که از طبقه علماء و سادات بود و در دوره ایهی به زیارت رفت دیگر آقا سید عبد العنی و امثالهم بودند و این امر در آغاز در قریه سده لنجان شد از آنجا به دیگر قراء انتشار یافت که اکنون کم و بیش برقرارند لندن پایتخت شهیر دولت انگلیز که در ایام ایهی به عکاء جمعیت سکنه اش 433018 نفر بود و در لوح خطاب به ملکه ویکتوریا است قوله : " یا ایها الملکه فی لندن " الخ و از غصن اعظم عبدالبهاء است : " احبای لندن فی الحقیقة ثابت اند و راسخ حزب انگلیز در جمیع موارد ثابت و مستقیم اند و به حدوث مشاکل جزئیة نلغزند نو هوس نیستند که ایامی چند به کاری مباشرت نمایند و به اندک سببی کلال و ملال آرند " الخ . و احوال مسافرت به آنجا و هم تفصیل بهائیان آنجا در سفرنامه اروپا مسطور است و در تاریخ مشروح و در این کتاب هم ضمن نام اروپا مذکور میباشد . 72 لهت عربی زبان از دهن در آوردن و هف هف سگ در مناجات نفرین نامه باب اعظم بر سامری و مجل و خوار قوله : " وانک لتشهد لما اراد نفس بان یجحد حجّتی کتبت له فی الحین بمثل ما اراد منی لیصمت عن لهته و لئلا یجترح علی بعد ما علم انّ عبادک المؤمنین قد اتبعونی ولا یشرکون فی مقام الحکم معی احداً " که مراد از لهت موعود میباشد . لهیب - ملتهب لهیب عربی حرارت و فروز و زبانه آتش در لوح رئیس است : " بل بما فعلت زاد لهیبا " ملتهب فروزان و جوشان قوله : " وانها لهی النار المشتعلة الملتبهة " لواء عربی علم . الویه = جمع . در کتاب اقدس ایت : " طوبی لکم یا معشر العلماء فی البهاء انتم امواج البحر الاعظم والویه النصر بین السموات والارضین " ولوا بارنی ضمن نام پاریس ذکر است . لواح عربی بادهای باران دهنده به ابر و بار دهنده به درختان در خطاب معروف به عمه است : 73 " ومرت الیاح الواح فی البقعة المبارکة الارض المقدسة طور سیناء " لوتر مارتین لوتر آلمانی مؤسس مذهب پروتستان متولد به سال 1482 م. و متوفی به سال 1546 م. در رساله مدینه است : " در قرن خامس عشر میلاد لوطر که اول یکی از اعضای اثنا عشر هیئت مذهبی کاتولیک در مرکز حکومت پاپ بود و مؤخرأً محدث مذهب پروتستان گشت در بعضی مسائل که عدم تجویز تزویج رهبانین و تعظیم و تکریم صور حواریین و رؤساء سلف مسیحین و عادات و رسوم

مذهبیّه زائده برا حکام انجیل با پاپ مخالفت نمود. با وجود آنکه در آن زمان اقتدار پاپ به درجه ای بود که کلّ ملوک اروپا از سطوتش متزلزل و مضطرب و ضبط و ربط امور مهمه قطعاً اروپا در مین قوت و قدرتش مودوع و مرتبط و لکن چون در این مسائل که جواز تزویج رؤسای دینیّه و عدم سجود و تعظیم بر تمثال و صور معلقه در کائس و ابطال عادات رسمیّه زائده بر مضامین انجیل لوطر محقق و محقق بودوبه و مسائل لازمه ترویج تشبث نمود در ظرف این قرون اربعه و کسری اکثر اهالی امریک و چهار خمس قطعاً 74 آلمان وانگیس و بسیاری از اهالی نچه (خلاصه) تقریباً دوپست و پنجاه کرور از مذاهب سائره نصاری در مذهب پروتستان داخل گشتند " الخ لوح عربی صفحه پن از هر چیز که قابل کتب و نقر باشد از چوب و سنگ و کاغذ و استخوان و غیرها . الواح = جمع . ولوح محفوظ و لوح حفیظ صحیفه الهیه را گفتند که در ذیل نام ام و حفظ ذکر است و در لوح حکمت به این عبارت بیان فرمودند : " کلّم اردنا ان نذکر بیانات العلماء والحکماء یظهر ما ظهر فی العالم وما فی الکتب والزیر فی لوح امام وجه ربک نری و نکتب " لوح در آثار ابهی اطلاق بر کلّ آثار معظمه دینیّه شد . به نبیل در کتاب اقتدارات : " ظهور قلم و مبشر جمالم دولوح فرستاده بودند و لکن جز اظهار سیادت و مظلومیت در آن چیزی نبوده نظر به مصلحت الهی امر را ستر فرمودند " الخ ولی اصطلاح در نفس آثار صادره از ایشان گردید که به عنوان لوح والواح همه جا در مکالمه و مکاتبه مشهور میباشد چنانچه اطلاق بر نامه مرسوله معاندین هم فرمودند و در ذیل نام بغداد درج میباشد قوله : 75 " قد حضر بین یدینا لوح من احد " الخ و در لوح حکما ذکر الواح هرمسیه است و در لوح به اشرف : " قم ثم اذهب بلوح الله الی عبادہ المریدین " و در کتاب اقدس : " یا قلم الامر تحرک علی اللوح باذن ربک " و در لوحی است : " انا نسّمی الکتاب مرّة باللوح و اخری باسم آخر ثم اللوح بالکتاب و باسماء اخری انه لهُوا حکم علی ما یرید " و قوله : " الواح منزله از سما مشیت الهیه در هر شأنی نازل ذکر ی باقی نمانده مگر آنکه از قلم اعلی جاری شده و سؤالی مشاهده نمیشود مگر آنکه جواب آن از افق سماء معانی مشرق و لائح گشته اگرچه بسیاری از آنچه نازل شده به ضیق وقت و طغیان اهل عناد مفقود و محو شده و لکن در تحصیل آنچه موجود است همت نما تا به یقین کامل شهادت دهی که جمیع ما ذکر و یدکر از قلم قدم جاری گشته " الخ و در کتاب اقدس است : " قد زینت الالواح بطراز ختم فلق الاصباح " مراد آنکه اهل بهادانند که الواح با خاتم آن حضرت مختوم است و اشتباه به میان نیاید و بیشتر از الواح خصوصاً الواح مهمه عمومیّه نسخه اصلیه در دست نیست و عدّه ای از الواح به تسمیه خود آن حضرت یا به تلقیب دیگران و غالباً با اضافه به 76 اسامی مخاطبین متد رجاً نام دار شدند مانند : لوح بشارات لوح اشراقات لوح سلطان لوح مریم لوح رئیس لوح شیخ و غیرها که در موارد مقتضیه ذکر است و بیشتر نام مخصوص ندارند و عدّه بسیاری آنها که طرف خطاب و هنگام صدور و علل آنها متداول نبود

روشن و ذکر گشت و در آثار آن حضرت نامهایی بدیع برای عده ای از الواح مانند : قارعة صاخة و غیرهما نام برده شده که در ذیل نام صحیحه ذکر می باشد . و نیز نام الواح زبرجدیه و یاقوتیه و غیرهما است که مولی الوری عبدالبها بیان فرمودند که چنین الواحی در عالم شهود نزول نیافت . و نیز برخی نامه های پر فصاحت و معانی شورانگیز از بعضی مهمین مانند آثار منیر منیب کاشانی که ضمن نام آقا ذکر است تکثیر نسخه و ترتیل و تداول به نام الواح داشت و در خاطر است که شبی به حیفا در محضر غصن اعظم عبدالبها اثر معروف منیر مشتمل بر بیت : "ای طوطی خوش ناطقه بشکن توقفس را " خواندند و ایشان چنین فرمودند که الواح نیست از نوشتجات ایام بغداد است و نیز آنچه کاتبین و اطرافیان ابهی مینوشتند و منتشر میشد باقی ماند که اهم آنها آثار اغصان و خادم و مقداری هم نوشته های محمد جواد قزوینی است که در 77 ذیل نامهای آقا و جواد و غیرهما ذکر است و خادم در بعضی نوشتجاتش بهائیان را توصیه کرد که آثار او را جمع آوری کنند و غصن اعظم عبدالبها از او خطی گرفتند که تماماً با ملأ ابهی بود و تکثیر نسخه کرد که نزد بهائیان موجود است. و آثاری از غصن اکبر فی مابین منتشر گردید که در ذیل نام محمد ذکری می باشد و برای نمونه قوله: "هو البديع في افق عزمين ح ع ب د تبارك الذي ارتفع السموات بغیر عمد واستوي علي الماء عرشه وانه بكلشي شهيدا وانه لا اله الا هو وانه بكل علم عليما قل يا عبد اتبع ما ينطق لك الروح بلسان صدق عظيما ثم ابلغ الناس بهذه الآيات ليتذكروا في انفسهم ولن يتبعوا خطوات كل كفرا ثم اقل يا قوم آمنوا بالله الذي خلقكم ورزقكم ولا تعترضوا به علي قدر نقيرا و قطعيرا قل يا ملأ لم تكفرون بالله بارئكم وتعترضون بهذه الآيات لان هذا قد نزل من عند الله المقتدر العليم الحكيم ثم قل يا قوم قد ظهر غضنفر الله في الارض وفر منه كل حمير ذي رجلين وملأ قلوبهم من خيفة الله المقتدر القدير او ما آمن احد منهم اياكم ان لا تكونوا بمثلهم مشركا مرتدا كفروا ثم اسعوا في سبيله لئلا يزلكم الشيطان وان رأيتم بانه قعد علي فناء الباب و يمنعكم عن الدخول في بابه والتشرف بجماله اذا انتم لا تلتفتوا اليه فتوكلوا علي الله 78 ربكم ثم ادخلوا في حرم قدس منيعا وانك يا عبد اعمل بما وصيناك في كتاب ربك العزيز المنيرا ثم اشهد بانه لا اله الا هو وانه بكلشي شهيدا ثم اشرب ما يسقيك ساقى الروح من هذا الكوب الذي كان من ذهب الايقان مصنوعا ثم ارزق من شراب هذه الشجرة غرست في هذا السيناء بيد ربك العليم الحليم الحكيم الرحيم ثم قل يا قوم اسمعوا نداء هذا الذي ظهر بين السوات والارض ويقول بان يا قوم آمنوا بالله الذي خلقكم بامرته وكونوا بقوله سماعا سامعاً سميعاً وجماله بصارا باصرا بصيرا و بجلاله نظارا نظارا نظير اثم اشهدوا بانه لا اله الا هو وانه بكلشي عليما حكيما قادرا مقتدرا قديرا سبحانه وتعالى عما تشركون به وتعترضون بجماله العزيز المنيرا وانك يا عبد كن في كل آن شاكر لله ربك ومتوكلا عليه و كن في دين الله قائما مستيما والروح والتكبير والبهاء والسناء عليك ان انت متوكلا علي ربك الرحمن الرحيم وانه بكلشي حليما و

انه قواما كريما علاما رحيمًا من النبيل قبل علي" وقوله: " هو هو ان يارحيم فاخرج عن تلك الارض من قبل ان يخرج الغلام عن بينكم وكذلك نأمرك ان تكون لامر ربك مطيعا وحين الخروج لا تخرج معك من شئ فاجعل زادك حيي ومقصدك امري ودرعك التوكل علي 79 نفسي التي كانت في الارض وحيدا اياك فاحفظ نفسك من معاشره مغلين ثم وجهك عن وجوههم وسمعك من نغماتهم لئلا تأخذ روائح الزرنيخ من انفسهم وتكون من شاطئ البحر بعيدا ثم ذكر الناس بهذا الذكر الاعظم لعل يقومون عن الغفلة ويعرفون بارئهم في قيص اسم بديعا فاخرق حجاب الوهم بسلطاني الذي كان علي العالمين محيطا قل يا قوم لا تبدلوا حب الغلام بدونه ولا تشروه بدراهم عديدة ان الذين تجدون منهم رائحة الغل تالله اولئك اشرفنفسا من التمردواعظم كفرا من الفرعون اياكم ان لا تقرّبوا بهم ثم احترزوا وكونوا في تجنب منيعا ثم اشهد نفسك أعلم من الذين هم ما دخلوا حصن ولايتي لئلا يزلك كبر العمام من الذين كفروا واشركوا لان العلم هو حيي ومن دونه وساوس الشيطان كذلك القيناك من جوهر العلم لتكون بذلك عليما " وقوله: " بسم الله البهي الابهي الابهي قد طلعت شمس البقاء عن جبين البهاء طوبي لمن استشرق باشرافها قد ظهرت طلعة القدس عن مشرق اسم الله الاقدس الاعلي طوبي لمن انقطع عما سواها قد اشتعلت نارالله في سدره الامرطوبي لمن اشتعل من لهيبها تها قد اتت نفس الله بجنود الوحي والالهام طوبي لمن حضر تلقائها قد اشرفت شمس العرفان طوبي لمن استنوربانوارها ان يا 80 عبد ان اشكر الله بما استشرقت في سنة القبل من شمس العظمة وحضرت بين يدي نفس الله وشرفت بلقائها اياك ان تحزن من شئ كن منقطعاً عن الدنيا وما فيها ومن امثالها واذكر هؤلاء الاسراء في ايامك ثم انقطع عمّن علي الارض ومن اسبابها والبهاء عليك وعلي من اخذ جواهر الحكمة من اصداقها احبائي ان ارض را از قبل اين بنده تكبير بليغ برسانيد وجميع رابه بدايع عنايت الهي و فيوضات رحمت رحماني مبشر و متدكر نمائيد عبد الله العلي محمد علي ". و آثاري از غصن اطهر نيز و بالاخص آثار عليّ روحانيه بديعه غصن اعظم عيدالبهاء كه حسب دستور مرقوم ميفرمودند خصوصاً تفسير دو آيه از تفسير احسن القصص و تفسير حديث " كنت كنزاً " و خطاب شهير بليغ به خراسان نيز معروف ميباشد و دربارۀ اين خطاب در خطابي كه به محفل روحاني مشهد فرستادند چنين مرقوم است: " پيش از صعود آن اقليم تفوق برساير اقاليم داشت ندا بلند بود روز به روز روشنتر ميگشت اين بود كه پيش از صعود امر فرمودند كه تحيات مباركه وپيام رحماني را به آن سامان برسانم و مكتوب مفصل مرقوم شد" الخ. و آثاري از ميرزا يحيي ازل هنوز كم و بيش في ما بين آثار ممكن 81 است دیده شود ولي بايد اعتراف كرد كه آيات و آثار ابهي را از حيث صورت تركيب جمل ولغات بدعيه واز حيث معاني رقيقه لطيفه وعلو اوج عرفاني و هيمنه و قدرت معنويه طبيعت و خصوصيات و كيفياتي است كه اشتباه نشود و شخصيت و امتيازش

برقرارماند چنانچه خطاب و آثار غصن اعظم نیز از حیث سبک انشاء روان و ادبی مخصوص و لطافت و خضوع و انجذاب عرفانی هرگز اشتباه به دیگر نمیشود و معذک الواح و آثار ابهی در چهار مرحله یعنی ایام عراق و ایام کردستان و ایام ادرنه و ایام عکا به موجب شئون مختلفه احوالشان و موجبات و مصالح متنوعه متفاوت میباشد به درجه ای که از یکدیگر بکلی جدا و ممتازند و در لوحی است قوله: "هل حطت الارض بالذي لا يمنعه النسبة عن مالک البرية اذا حضر عندك لوح النار دعه وخذ ما اوتي من لدن ربك العزيز الوهاب" که مراد از لوح النار آثار میرزا یحیی ازل میباشد و از اینجا راجع به آثار او و اتباعش و حتی آثار میرزا محمد علی غصن اکبر و همروشانس که در اعتراض بر جمال ابهی و مرکز عهد ابهی نوشتند در مابین جامعه بهائیان الواح ناریه شهرت یافت. لویی بورژوا لویی بورژوا فرانسوی الاصل امریکائی مهندس و معمار معروف که مشرق الاذکارشیکاگو بنا کرد در سال 1911 بهائی شد 82 لیت عربی در تمینی و آرزوی حصول امر محال و شبه آن گفته میشود. در قرآن است: "يقول الكافر يا ليتني كنت تراباً" و قوله "يا ليتني مت قبل هذا و كنت نسيا منسيا" و در مناجاتی: "يا ليت كنت تراباً تقع عليه وجوه المخلصين من احبائك" که به تقدیر یا لیتنی است. لِيَحْصَنَ حديث امام جعفر منقول در کتاب ایقان ذیل حرف "لام" ثبت است.

م

م (م) وارض المیم در آثار این امر رمز از مازندران است که در الواح و تاریخ مسطور میباشد و شمه ای در ضمن بیان حرف ب و نام محمد و یحیی و قدوس و اشرف ثبت است و نیز م و اسم میم رمز از آقا سید مهدی دهجی معروف بود که در لوح به شیخ سلمان است قوله: "از برای احدی از اسراء (اسراء به موصل) الا اسم الله ميم عليه بهاء 83 الله نظر به حکمت لوح نازل نشده" الخ و نیز م ش در الواح رمز از مشهد خراسان میباشد که به اعتبار مشهد و مقبره امام علی بن موسی الرضا این نام بر آن ماند و شرح مفصل اوضاع و اشخاص آن در تاریخ ظهور الحق و در ضمن بیان حرف خ و نام طوس ذکر می باشد از معاریف مؤمنین حاجی میرزا محمد علی اهل بقموج قرب آن بلد بود که در قلعه شیخ طبرسی به شهادت رسید. دیگر غلامرضا هراتی ساکن مشهد که خواهرش زوجه ملا صادق مقدس بود و ملا غلامرضا به سال 1309 هج. ق. در شاهرود وفات یافت. و ذکر مشهد در الواح و آثار بسیار است از آن جمله در لوحی قوله: "يا قلبي الاعلي انا اردنا ان نختم القول بذكر الميم والشين ونذكر اوليائي هناك الذين اقبلوا بوجوه نورا و شربوا رحيق الايقان من ايادي العطاء الا انهم من الفائزين" مآب عربی مرجع. در صورت زیارت سید الشهداء از جمال ابهی است: "يا ليت ما ظهر حكم المبدء والمآب" مآتم جمع ماتم به معنی عزا. در خطابی در مناجاتی است: "الهي الهي

ترانی قریناً للهن والماثم والاسی " (یاء با الف مقصوره) 84 مارتی هنری مارتی مخترع تفنگی معروف . در رسالهء مدنیه است : " آیا ممکن است تفنگ و توپ عادی با تفنگ هنری مارتی و توپ کروپ مقابلی نماید " مارسیل بندر مشهور فرانسه مذکور در ذیل اسفار غصن اعظم عبدالبهاء در سفرنامه . مارق در یرق ضبط است . ماروت در قرآن قصه و افسانهء قدیمهء هاروت و ماروت محض عبرت و نصیحت ذکر است . قوله : " و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت و ما یعلمان من احدٍ حتی یقولہ ائما نحن فتنۃ " الخ و در اخبار مأثورہ راجع بہ عصیان شرب خمر و فجور و قتلی کہ دو فرشتہء مذکور مرتکب شدند پس بہ ہیئت دو ستاره در آسمان مسخ گشتند شرحی روایت است و اصل قصه مأخوذ از کلدانیان و نام هاروت و ماروت بہ آن لغت مییابد و ممکن است رمز از سقوط در در عالم روحانی از مقام خود و بقاء شهرت نامشان تاویل کرد چنانچہ قصهء 85 شیطان مذکور در قرآن را ہم گفتند اصلاً از کلدانیان و بہ همین تاویل است و در لوح بہ شیخ سلیمان است قوله : " ملاحظہ در هاروت و ماروت نما کہ دو عبد مقرب الہی بودند از غایت تقدیس بہ ملک موسوم گشتند بہ ارادہء محیطہ از عدم بہ وجود آمدند و در ملکوت سموات و ارض ذکرشان مذکور و آثارشان مشہور و بہ شأنی عند اللہ مقرب بودند کہ لسان عظمت بہ ذکرشان ناطق بود تا بہ مقامی رسیدند کہ خود را اتقی و اعلی (ہردویاء با الف مقصوره) و ازہد از کلّ عباد مشاہدہ نمودند بعد نسیمی از شطر آسمان وزید و بہ اسفل نیران راجع شدند و تفصیل این دو ملک آنچه مابین ناس مذکور است اکثری کذب و از شاطی صدق بعید است و عندنا علم کلّ شیء فی الواح عزّ محفوظ " .

مازگان قریہء صغیرہ تابع قصر کاشان از اوائل این امر تاکنون ہمہء سکنہ اش مؤمن بہ این امر بودند و از معاریف سابقین آنجا شیخ شہید و خلفش شیخ علی اکبر و خاندانش و نیز آقا ماند علی و آقا زین العابدین معروف و مذکور در آثار بودند . مازندران قسمتی از شمال ایران کہ در اسرار الآثار العمومیہ و نیز ذیل نام طبرستان و حرف میم ذکر است و اوضاع و احوال امر در آنجا در 86 ظهور الحقّ بہ تفصیل ثبت مییابد . در سفرنامہء امریکا بیان مرکز عہد ابہی عبد البہاء است قوله : " و ملا عبد اللطیف در مازندران از قبل مجتہد آنجا بہ حضور جمال مبارک مشرف شدند و کینونت آنها مبعوث و خالق جدید شدند کہ شب و روز آرام نمیشدند تا آنکہ ملا عبد اللطیف بعد از صدمات و بلیات در مشہد فدا جان داد " . ماغوسا نام بندر مهم قیروس . در مقالہء سیاح است قوله : " و میرزا یحیی را بہ قلعہء ماغوسا " ماکو کوه و قصبہء معروف در آذربایجان کہ در تاریخ ظهور الحقّ مفصل و در ذیل نام آذربایجان ہم ذکر می است . و در کتاب بیان قوله : " این حجرہ کہ بلا ابواب است و بلا حدود معروفہء امروز اعلی غرف رضوان است کہ شجرہء حقیقت در او مستقرّ است کہ گویا ذرات آن ہمہ بہ نداء و ذکر آنی انا اللہ لا اله الا انا ربّ کلّ شیء میخوانند بر کلّ حجرات اگر

چه مقاعد مرآتیه مطرزه به ذهب باشد ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن حجرات ساکن گردد آن وقت آن ذرات مرایا میخوانند چنانچه ذرات مرایای 87 اعلی مقاعد عمارت صدری که در ایام ارض صاد در آنجا ساکن بوده میخواند و میخوانند و حکم از برای هیچ شیئی نیست الا آنکه راجع به آن نفس میگردد. " انتہی و در ذیل نام زیارت هم ذکر می است . مانکچی . مانکچی صاحب پارسی زردشتی هندی سرپرست پارسیان ایران که در تاریخ ظهور الحق به تفصیل مذکور و در اسرار الآثار العمومیة نیز مسطور است . لوح معروف به فارسی سره خطاب به او در سال 1295 هج. ق. صادر شد که در اثری از خادم و به عنوان : " صاحب یگانه و فرزانه صاحب " ذکر است . ماهفروزک قریه ای از توابع ساری مازندران قریب سیصد تن بهائی در آنجا است . شهرتش به نام ملا علیجان شهید و زوجه اش معروف به علویه و برادران می باشد . مائده سفره خوراک و خود خوراک بر آن . و در آثار و اصطلاح این امر بر موائد روحانیة و معنویة اطلاق میگردد . قوله ج ع : " این مائده ابدیة سبب و علت حیات ابدی است و مائده در رتبه اولی 88 و مقام اول ذکر می است که از قلم اعلی مخصوص عباد و اماء نازل میشود هنیئاً للفائزین و الفائزات " . مباحلة ضمن نام ابتهال ذکر است . مَبْتَل اسم مفعول عربی به معنی منقطع . در مناجات طلب مغفرت حضرت عبدالبهاء در حق حاجی ذبیح است : " و اتقلّب علی الثری مَبْتَلًا الی ملکوت عزّک " . مبین ظاهر و هویدا کننده و به معنی جدا کننده . در لوح رئیس در حق ابراهیم خلیل است . " انا نجیناه بالحقّ و اخذنا النمرود بقهر مبین " و در حق اهل و احبّ قوله : " و اخر جوهم من البیوت بظلم مبین " و در کتاب اقدس است : " الا بعد امر مبین " که مراد موت زوج ثانی یا فصل بین او و زوجه اش میباشد که آن دورا از هم جدا میسازند . مُتَصَاعِدٌ ضمن نام صعود ذکر است . 89 مُتَصَدِّئُهُ در خطاب معروف به عمه : " و المریاء المتصدّیة احتجت من اشراق ذلک الکوکب العظیم " الخ . به معنی صدئه یعنی زنگ زده . مُتَمَسِّکٌ در استمساک ذکر است . مُتَهَلِّلٌ اسم فاعل عربی به معنی گشاده و خوشرو . از حضرت عبدالبهاء است قوله : " و نادى (یاء با الف مقصوره) متهلل الوجه مستبشراً لقلب منجذب الروح منتعش القلب " مُتَوَاتِرٌ اسم فاعل عربی به معنی سربیکدیگر برآمده . در لوح اتحاد است : " مقصود از حمل این رزایای متواتره " مُتَوَسِّطَةٌ قرون متوسطه و وسطی معروف است . در رساله مدنیة قوله : " از قرن خامس میلاد تا قرن خامس عشر که به قرون متوسطه تعبیر کنند در میان دول و ملل اروپ و قایع عظیمه و امور متغیره شدیدة و حرکات موحشه و حوادث مدهشه به شأنی وقوع یافته که اهل اروپ آن قرون عشره 90 را فی الحقیقة اعصار توحش می شمردند " مُتَيَقِّظَةٌ در خطابی است : " ایها المتیقظة بنسمة الله " به معنی زن بیدار و هشیار . مَثَلَاتٌ - امثال مَثَلَاتٌ جمع مُثَلَةٌ به معنی عقوبات و عذابها و بلیات مِثَال عبرت آمیز

باستانی . در قرآن است " وقد خلت من قبلهم المثلثات " ودر لוחی است : " سبحان الذي نزل الآيات وقد خلت من قبلكم المثلثات " أمثال جمع مَثَل به معنی سخنان منداول الاستعمال که به آن تمثّل کرده مَثَل اورند ودر قرآن است : " مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار " وقوله : " تلك الامثال نضربها للناس " ودر لوح به حاجی محمد کریخان است : " وهؤلاء من مشاهير العرب الذي ترسل بهم الامثال " ودر لوح به صدر عثمانی قوله : " ودر این مثل که ذکر شده درست تفکر کنید " مثال در کلمات مکنونه است : " والقیة علیک مثالی " به معنی شبه و نمونه . 91 مجدین تجدید کنندگان در دین اسلام که در کتب اسلامیة در هر قرنی از قرون هجرت به اسم و رسم و وصف شمرند و در اسرار الآثار العمومیة ثبت است واز احادیث امامیه مشعر براینکه مهدی و قائم موعود نه تنها بدع وضلالات حادثه در اسلام را بر میدارد وحتی نه تنها احکامی جدید هم می آورد بلکه بعضی از احکام منصوصه قرآنیة را تغییر و تبدیل مینماید . حدیثی منقول از حضرت صادق در ذیل لغت ظ ل ل از مجمع البحرین شیخ طریحی مشهور است قوله : " وفي حديث الصادق ان الله اخي (ياء با الف مقصورة) بين الارواح في الاظلمة قبل ان يخلق الاجساد بالغي عام فلو قام قائمنا اهل البيت ورث الاخ الذي اخي بينهما في الاظلمة ولم يورث الاخ في الولادة " . مجدیه مریم مجدلیه از مؤمنات به مسیح و مشهور و مدوح در آن آئین . در خطابی از غصن اعظم عبد البهاء ثبت در ذیل نام مریم است : " امه ای از اماء رحمن که نام مبارکش مریم مجدلیه بود و مجدله دهکده حقیری است در ساحل دریاچه طبریه " الخ . 92 مجوس که در انجیل و قرآن ذکر است عموم ایرانیان قدیم ویا طبقه ای از آنان را میگفتند در رساله مدنیة است : " زمانی که نفحات قدسیه روح الله خطه فلسطین و جلیل و سواحل نهر اردن و جوانب اورشلیم را معطر ساخته و الحان جلیل انجیل به مسامع روحانیان درآمده در آن زمان کل قبائل و طوائف آسیا و اروپ و افریک و امریک و جزایر اقیانوس که جزائر بحر محیط است مجوس و بت پرست و غافل از خطاب یوم الست بودند . وقوله : " انوشیروان با آنکه در ملت مجوس بود " الخ . محجة عربی شاهراه . در وصایای مولی الوری عبدالبهاء است : " ووقی محجته البیضاء " . محجوب محتجب به معنی در جلوی چشم حجاب گرفته . بر ممنوعین از عرفان و ایمان مظاهر الهی اطلاق میشود . محمد - محمود اسم مفعول عربی از تحمید و افعل تفضیل و اسم مفعول احمد از حمد به معنی آنکه صاحب خصال حمیده بسیار خوب 93 و به معنی پسندیده تر و نام حضرت رسول عربی و کثیر الذکر و المنقبة در آثار این امر از آن جمله در رساله اثبات نبوت خاصه قوله : " و فی الحین ظهر جسمه قد کتبت علی کتفه آیات التوبه بحيث لن یقدر ان یمکن ذلك الامر العظیم لاحد سواه " الخ ممکن است مراد این باشد که آن حضرت از یوم اول حامل و دیعة الهیه بود . و در دعاء یوم

وفات النبی است قوله : " فآه آه الیوم قد نزل جبرئیل بالباکاء وعزرائیل للقاء " الخ
 ودر دعاء شب بعثت است قوله : "بلغ ما حمل من عندک واحتمل الاذی (اذا) فی جنبک بحيث قد
 قرء عشر سنین آیات کتابک ولم یؤمن به الا علی امیر المؤمنین" الخ وامثال این بیانات به مقتضاب روایات
 متداوله اثنی عشریه محض مراعات حکمت وقت وملاحظه موافقت با انام است . ودر لوح رئیس
 است: " فانظر ثم اذکر اذاتی محمد بآیات ینات من لدن عزیز علم " ودر لوحی خطاب به افنان قوله
 : "ارسلنا محمداً رسولی واعطیناه ابناً سمي بقاسم ومن بعده بعبدالله ومن بعده براهيم ورفعناهم حکماً من
 لدنا وانا المقتدر القدير لقبه المشركون 94 بابترازلنا علیه آیت من عندنا وانا المنزل القديم المال
 والبنون زينة الحیوة الدنيا والباقيات الصالحات خیر عند ربک ثواباً وخیر املاً واخذنا المشركين قهراً
 من عندنا سلطاناً من لدنا " الخ دیگر: محمد بن الحسن العسكري که اثنا عشریه در حق وی و
 حیات و غیبت طولانی وظهور و قائمیت با احوال و کیفیات عجیبه معتقدند ونفی و بطلان آن عقیده
 در آثار این امر به مواضع کثیره ذکر است . در کتاب ایقان بدین عبارت مذکور میباشد قوله : "
 منتظرند که هیکل مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نمودند کی ظاهر خواهد شد " الخ
 وشبه ای از احوال مدعیان وکالت از امام غائب مانند: محمد بن عثمان و محمد بن علی شلمغانی و
 احمد بن هلال وغیرهم در ضمن نام باب ذکر است . واز محمد نامان مذکور در آثار: سید محمد اصفهانی
 بابی معارض با مقام ابهی است واز آن جمله در لوحی در حق وی چنین فرمودند قوله : " وسید محمد
 اصفهانی تلقاء وجه حاضر و اظهار نمود این نوشته را امر فرمایند که از سلمان اخذ نمایند جائزه که به
 اطراف برود (نوشته میرزا یحیی ازل را در بیان شعر سعیدی : دوست نزدیکتر از من به من است که
 95 در جواب سؤال شیخ سلمان داده و نزد او بود قابل مطالعه واستفاده ونشر ندانستند) وحاجی میرزا
 احمد ودر منزل کلیم بر مشرک بالله ثابت نمودند که غلط معنی نمود " الخ حاجی میرزا احمد مذکور
 همان برادر میرزا جانی و حاجی محمد اسمعیل ذبیح است و در ضمن نام ولغت استانبول و ب د ع
 وی ح و طرد و عکا نیز ذکر می از سید محمد مذکور میباشد و در حق عکس جمعی منحصر به فرد
 که سید محمد وحاجی میرزا احمد هر دو در آن میان اندو کلیم در وسط قرار دارد و بعضی از اهل بهاء و
 غیرهم عکس کلیم را به عکس مقام ابهی اشتباه کرده بودند و تفصیل آن عکس در بخش چهارم
 ظهور الحق مسطور میباشد . در خطابی از مرکز میثاق ابهی به میرزا عزیز الله و رقاء چنین است
 قوله: " آن عکس که مرقوم نموده اید عکس جمال مبارک نیست آن عکس جناب کلیم علیه بهاء الله
 وسید محمد وحاجی میرزا احمد کاشی بود که در اسلامبول گرفته اند ع ع " ونیز در خطاب به بشیر
 الهی است قوله : " این عکس در وسط جناب کلیم است یعنی آقا میرزا موسی ودر یمین حاجی میرزا
 احمد کاشی و در یسار سید محمد اصفهانی و بالا ایستاده حضرت نبیل و جناب آقا محمد صادق

اصفهانی این عکس را در اسلایمبول 96 برداشته اند و عکس جمال مبارک نیست اما عکس جمال مبارک دو قسم است و هریک به حالتی و هردو در ادرنه برداشته شده است و معلوم و واضح است مشتبّه نمیشود ابدأً شما به جمیع احبّاء اعلان نمائید و بنمائید تا جمیع بدانند زیرا بسیار نفوس در فکر منفعت دنیای فانی می افتند و صورتی از صور را شهرت میدهند و این سبب تشویش قلوب میگردد . دیگر از مذکورین به این نام : میر محمد مکاری باب اعظم در ایام حجّ ، از بغداد تا ساحل دریای سیاه به مقام ابهی نیز خدمت نمود قاطرچی و عامی ولی مؤمن بود . دیگر از محمد نامان مذکور در آثار و تاریخ حاجی ملا محمد بن مقیم همزه درزی بار فروشی شهیر شریتمدار کبیر در سال 1262 از بارفروش به مشهد رضا برای زیارت رفت و در سال 1263 در اصفهان مشغول تحصیل علوم بود و از برادر مہترش کتابی به تاریخ همان سنه موجود است و از مؤلفات حاجی شریعتمدار که هیچیک به طبع نرسید و به خط وی در نزد اخلافش است کتاب اربعین تألیف سال 1263 و کتاب ظهور الحق ثبت سرخسیت و کتاب انوار لامعة و کتاب روضات و کتاب حظوظ الایام است . دیگر از معاریف کثیر الذکر بدین اسامی در الواح و آثار : میرزا محمد علی زنوزی شهید که شرح احوالش به تفصیل در تاریخ 97 ظهور الحق ثبت میباشد و در لوحی در حق او است قوله : " انا ذکر فی هذا المقام محمداً قبل علی الذي امتزج لحمه بلحم مولاه ودمه بدمه و جسده بجسده و عظمه بعظم ربّه العزیز الوهاب یشهد قلبي الاعلی بانّه فاز بما لا فاز احد قبله وورد علیه ما لاسمعت شبهه الاذان علیه بهائی و بهاء ملکوتی و جبروتی و اهل مدائن العدل و الانصاف " دیگر: ملا محمد علی زنجانی شهید مشهور که یک دخترش زوجه حاجی میرزا حمید زنجانی و دختر دیگرش زوجه حاجی کریم زنجانی ملقب به حاجی کجا پدر میرزا محمود از ازیان معروف و رضا که در سال 1301 به طهران تبعید و حکم ناصرالدین شاه شد که از طهران خارج شود . دیگر: ملا محمد زرندي و آقا محمد قائنی و آقا محمد علی قائنی که در ذیل ن ب ی ل ثبت اند . دیگر: آقا محمد علی تنباکو فروش علی اللّهی اصفهانی که با تعلق به افکار و عوائد فرقه خود به ایمان بابی در کمال اخلاص درآمد و در ایام بغداد طائف حول ابهی گردید و در سنین ادرنه از معاریف همراهم بود و ناظر خرید مخارج بیت گشت و در عکس جمعیتی گرفته در ادرنه موجود است و شرح صدور لوح بدیع به نام وی در ذیل ب د ع ثبت میباشد تا آنکه 98 همراه به عکا رفت و در آنجا نیز بد انحال عادات باقی بود و بعضی از بهائیان به مقام ابهی شکایت بردند آن حضرت به جمع چنین خطاب فرمودند که چندین سال متممادی شما را تربیت خواستم که با اهل عالم معاشرت کنید و با اینهمه با یک نفر علی اللّهی نمیتوانید سلوک کنید و او از تأثیر کلام ترک عادات کرد و تا آخر الایام در عکا با همانحال و سلیقه مخصوص در شرب چای و قلیان میزیست و نوبتی یکی از بهائیان چون وفات کرد و محفلی برای تذکّرش برقرار شد و جمال ابهی حضور داشتند در حق

متوفی ذکر خیر و طلب غفران فرمودند و ی را به خاطر گذشت که شاید برایش چنین محفل تذکری فراهم نیاید و استدعا نمود که چنان محفلی در حال حیات به همان کیفیت منعقد سازد و قبول فرمودند و بدین طریق محفل تذکر وفات آقا محمد علی در حال حیاتش به پاشد و او قبل از صعود ابهی در عکا وفات نمود و بر سنگ قبرش چنین منقور است: " هو الباقي ورفعناه مکاناً علیاً محمد علی من اهل الصاد الفاتحة 1305 " دیگر: آقا محمد علی سلمانی در اصفهان تقریباً سه سالی پس از شهادت و صعود نقطه در تبریز بای شد و در ایام حکمرانی خانلر میرزا وی را با آقا محمد 99 نجف آبادی و ملا علی اصفهانی که به قلعه شیخ طبرسی رفته به موقع نرسید و کار قلعه به انجام شد و ناچار به وطن برگشت و به نام بای مشهور و مورد تعرض جمهور گردید و با آقا محمد صادق و عبد الکریم خراط گرفتند و آقا محمد صادق به اظهار بای نبودن خلاص شد و آقا محمد جواد و ملا علی را که اقرار کردند برای قتل به میدان کشیدند و در آن حال ملا علی رقص کتان چنین میخواند:

از شراب محو مستم یلی از خمار هجر رستم یلی و هردو در میدان دراز کشیده منتظر میرغضب ماندند و هردو را سر بیرید و استاد محمد علی و استاد عبد الکریم را گوش و بینی بریده حبس نمودند و لی کسانشان خریده خلاص کردند. دیگر: محمد علی طیب زنجانی شهید. در لوح خطاب به اشرف زنجانی است قوله " وان رأیت الذی سمی ب محمد قبل علی " الخ که مراد او است و ضمن شرف ذکر میباشد. و از مذکورین در آثار بدین نام: میرزا محمد علی غصن اکبر است که ذکرش در الواح و بالاخره در کتاب عهد مذکور شد و ادعیه و بیاناتی بسیار در حقش صدور یافت از آن جمله: خطاب با حاجی میرزا علی اکبر نراقی است قوله: " تحریر تنزیل مخصوص است به این عبد و تحریر الواح به حضرت 100 غصن الله الاکبر " و در حسن خطش سخن نتوان گفت چنانچه از همه استادیهایش در آن قسمت زیادی موجود میباشد و از حضرت بهاء الله در درلوحی مشهور در حق او است قوله: " انا انطقنا النبیل قبل علی فی صغره ليشهدن الناس قدرتی و سلطنتی ثم عظمتی و کبریائی ولكن احبائی الجهلاء اتخذوه شریکاً لنفسی و افسدوا فی البلاد و کانوا من المفسدین ملاحظه نما چقدر ناس جاهلند نفوسی که تلقاء حضور بوده اند معذک رفته اند و چنین سخنها انتشار داده اند قل انه عبد من عبادي قد خلقناه بقدرتی و انطقناه لثناء نفسي بين العالمين و اگر آتی از ظل امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود " انتهی و شرح احوالش در ایام ابهی و سقوط و هبوطش در ایام مرکز عهد و میثاق مصلاً در تاریخ ظهور الحق مسطور است و در ضمن نامهای حرف و جمال و غصن و لوح و غیرها تفصیلی از احوال و آثار او است. و از احمد نامان مذکور در آثار فرزند منحصر حضرت نقطه بود که در صغر در گذشت و در لوح خطاب به افغان است: " ان انظر ثم اذکر اذ ارسلنا مبشّری بآیاتی و اعطیناه ابناً سمیناه باحمد 101 و رفعناه الی مقام ما اطلع به الا الله العلیم الحکیم " دیگر:

ملاً عبدالکریم قزوینی که غالباً محض احتیاط مکتوم بود و بین بایان به نام احمد خوانده میشد چنانچه در توقیعی ضمن حیات ثبت است و در لوحی به نصیر است قوله: " مع آنکه از اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دونفس واحد منهما الذی سمی باحمد استشهد فی سبیل الله و رجع الی مقرّ القسوی" و در لوح به شیخ نجفی هم به همین نام ذکر یافت. دیگر: ملاً احمد حصاری که در تاریخ ظهور الحقّ به تفصیل ذکر شد. در توقیعی خطاب به او است قوله: " بسم الله الرحمن الرحیم بسم الذی لا یأمر باحدٍ بعرفان طلعته ذاته و بعد قد نزل کتابک مثل روح خاشع فیایها السائل الامین الخاشع " الخ و در توقیعی دیگر قوله: " وانّ ممّا نزل علی کتاب احمد من ارض المقدّسة " الخ و از جمله آثار موجوده او رساله ای در اثبات امر نقطه است و خلاصه ادله و مقارناتی که برای حقانیت مظاهر الهیه خصوصاً به نقطه بیان نوشت این است: اول ناچار باید بشر باشد در قرآن است ولو جعلناه ملکاً لجعلناه رجلاً وللبسنا علیه ما یلبسون دوم در بدنش نقص و زیادتی نباشد سوم در تمام 102 اخلاق و اعمال اجمل باشد چهارم اخبار از غیب بدهد و وقوع یابد پنجم اعلم و اقدر زمان خود باشد ششم حجت عاجز کننده بیاورد هفتم ظهور قبل هم اخبار کرده باشد هشتم قوت و جذابیت داشته باشد که در خلق نفوذ کند. و در خصوص اخبار غیب آن حضرت حکایت نوشت که همشاگرد ایشان گفت به من فرمود از بازار مرو و ما در بین راه دیدیم که بازار داشت خراب میشد و نیز همراهم در سفر گفتند در عرض طریق ما را از نزول کفار رودخانه منع کرد که سیل می آید و چنان شد و در حقّ حجت عاجز کننده اش که آیات فطری باشد نوشت که در مناجاتی بدین مضمون فرمود اگر سبقت گیرد فکرم بر قلمم هرآینه مشرک خواهم بود و در ضمن اخبار ظهور آیه های قرآنی را چنین آورد: در تفسیر فیض است وانّ ربکم الذی خلق السموات والارض فی ستّة ایام ثمّ استوی علی العرش راجع به ظهورات است و عدّ الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض ما استخلف الذین من قبلهم و نرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض و از احادیث مأثوره در جامع الاخبار سیأتی زمان علی امتی دینهم دنایرهم و نساءهم قبلتهم همّهم بطونهم لا یبقی من الایمان الا اسمه 103 و لا من الاسلام الا رسمه علماءهم شرّ خلق الله علی وجه الارض و در کتاب درة التنظیم یولد فی الفارس وهو نحاسی القدّ و عقیقی الخدّ اذا خرج فلیس له عدوّ مبین الا فقهاء از محیی الدین اعرابی اکثر اعدائه مقلّده العلماء من اهل الاجتهاد لا یرونهم بخلاف حکمهم و حدیث اذا قام قائمنا یأتی بغیر ما کان بین الناس " دیگر: ملاً احمد یزدی که لوح مشهور ابهی صادر در ادرنه به سال 1282 هج. ق. خطاب به او در بغداد است قوله: " هذه ورقة الفردوس تغنّ علی افنان سدره لبقاء بالحن قدس ملیح قل انه لشجر الروح ان یا احمد لا تنس فضلی فی غیبتی ثمّ ذکر ایامی فی ایامک ثمّ کرّبتی و غربتبی فی هذا السّجن (ادرنه)

فاحفظ احمد هذا اللوح ثم القراه في ايامك ولا تكن من الصابرين فان الله قد قدر لقرارته اجر امة شهيد
 ثم عبادة الثقلين كذلك مننا عليك بفضل من عندنا ورحمة من لدنا لتكون من الشاكرين " الخ .
 ورقة به سكون راء به معني ورقاء به قرينه جملة (لو تسمع نعمات الوراق التي تغن علي افنان سدره
 البيان) كه درلوح ديگر مذکور است : و تغن فعل مضارع مغايبه از مضاعف ماضي به كسر
 مضارع به فتح ميباشد و قرينه آن جملة مسطوره در 104 مناجات ايام صيام است قوله : " في
 هذه الظهور الذي به غنت اوراق سدره المنتهي بذكر اسمك العلي الابهي " ودر تفسير سورة الشمس
 است قوله : " قل يا قوم تالله قد غنت الوراق علي الافنان " كه در لغت عن ن ذكراست . و مليح
 وصف قدس ميباشد و ضمير غائب مذكر منصوب قل انه لشجر الروح راجع به فردوس است كه
 مراد از آن شجرة بهشتي به علاقة حاليت و محليت ميباشد ويا راجع به لفظ شجر مضاف به فردوس است
 كه حذف شده و مضاف اليه يعني فردوس به جايش قرار گرفت . و در اين لوح احمد مذکور را با
 خطابات منبه مشوقه براي بار اول مأمور تبليغ با بيان فرمودند و حجت را همين آيات قرار دادند و قاري
 و معتقد و مجري آن دستور در مابين چنان اشخاص جسور اجر امة شهيد را در آن ايام داشت و كلمات
 تشويقيه براي انجام دادن چنان عمل معظم طبق ضرورت وقت صدور يافت و نظائر آن در شرايع
 مقدسه سابقه بسيار است از آن جمله در كتاب مجمع البحرين ضمن لغت ك ط م است : " في
 الحديث من كظم غيظا اعطاء الله اجر شهيد قيل طاهره نيافي ما اشتر من ان افضل الاعمال احزها و
 ربما يجاب بان الشهيد و كل فاعل صفة 105 اجره يضاعف يعشر امثاله الآية فلعل اجر كاظم الغيظ مع
 المضاعفة مثل اجر الشهيد لا بدونها " ودر قرآن است : " من قتل نفساً بغير نفس وفساد في الارض
 فكأنما قتل الناس جميعاً فن احياها فكأنما احيا الناس جميعاً " ودر حديث نبوي است : " من قال لا اله
 الا الله وحبست له الجنة " كه در اوائل اسلام براي تنفير مشركان از اصنام و اوثان و دخول در جنت
 توحيد فرمودند و نيز حديث معروف : " ضربة علي يوم الخندق افضل من عباد الثقلين " كه اگر
 شجاعت علي و اهلاک امثال عمرو بن عبدود در غزوة احزاب نبود اسلام از میان رفته مسلمي از
 ثقلين برجاي نبودند تا خداي را عبادت کنند . و برهمن حدوات احاديث مشوقه اماميه راجع به امور
 مهمه دينيه و شعائر شيعه كه از آن جمله قول امام جعفر صادق است : " من قرء في يومه او ليلته اقرأ باسم
 ربك ثم مات في يومه او ليلته مات شهيداً و بعثه الله شهيداً و احياه شهيداً و كان كمن ضرب بسيفه
 في سبيل الله مع رسوله صلى الله عليه واله " و قوله : " من زار قبر امير المؤمنين عارفاً بحقه غير متكبر و لا
 متبختر كتب الله له 106 اجر مائة الف شهيد و غفر الله ما تقدم من ذنبه و ما تأخر " و نيز در قرآن است
 قوله : " من احيا نفساً فكأنما احيا الناس جميعاً " و در لوحي چنين فرمودند قوله : " در هر شئي حكم
 كل شئي مشاهده ميشود اين است كه بر واحد حكم كل جاري شده " الخ

و نیز از احمد نامان مشهور مذکور در الواح و آثار: حاجی میرزا احمد کاشی بابی نامبرده برادر حاجی میرزا جانی است که مخاطب لوح صادر از ادرنه میباشد قوله: " بسم ربنا العلی الاعلی ای مؤمن مهاجر عطش و ظمماً غفلت را از سلسیل قدس عنایت تسکین ده " الخ و نیز قوله: " هذا ذکر من لدنا للذی عاشر مع ربّه و ما عرفه و سمع نداء الله و ما اجابه و فی کلّ حین اشرق علی شمس الجمال من افق الاجلال و انّه ما حکمی من تجلیاته فیما لیت یکون متوقفاً علی امره و مکتفياً بما اذکرنا و ما صاحب من فیه ما احترقت عنه اکباد الطّاهرات " الخ و نیز قوله: " ان یا احمد ان استمع نداء الله من شطر القضاء انّه لا اله الاّ انا العزیز الحکیم ان اخرج من هذا الارض بامر من لدنا " الخ از ادرنه طردش فرمودند . 107 و شیخ احمد روحی که ضمن نام جعفر شمه ای ذکر است. و حاجی میرزا احمد کرمانی که به سال 1295 او را به نام این امر در کرمان گرفته به طهران آوردند و با او هم حبسش میرزا رضا معروف که بعداً قاتل ناصرالدین شاه شد پنج بهائی نیز حبس گردیدند به نام حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی و حاجی ابوالحسن امین اردکانی و میرزا نصرالله و میرزا فرج الله و تنی دیگر و مدت دو سال و هفت ماه در حبس بودند و تفصیل احوالشان در تاریخ ظهور الحق ذکر است و احوال ناستوده وی در بسیاری از آثار ثبت گردید از آن جمله در اثری از خادم قوله: " و اینکه درباره میرزا احمد کرمانی مرقوم فرموده بودید این عبد لازم دانست که تفصیل او را معروض دارد تا آن حضرت و سائر دوستان که کوثر هدایت عرفان را از ایادی عطاء رحمن آشامیده اند مطلع شوند و از شیطنت و نکرای مغلّین و منکرین محفوظ مانند علی الله اتکل و به استعین فی کلّ الاحوال چند سنه قبل یومی از ایام جناب امین علیه بهاء الله تلقاء وجه حاضر بودند مخاطباً له فرمودند رائحه منتنه کریه از سمت ارض کاف و راء استشمام میشود از شمس این بیان که از فم مشیت مالک انام اشراق نمود 108 این عبد مطلع شد که باید امر مغیری از آن ارض ظاهر شود و لکن متحیر بودم که چه ظاهر شود و از که احداث گردد و همچنین در کتاب اقدس هم به همین مضمون آیاتی از سماء مشیت نازل قوله عزّ کبریائه: " ان یا ارض الکاف والراء انا نراک علی ما لایحبه الله و نری منک ما لا اطلع به احد الاّ الله العلیم الخبیر و نجد ما یرمنک فی سرالسرّ عندنا علم کلّ شیئی فی لوح مبین و از این آیات و بیان مبارک چنین مستفاد میشود که غیر از نفس مجهوله موهومه نفوس دیگر هم باید از آن ارض ظاهر شوند باری بعد از چندی دو عریضه متتابعاً از میرزا احمد رسید یکی از شطرها و دیگری از شطراخر و در عریض خود اظهار عجز و انکسار لا تحصی نموده بود و همچنین مکتوبی به این عبد نوشته بود بعد لوحی از افق قلم عنایت الهی درباره او نازل فرمودند این لوح را بفرست و خودت هم جواب او را بنویس و تفصیل رائحه منتنه که از آن ارض استشمام شد و همچنین آیات کتاب اقدس را در مکتوب ذکر نما وقتی که جناب اسم الله م ه به ارض کاف وراء تشریف بردند

بعضی از الواح قبل را که به اسامی دیگران بود گفته بود که مخصوص من نازل شده و جمیع خطابه‌ها در آن لوح به اسم احمد است گفته بود این احمد منم تا آنکه جناب ذبیح الله علیه بهاء الله به آن ارض تشریف بردند جناب ذبیح مکتوب من 109 را مشاهده نمودند و به او گفته بودند مقصود از این بیانات تویی مابین ایشان کدورت کلیه واقع شده شأنی که جناب ذبیح از او دوری نمودند و بعد از طرد جناب ذبیح او را به لون دیگر ظاهر شد چنانچه آن جناب مرقوم فرموده اند و لکن او به هیچ صراطی مستقیم نیست " و نیز: حاجی احمد میلانی در ذیل نام قفقاز ذکر است و نیز: محمد علی نامان مذکور در آثار محمد علی تبریزی و محمد علی اصفهانی از بهائیان مردود و شیخ محمد یزدی بانی درلوحی است قوله: "نفسی (محمد علی اصفهانی) که در لیالی و ایام به مناهی (شرب خمر و فجور) مشغول لاجل حفظ او را طرد نمودیم رفته در مدینه کبیره (اسلامبول) با امثال خود (محمد علی تبریزی) متحد شده و به تضييع امر الله مشغول و اتخذوا الاخر لانفسهم معیناً و ناصراً لنشرفتریاتهم و نفس مطرودة از ارض مقدسه به شیخ محمد یزدی پیوست " الخ دیگر: میر سید محمد ناظم الحکماء اهل قریه گوراب جوار لاهیجان گیلان به سال 1288 در سن 19 سالگی به واسطه عندلیب در لاهیجان بهائی شد و به سال 1328 در طهران وفات یافت . و نفوس کثیره دیگر مانند: 110 حاجی سید محمد افغان که در ضمن فاران ذکر است و غیره که به این نام مذکورند در تاریخ شرح داده شده اند . و از معاریف مذکورین در دوره مرکز عهد و میثاق: میرزا محمد علیخان که در تاریخ 1324 خطاب به او است قوله: "ملاحظه نمائید که درسنة ماضیه اعداء و بدخواهان این مظلوم به نهایت فساد برخواستند و هر افتراء و بهتانی به این آواره زدند و لوائی ترتیب دادند و به مقامات علیه فرستادند هیئت تفتیشیه که از مرکز سلطنت عظمی مأمور به تحقیق گشتند از تصادف رأساً به خانه مدعیان وارد شدند این مظلوم فریداً و حیدراً در را بسته در گوشه خانه نشسته تسلیم و تفویض شدم . جمیع دشمنان حتی اقرباء و خویشان عدو منتظر که این عبد را به دریا اندازند و یا در آتش بگدازند و یا به صحرائی فیزان آواره نمایند " دیگر: محمد علیشاه قاجار که خطاب به حاجی ابوالحسن امین اردکانی در حق او است قوله: "ای حضرت امین اعلی حضرت شهرباری در مدت حکومت آذربایجان ابداً به مظلومان تعرض نفرمودند و حال آنکه میدانید که در جمیع ولایات چه طوفانی بود بلکه به قدر امکان حمایت و صیانت فرمودند لهذا مشمول نظر عنایت الهی هستند و در حصن حمایت ربانی " و نیز از آن حضرت 111 در بدایع الآثار است قوله: "خدا چه نعمتی به ایرانیان عنایت فرمود و لکن قدر ندانستند اگر کفران نموده بودند دولت ایران اول دولت میشد من به محمد علی میرزا نوشتم که اگر قصاص خون احباء کند و به عدل حکم نماید تأیید میرسد و الا یفعل الله ما یشاء و او نشنید باز به ایران نوشتم تا دولت و ملت مانند شهد و شیر آمیخته نگردد

نجاح و فلاح محال است ایران ویران شود و وعاقبت الامر منجر به مداخله دول متجاوره گردد "

انخ و از معاریف احمد نامان مذکور در آثار مرکز میثاق از قبیل : میرزا احمد قائنی و آقا احمد یزدی

مذکور در ذیل نام عکا و میرزا احمد سهراب اصفهانی و غیرهم و نیز میرزا احمد بن میرزا یحیی ازل

در تاریخ ظهور الحق و در این کتاب ذیل ح ی ی و نام سهراب و غیرهما ذکرند . و میرزا محمود زرقانی

که در تاریخ ثبت است در آثار مرکز عهد کثرت ذکر داشت و در ضمن ب د ع مذکور میباشد . و

محمودی مذکور در الواح و آثار همان قریه محموی در خراسان است که تغییر نام فرمودند. در لوحی است

قوله: " احباء الله في محموي التي سميت لدي العرش بمحمودي الاعظم 112 الابهني هذا لوح من

لدنا الي الذين فازوا بمطلع الانوار اذ اتى المختار بسلطان العظمة والاقطار ليجذبهم نداء الله العلي الابهني

الي الافق الذي منه اشرفت شمس الوحي واضاءت البلاد يا احبائي لا تحزنوا عما ورد عليكم في

سبيلي ان يا علي " انخ محرم میرزا محرم سدهی اصفهانی از مبلغین بهائی درسین اخیره دوره

ابهني و در ایام مرکز میثاق که شعر نیز میگفت بالاخره در هند اقامت و وفات یافت و در تاریخ

ظهور الحق مسطور میباشد و در آثار مرکز عهد ابهني نامش ذکر یافت . محرم الحرام ماه محرم

الحرام که مقاتله در آن ممنوع بود ماه اول از شهر عربیه است و شأن آن بارها در آثار این امر ذکر گردید

از آن جمله در آثار باب اعظم است قوله : " السورة الخامسة في شهر المحرم بسم الله الرحمن الرحيم الم

ذكر الله للورقة الحمراء من شمائل بحر الاخضر لا اله الا هو قل اي اي فاشهدون وان في يوم الاول من

هذا الشهر سنة 1235 قد ولد الذكر علي الارض المقدسة وينادي الحق في الحين ان الملك لي واتي

انا لعلي الكبير فما من 113 عبد قد صلي في ذلك اليوم لذكرى بركتين علي عدة اربعة عشر

سورة التوحيد وركعتين علي سورة الذكر والزوال الا وقد فرض عليه حكم الفردوس وان الله ربك لا

يخلف الميعاد قل صوموا ذلك اليوم شكراً لوجهه انه لا اله الا هو العزيز القديم واذا طلع الشهر فا

لبسوا علي هيكل الاحدية في انفسكم وما قد جعل الله في حكمها رداء السدواء ولا تغفلوا اقل من لمحة

عن ذكر الحسين عليه السلام فانه لامام عدل قتيل " انخ . محلل در ضمن تحلیل ذکر است .

محموی قریه تابعه بیرجند که در دوره بیان برخی از بایان میزیستند و در آثار و الواح مذکور و مسمی به

محمودی گشت و از جمله اهل ایمان جدید آنجا آقا سید یعقوب بود که گفته اند بالاخره از شدت

تعدی و تعرض اهالی ناچار به مهاجرت و مکتب داری در آن حدود گردیده و در لوحی است

قوله : " احباء الله في محموي التي سميت لدي العرش بمحمودي الاعظم الابهني هذا لوح من لدنا الي

الذين فازوا بمطلع الانوار اذ اتى المختار ووسلطان العظمة والاقطار ان يا علي اذ كر اذ اتى محمد

حبيبي اعرض عنه العلماء " انخ

114 محيا ضمن نام حميا مذکور است . محيض عربي گریزگاه . در لوحی است قوله : "

هذا ذكرٌ من لدنا لمن آمن بالله العزيز الحكيم هل لك من محيض غيره " ودر لوجي ديگر: " ان استمع لما يوحى اليك عن يمين عرش ربك العزيز الحكيم فسوف يأتي رسول الموت اذاً ليس لاحد من محيض "

مُحِيط - مُحَاط در ضمن حيطه ذکر است . محي الدين شيخ محي الدين کرد اهل سندج مقيم قاهره مصر که در آن دوره بهائی شده تبليغ میکرد و سفرها نمود . شيخ محي الدين ابن العربي از اکابر علماء و متصوفه صاحب کتاب فتوحات مکيه و فصوص الحکم و غيرها نیز در آثار به صريح و کتايه ذکر يافت و حضرت نقطه وي را ميمت الدين ياد کردند و نام وي محمد بن علي است و لادتش در آندلس به سال 560 وقوع يافت و در سال 638 وفات کرد و قبرش در صالحية دمشق ميباشد و در ضمن نام ابن ذکري از او است . 115 مخارف جمع مخرفة به معني خيابان بين دو صف از درخت خرما در لوح مشهور به ناصر الدين شاه است قوله : " قد انكرني المعارف و ضاق علي المخارف " يعني آشنایان نسبت به من ناشناسي کردند و طرق خوب و خوش زندگاني بر من تنگ شد . مخالب جمع مخلب آلت ربودن اشياء از ناخن ، چنگ و چنگال در زيارت محمد تقی خان تاكري : " وقعوا تحت مخالب الاشقياء " ودر طلب مغفرت براي حاجي ذبيح کاشاني : " وابتلي (ابتلا) بمخالب اهل البغضاء " ودر خطاب و صبايائي عهد است : " الهي الهي تري عبدك المظلوم بين مخالب سباع ضارية " . مخزونة اسم مفعول عربي به معني نهفته در نهانخانه . و صحيفه مخزونه از باب اعظم در همان شهر آغاز ظهور صدور يافته آن را حجت خود قرار دادند قوله : 116 " ان هذه الصحيفه المخزونه قد انزل الله سبحانه من عنده الي حجتته " الخ ودر ضمن ذکر و صحيفه ذکر است . مخمود ضمن نام محمود ذکر است . مداد عربي مرگب . در لوح سلمان است : " و همچنين حق را مداد و سائر اشياء را به منزله حروفات ذکر نموده اند " مدارج عربي جمع مدرج به معني راه و روش و طريقه و مذهب و مسلک . در کلمات مکنونه است : " اي سايه نابود از مدارج ظل وهم بگذر و به معارج عز يقين درآ " مدحور اسم مفعول عربي به معني مطرود . در خطابي است : " و اگر در اين خصوص قصور کنند در نزد رب غيور مأخوذ و مذموم و مدحورند " . مدخل مدخل در عرف فارسي سود و واردات مالي . در مقاله سياح است : " از براي حکام ولايات اسباب مداخل پيداشد " 117 مدارار صيغه مبالغه عربي به معني پرشير و پر ريزش . در خطابي از غصن اعظم عبد البهاء است قوله : " قد اتى الربيع و فاض الغمام الرفيع بغيث هاطل مدارار " . مدفع در ضمن نام دفع درج است . مدين نام وطن شعيب در شبه جزيره سيناء . در قرآن است : " و الي مدين اخاهم شعيبا " و نام مدين به علت اقامت شعيب در آنجا و پناه بردن موسي بدو و عظمت يافتنش در آنجا صورت کلمه تشبيهي و رمزي پيدا کرد که در ادبيات روجي به آن

وزن و مقام استعمال میگردد . در صورت صلوة است : " ما لي و شأني لأقوم لدي باب مدين قریک او اتوجه الي الانوار المشرقة من افق سماء ارادتک " مدي (مدا) عربي به معني نهايت و مدت و مسافت . در کلمات مکنونه است: 118 " لان سلطان الغني ينزله عليك في مدي الايام لان العزة تصيبك في مدي الزمان " مدينه - مدينه مدينه عربي شهر . مدائن = جمع و مدينه و مدينه النبي در قرآن و در اسلام نام دو مین شهر حجاز . در لوح به نصیر است : " فعل منكر خود را به جمال اطهر نسبت داده که در مدائن الله اشتها دهد " . و در آثار حضرت بهاء الله بغداد را به نام مدينه الله محض سکونت آنجا و ظهور امر ابي و ابلاغش در آنجا خواندند . و در لوح معروف احمد است : " ثم ذکر من لدنا کل من سكن في مينة الله الملك العزيز الجميل " مدينه الله در ذیل نام اورشليم است و مدينه السلام نام بغداد شد چنانچه ضمن نام بغداد مسطور است . مدينه رساله معروف صادره از غصن اعظم عبدالهاء در سال 1292 هـ.ق . که در موضعي از آن است قوله : " بناء علي ذلك في الحقيقة اساس مدنيت واصلاحت وترقي در اروپ از قرن خامس عشر ميلاد تأسيس شده " و در موضعي ديگر است : " حال به فضل الهي و همت روحانيه مظهر نبوت كليّه پادشاه معدلت 119 پناه ايران سرادق عدل را بر آفاق ممالک کشيد و صبح نيات خالصه شهرياري از شرق هم خيريه جهانباني دمیده و اراده فرموده اند که در اين مملکت عظيم المنقبة تأسيس اساس عدل و حقايت و تشييد ارکان معارف و مدنيت فرمايند بعضي نفوس که عقول و افکارشان به علل اغراض ذاتيه مختل علم مغايرت بر افراخته و آغاز شکايت نموده اند " الخ . مذق مصدر عربي به معني آميختن و آلودن و در لوح به حاجي ذبيح کاشي است : فهنئاً له في ما شرب عن كأس الطهور ومدق من بحر الاحدية المتفجرة من جبل الكافور " الخ و نظير آن در آثار ديگر و هم از حضرت نقطه بسيار است که شايد باب تفصيل محض تکثير و مراد آن باشد که شراب كأس طهور را به اخذ از بحر مذکور پياميخت و يا آنکه اصلاً تذوق و يا ذاق بود و در استنساخ تغيير حاصل شد و يا آنکه عرفاً مذق به معني ذاق استعمال شده باشد . مرآت عربي آئینه . مرايا = جمع . در اصطلاح بيان مؤمنين مرايا خوانده ميشوند که شمس مشيت و نقطه در آنان نمايان است و در ضمن لغت يحيي ثبت ميباشد که ميرزا يحيي ازل را مرآت لقب کردند و در لوح 120 خطاب به شيخ سلمان است قوله : " اي سلمان اليوم كل اشياء را مرايا مشاهده نما که خلق به يك کلمه خلق شدند " . و در لوح خطاب به نصير است : " الهي فابتعت في كل سنة مرأة و في كل شهر مرأة " الخ و در توقيح به حاجي ميرزا آقاسي است قوله : " الا بمرأة رابع لم يكن نفسه الا ظهور مرايا ثلاثه ولذا خلقتني الله من طينة لم يشارك فيها احد " الخ و مراد از مرآت و رتبه چهارم مقام بايت است . مراغه از بلاد معروف آذربايجان ، از آغاز طلوع امر جديد مرکزي گرديد و معاريفي از پيروان اين امر داشت که

در آثار و تاریخ مذکورند و از شناختگان بهائی آقا محمد علی و میرزا عبدالحسین و آقا عبدالصمد بودند. مرّة
 عربی بناء فعلة از مرّ به معنی یگار استعمال میشود. در لوح رئیس است: "قد تجلینا علیک مرّة
 فی جبل التیناء و مرّة فی الزیتاء". مَرَح - مَرَحِي (مَرَحاً) عربی نشاط و سرمستی در لوح
 راجع به مصائب و بیماریهای در سجن اعظم عکا است: 121 "بِحِثُّ بَدَلُ مَرَحِ الْغُلُوَاءِ بِتَرَحِّ الْعُلُوَاءِ
 كَانَهُمْ صَارُوا بِنَسَبَتِهِمْ إِلَى قَبْلِهِمْ أَدَقُّ مِنْ خَيْطِ الْإِبْرَةِ وَارَقُّ مِنْ اسْتَبْرَقِ الْعَبْقَرِيَّةِ لَا يَسْمَعُ مِنَ الْيَمِينِ إِلَّا
 أَنْ يَنْزِلَ مِنْ أَرْتَعَدٍ مِنْ حُمَّى الرَّعْدِ بِمَا أَكْتَسَبَتْ أَيْدِي أَوْلِيِ الْحَقْدِ وَعَنْ الْيَسَارِ مِنْ مَسِّهِ بِلَاءُ الْإِزْبِ بِمَا جَرَى
 مِنْ قَلَمِ الْحَاسِبِ" یعنی به درجه ای که مبدل ساخت نشاط جوانی را به غم و هم تب گیری
 چنانچه گوئی نسبت به سابقشان باریکتر از نخ سوزن و نازکتر از استبرق عبقری میباشد (استبرق به
 معنی ابریشمین و عبقری نسبت به عبقر محلّ افسانه ای کشور اجنه است که در ذیل نام استبرق و عبقر
 مذکور میباشد) از یمین جز ناله آنانکه به عملیات ابدی کینه ورزان از تب لرز می لرزند و از یسار جز
 فریاد کسانی که از قلم محاسب به بلاء لازمی گرفتارند به گوش نمی آید. و در لوح به طیب است:
 "بِحِثُّ بَدَلُ مَرَحِ الْغُلُوَاءِ بِتَرَحِّ الْعُرُوَاءِ". مَرَحِي (مَرَحاً) به معنی مرحباء، مریزاد، آفرین، بنازم.
 در خطابی در صورت زیارت طلان خانم عمه است: "مَرَحِي مَرَحِي بِكِ أَيَّتْهَا الْأَمَةُ" الخ. مَرَحَبَا
 در لوح عید از حضرت بهاء الله است: "فيا مرحبا هذا عيد الله" ای چه با برکت و گشایش و خوش
 آیند است این عید خدا. 122 مَرَصِدٌ عربی کمینگاه. مراصد = جمع. در لوح رئیس است
 "كان القوم ان يرحمونه في المراسد والاسواق". مَرِغَزَار - مَرِغٌ مرغزار فارسی به معنی روئیدنگاه.
 مَرِغٌ یعنی سبزه و علفزار مرغوب چرندگان و نیز مرغزار نام معموره ای در قرب هشت فرسخی تربت
 حیدریه خراسان که در ایام ابهی مرکز بهائی بود. مَرِغٌ مصدر عربی به معنی غلطیدن در خاک و
 غیره. و در خطابی و مناجاتی است: "الهي الهي اتمرق جبیني بتراب عتبة قدسک" و قوله: "وَأَمْرُقُ جَبِينِي بِتَرَابِ رَحْبَةِ فَرْدَانِيَتِكَ" مَرِغُولَاتٌ در مصیبت حروفات عالیات است قوله: "وَشَانَهُ زَنْدِ مَرِغُولَاتِشَانِ رَا" الخ در برهان فارسی مَرِغُولٌ و مَرِغُولَةٌ به معنی پیچ و تاب آورده
 به این نسبت زلف و کاکل خوبان را که شاخ شاخ و پیچ پیچ کرده باشند میگویند. 123 مَرْمُوقٌ
 اسم مفعول از رَمَقٌ در خطابی به ابن اصدق است: "ای منادی و ایادی امرالله مکتوب شما مرموق
 (به دقت ملاحظه شد) ورق مسطور منظور گردید" مَرُو شهر معروف در خطه خراسان که مرو
 شهجهان اشتهار دارد و در این عصر در قلمرو ترکستان شرقی و جواهر شوروی قرار دارد و در ایام ابهی
 جمعی از اهل بها داشته مذکور در الواح بود قوله: "یا اولیائی فی مرو اسمعوا نداء من یدعوکم لوجه الله
 و اراد ان یقرّبکم الیه" مَرِیدٌ عربی اسم فاعل از مصدر اراده و عرفاً به معنی متعلق و پیرو و مرشد
 و هادی و ولی اطلاق میگردد. در لوح رئیس است: "ثم اذهب بلوح الله الی عباده المریدین" مَرِیم

مسمیات مذکورات به این اسم در الواح بسیارند و اشهر از کلّ خواهرمهد علیا حرم ابهی که زوجة حاجی میرزا رضاقلی برادر پدري 124 بودو در تاریخ ظهور الحق به تفصیل شرح داده شد ودر لوح معروف به لوح مریم خطاب به وي است : " اي مریم مظلومیت اسم اولم را (حسین) از لوح امکان محو نمود " الخ وضمن نام حرف تفصیلی است. و مریم مجدلیه که درذیل نام مجدلیه نیز ذکر است و از مؤمنات شهیره مسیح درآثار مرکز عهد ابهی عبدالهء به کثرت ذکر میباشد از آن جمله : " هوالله از ورقه مؤمنه در کور مسیحائی و دور عیسوي بعد از صعود روح وجود به مقام محمود جمیع یاران ودوستان پریشان شدند مگر امه ای از اماء رحمن که نام مبارکش مریم مجدلیه بود و مجدله دهکده حقیري است در ساحل دریاچه طبریه سبحان الله این ورقه با وجودآنکه اهل مقنعه و از دهکده بود به چنان روح تأییدی موفق گردید که مشاهیر رجال عاجز گردیدند و سبب ثبوت و رسوخ واستقامت و سکون جمیع موحدین گردید تا به حال قدر و منزلت این ورقه مستور بود حال واضح ومشهود گردید این ربه الحجال به قوتی ظاهر شد که سرور ابطال رجال گردید پس شما ای ورقات از خدا بخواهید که در این دور اعظم چنان موفق شوید که طنین آن توفیق در ایوان عالم بلند شود و به ملکوت رسد ع مریم آباد قریه ای از توابع یزد که بهائیان زردشتی داشت و از آن جمله : ملا بهرام 125 بهمن کیومرث بهمن جمشید بهمن رستم خرسند سروش و خرسند رشید ماهیار بودند مزخرف در نام زخرف ثبت است . مَرَق در لوح رئیس است : " انه استکبر علی الله و مَرَق (درید) اللوح " مسجور اسم مفعول عربی دردعاء و ذکر در حق ملا عبد الفتاح تا کربی : " خاض غمار رحمتک التي کالبحر المسجور " دریای پرجوش و خروش . مَسَقَط شهر بزرگ معروف مرکز حکومت امام مسقط که ورود باب اعظم به آنجا در سفر مکه و مهمان شدن به آنجا در تاریخ ظهور الحق ثبت است . مَسْلُوع عربی شمشیر از غلاف کشیده . در لوح دنیا است : 126 " حال هریوم نار ظلهی مشتعل و سیف اعتسافی مسلول " مَشْرِق - مَشْرِق الاذکار مشرق به معنی شروق گاه آفتاب . مَشَارِق = جمع . و کلمه مشرق و مشرق وحی و مشرق ظهور و غیرها در آثار این امر به کثرت و افره مذکور است از آن جمله قوله الاعزّ : " انتم مطالع الاستقامة بین الیرية و مشارق البیان " و مقام ابهی بر نفس خود در موارد بسیار بدین اسلوب اطلاق فرمودند قوله الاعزّ : " انه لمطلع علم الله و مشرق اوامر الله " ودر صلوة یومیه است : " قد اظهر مشرق الظهور و مکلم الطور " . و مشرق الاذکار نام معبد بهائی قرار گرفت ودر کتاب اقدس است : " کذلک سمی لدي العرش " و شرح ساختمان مشرق الاذکار عشق آباد و شیکاگو در تاریخ ظهور الحق ذکر است و از جمله آثار مرکز عهد ابهی راجع به مشرق الاذکار عشق آباد چنین است قوله الجلیل : ای یاران عبد الهء الحمد لله به عون و عنایت جمال ابهی در عشق آباد 127 تأسیس مشرق الاذکار به نهایت حریت و اقتدار گردیده و جمیع یاران در نهایت

اهتمام به این خدمت پرداخته به جان و دل درکوشش اند و مافوق طاقت در این امر جانفشانی نمایند ولی چون این مشرق الاذکار به نهایت آزادی تأسیس میگردد و مأمور بنیانش حضرت فرج جلیل جناب حاجی میرزا محمد تقی افغان اند وبالوکاله از عبدالبهاء به این خدمت قیام فرموده اند و صیت این مشرق الاذکار در اطراف افتاده لهذا باید در نهایت اتقان مکمل بنا گردد و باید جمیع احباً واصفیاء به قدر امکان در تأسیس این بنیان معاونت نمایند تا به زودی اتمام یابد و تأخیر سبب تسریر قلوب غافلان گردد و تأثیر دردلهای خیر خواهان نماید و تشویق اذهان آزادگان کند " الخ و مشرق الاذکار شیکاگو از حیث بدعیت و جمال بنا ممتاز باشد و در سال 1920 میلادی شروع شد و در حدود 90 میلیون ریال مصارف گرفت قطر 225 فوت و ارتفاعش 180 است و در ذیل نام کرمل ذکر میباشد . مَشْعَرٌ عربی مدرک و مذاق و موضع مناسب حجّ . در لوح به نصیر است قوله جلّ و عزّ: " این است منای عالمین و مشعر عزّ توحید " الخ . 128 مشکاة عربی قنذیل , چراغدان , چراغواره , مَشَاکِی = جمع . در کلمات مکنونه است: " یابن الوجود مشکاتی انت ومصباحی فیک " و در لوح به شیخ سلمان: " مع آنکه مشکات و شمع در حین ضیاء درون آن یکی بوده و خواهد بود " و در خطابی به صدر فریدنی است: " الحمد لله الذی تجلّی من الافق الرّحمانی علی العالم الانسانی و اضاء بنور السّبحانی فی الصّقع الامکانی و جعل القلوب اوعیه حبه و الصّدور مشاکی نوره " . مَشِیة مَشِیة عربی خواست و اراده شخص . در لوحی است: " لو لا امره ما اظهرت نفسي قد احاطت مشیة مشیتی " . مَصَارِیح در سورة الحجّ قوله ج ع: " خافوا عن الله ولا تختلفوا فی ما وصّاکم به الحقّ ولا تتبعوا کلّ مشرک مردود " مَصَارِیح جمع مصروع , مجانبین روی زمین و معاندین . مصباح عربی افزار فروش و روشنی و چراغ . در لوح رئیس است: 129 " قل البلیایا دهن لهذا المصباح و بها یزداد نوره ان کنتم من الصادقین " و در لوح طبّ: " اکل القلیل فی الصّباح انه للبدن مصباح " و میرزا عزیزالله خان ادیب شهیر و شاعر مصباح تخلص شرح احوالش در ظهور الحق مسطور است و خاندان مصباح از او پیاد گارند . مصر کشور معروف و پایتختش شهر قاهره که بیان اوضاع و احوال آنجا به تفصیل در اسرار الآثار العمومیة است و آنچه به تفصیل ندر تاریخ ظهور الحق ثبت گردید ضمن نامه‌های اروپ و اسکندریه و قاهره و غیره در این کتاب ذکر است و نبذه ای از آن احوال اینکه در سنین اقامت ابهی در درادرنه روابط این امر به آنجا شروع شد و آقا سید حسین کاشی از مؤمنین دوره بیان که در سنین بغداد مهجر و ساکن آنجا گشت و تا اسلامبول همراه رفت در آنجا مأذون و عازم مصر شده در قاهره اقامت گزید و بعداً چون حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی به آنجا برای تبلیغ رفت حاجی ابوالقاسم تاجر شیرازی مقیم آنجا را که مردی هفتاد ساله و دولتمند بود بهائی ساخت چنانکه آن مرد پیراز شدت عشق ایمانی با آنکه در آن ایام تذکره برای ادرنه 130 نمیدادند چهارصد لیره به حاجی

میرزا حسین خان سفیر فرستاد و تذکره گرفته به ادرنه شتافت و با حال مزید اشتعال برگشت و خانه خود را دار التبلیغ قرارداد تا حاجی میرزا حیدرعلی با کثیری از ایرانیان در خصوص این امر صحبت داشت و دختر خود را نیز به ازدواج آقا سید حسین مذکور داد و او را فرستاد تا عائله اش را از شیراز به مصر رساند و آقا سید حسین در بین راه در بمبئی برای خود تبعیت انگلیزی گرفت و بالاخره قونسول ایران مقیم قاهره با حاجی میرزا حیدرعلی به حيله اظهار شوق تحقیق از این امر کرد و ذهاب و ایاب مستمر داشت تا در آخر او را در خانه خود اخذ و قبض نمود و نفوس جدید الایمان را نیز گرفت و از آنان مبلغی لیره جرم بدست آورد و حاجی ابو القاسم را به حبس انداخت و او بسم الله الیهی الیهی گویان زنجیر به گردن نهاد و قونسول از او دو هزار لیره جرم گرفته رها کرد ولی آقا سید حسین را چون تبعیت انگلیزی داشت نتوانستند تعرض کنند و مدفن حاجی ابو القاسم در منصوره مصر است و غصن اعظم عبدالبهاء در ایام توقّف به مصر بدانجا رفته دستور تعمیر دادند و در سفرنامه امریکا خطاب بیان است قوله: " او (حاجی ابو القاسم نیلفروش مذکور) از بندگان جمال مبارک بود من اول در سفر مصر به فکر تعمیر قبر او افتادم" الخ و نیز به 131 جمعی چنین فرمودند: "حتی بمصر فتشّت ثلاثة ایام علی قبر ابو القاسم حتی وجدته و عمرته" و در خطاب و بیانی راجع به مصر که ذیل نام حکمت و حکیم ثبت میباشد چنین مسطور است: "حاجی میرزا حیدرعلی در مصر مردی ثروتمند را تبلیغ کرد که صفت بخل و امساک داشت ولی به واسطه ایمان تغییر یافته کریم شد و در خانه اش را گشاد و مردم را شب و روز به نام جمال مبارک دعوت و ضیافت کرد و ایامش را به تبلیغ و خدمت گذراند". و در لوح دنیا است قوله: "و شخص مذکور درباره این حزب در جراند مصر و دائرة المعارف بیروت ذکر نموده" الخ مراد از آن شخص سید جمال الدین افغانی است که در ذیل نام جمال ذکر است. و از حوادث معظمه مصر مربوط به این امر ورود مرکز عهد ابهی عبدالبهاء به آنجا بود که پس از آزادی از سجن عکا به سال 1909 بعد از یازده ماه از حیفا به آن عزم رفتند و ورود به کشتی خدیوی قیصر نام از اسکله حیفا در دوشنبه 24 شعبان 1328 هج. ق. مطابق 29 اگست 1910 م. و ورود به پرت سعید روز چهارشنبه 26 شعبان 31 اگست و در هتل کنتیننتال اقامت گرفته و بهائیان اسکندریه و قاهره متدرجاً 132 حسب الاذن تشرف حضور یافتند. حرکت از پورت سعید با کشتی کمپانی مساجری در روز پنجشنبه 18 رمضان 1328 مطابق 22 سپتامبر 1910 و ورود به اسکله اسکندریه روز جمعه 19 و قریب به ظهر در رمله به هتل ویکتوریا اقامت فرمودند و بعد از چند روزی به فوقانی خانه حسن افندی سیف متصل به محطه صغیر ایستگاه تراموا اجاره کرده اقامت نمودند و بعد از چند ماه به خانه نزدیک مطه شتس اجاره و اقامت کردند و تا آخر در آنجا اقامت داشتند و در سه ساعت و ده دقیقه بعد از ظهر روز سه شنبه 2 جمادی الآخر 1329 مطابق 30 می

۱۹۱۱ از ایستگاه سدی جابر راه آهن رمله حرکت کردند و امین فرید را همراه بردند و ساعت شش و نیم بعد از ظهر به مصر وارد و در غربه الزیتون مقابل مصر جدید در هتل نیوزیتون اقامت کردند و در روز شنبه ۲۶ رجب ۱۳۲۹ مطابق ۲۲ یولیو ۱۹۱۱ وقت ظهر از مصر حرکت کردند و در سه بعد از ظهر به محطه سدی جابر وارد شدند و در هتل بلیوانس قرب محطه شتس اقامت کردند و در روز ۱۶ شعبان ۱۳۲۹ مطابق ۱۱ آگست ۱۹۱۱ یک ساعت بعد از ظهر از رمله حرکت کردند و در سه ساعت بعد از ظهر از اسکله اسکندریه با کشتی سنگال از کمپانی مساجری عزم مارسیل نمودند [133] میرزا اسدالله اصفهانی میرزا باقر خان شیرازی حسین آقا میلانی و خسرو همراه بودند و لذا مدت اقامت کشور مصر از پورت سعید و رمله و زیتون بیش از یازده ماه یعنی ۳۴۶ روز بدین ترتیب شد که در پورت سعید ۲۳ در رمله ۲۵۰ در قاهره ۵۲ باز در رمله ۲۰ روز شد و در ۲۴ شعبان مطابق ۹ آگست از مارسیل به قاهره و اسکندریه چنین تلگراف کردند: "محفوظ و مصون رسیدیم عباس" و در آن مدت توقف در خاک مصر متدرجاً جوش تعصبی و مذهبی را که از اهالی برخاست و از مقالات مندرجه جرائد مانند مقاله جبریل بنزل در جریده البلاغ المصري و غیره و نیز از مکالمات ارباب جرائد و طلاب جامع الاظهر و غیرهم که برای ملاقات می آمدند عیان بود به علم و حکمت فرو نشانند و با عده ای از اعظم ملاقات به میان آمد و در مقاله جریده المؤید نمره ۶۱۹۳ روز یکشنبه ۱۹۱۰ مؤثر بود و در یکی از خطابهایی به بهائیان مقصود از این مسافرت و نیز اوضاع و احوال تا حدی روشن میگردد. قوله: "هو الله ای یاران عبدالبهاء نامه ای که مجتمعاً تبریک ورود به اقلیم مصر مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید عبدالبهاء چهل سال در سجن عکا 134 اسیر اهل بغضاء بود سلطان مخلوع (عبدالحمید) هر روز بهانه ای مینمود و بر تشدید و تضییق می افزود تا آنکه هیئت تفتیشیه که بغض مجسم و ظلم مصور فرستاد تعرض و اذیت مجری داشتند ولی عبدالبهاء ابداً اعتنائی نمود و حتی راضی به ملاقات آنان نگشت بلکه در نهایت سکون و قرار سلوک و حرکت میگشت هر دم از قصر سلطان تلگراف رمزی میرسید و از مضمون معلوم که مصمم آنند عبدالبهاء را به فیزان بفرستند یا در قعر دریا پنهان کنند و یا زینت دار نمایند کشتی آتشی مخصوص به عنوان تجارت یعنی نقل غله از اروپا به عکا آمد و سه روز و سه شب مابین حيفا و عکا تردد میکرد و فرنگیان نهایت اصرار بلکه التماس مینمودند که عبدالبهاء نیمه شب از عکا به کشتی و با کشتی به اروپا حرکت نماید حتی جمعی عقلائی احباً متفق بر آن شدند باری هیئت تفتیشیه رجوع به اسلامبول کرد و با دقتی از مفتریات و گنای بهتان و به اعداء و ناقضین وعده داد که قتل و صلب عبدالبهاء مبرم و محتوم است عنقریب رئیس هیئت مراجعت نماید و والی بیروت کراراً گفته بود اول حکمی که اجرا خواهد نمود عبدالبهاء را

در دروازه عکا دار خواهد زد خلاصه هیئت تفتیشیه به اسلامبول نرسیده در وسط دریا بود که توپ خدا [135] دردم جامع پادشاهی بعد از صلوة جمعه صدا نمود..... فرصت تعرض به عبدالبهاء نیافتند حتی پادشاه مخلوع گفته بود که حال مساعد این کار نیست تا مشکلات دیگر حل شود..... تا منتهی به خلع شد فرصت تعرض نیافت و در وقت انقلاب اسلامبول عارف سه گلوله میل فرمود و فریق سرگون به دیار بعیده گشن ولواء عسکری به درک رفت و میر پنج به مصر فرار نمود و از احباء صدقه طلب نمود..... حکمت چنین اقتضاء کرده که عبدالبهاء به اقلیم عزیز مصر شتابد " انخ ودر خطابی قوله : " عبدالبهاء به اقلیم یوسف کنعانی سفر نمود..... هر چند از هجوم احزاب و اراجیف و مفتریات جرائد در خطر است " انخ و بالاخره بعد از انجام سفر اروپا در ماه دسامبر 1911 مطابق ذیقعدۀ 1329 هج. ق. از مارسیل با کشتی پرتغالی که میرزا اسد الله اصفهانی و میرزا محمد باقر خان شیرازی و میرزا عزیز الله خان و تمدن الملک همراه بودند عزیمت خاک مصر فرمودند و برای بار دوم در آن سرزمین نزول اجلال فرمودند و از اسکندریه به رمله اقامت جستند و این بار در آنجا پنج ماه اقامت کردند تا در ششم ربیع الثانی 1330 هج. ق. مطابق 25 مارچ 1912 به عزم امریکا از رمله حرکت کردند و با کشتی روانه شدند و چون سفر در آمریکا به پایان رسید و بعد از عودت از آن مملکت در اروپا هم مسافرت انجام دادند به روز 136 هشتم رجب 1331 هج. ق. مطابق 13 جون 1913 از مارسیل به عزم کشور مصر روانه شدند و برای بار سوم در 13 رجب 1331 هج. ق. مطابق 12 جون 1913 م. به حالی که میرزا علی اکبر نخبجوانی و میرزا احمد سهراب و میرزا محمود زرقانی و سید اسد الله قبی همراه بودند به پورت سعید و خانه آقا احمد یزدی ورود نمودند و بعد از چند روزخانه اجاره کردند تا در روز 7 شعبان 1331 هج. ق. مطابق 11 جولای 1913 به اسمعیلیه رفتند و بعد از چند روز به رمله اسکندریه وارد شده خانه اجاره و اقامت نمودند و در این بار مدت اقامتشان در پورت سعید و اسکندریه من تمام الجهات شش ماه انجامید و به علاوه زائرین بهائی عدّه ای از سیاهان غرب و پروفوسورها و اعظم ترک و مصر حتی خدیو مصر مکرر به ملاقات آمدند و بالاخره در محرم 1333 مطابق دسامبر 1913 به حالی که میرزا جلال داماد و میرزا احمد سهراب و میرزا محمود زرقانی و خسرو همراه بودند عازم حیفا گشتند. و از جمله خطابات صادره در آن ایام که حاکی از شدت استغراق در اسفار میباشد خطاب : 137 " جناب آقا میرزا حسین بروجردی و حاجی ابوالقاسم دباغ علیهما بهاء الله الابهی ای دو یار عزیز هیچ میدانید که عبدالبهاء غرق چه دریائی است قسم به اسم اعظم روحی لعنته الفداء که یک سال است یک دفعه فرصت یافتیم که به حمام بروم دیگر ملاحظه کنید که چه اوضاعی است مصمم حرکت به فرنگستانم که شاید خدمتی به آستان نمایم به قول عرب هذا ضغت علی اباله یعنی یک دسته ریسمان فتیله چراغ

منضمّ شد با وجود این جواب نامه مینگارم ولی مجبور بر اختصارم " الخ مصطفی از مصطفی نامان مذکور در آثار این امر میرزا مصطفی نراقی شهید در تبریز به سال 1283 که سرش را بریدند از آن جمله در لوحی راجع به او است قوله: " ان اذکر المصطفی الذی استشهد فی ارض التاء (تبریز) فی سبیل الله مظهر هذا الامر البدیع " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله: " وهمچنین در عهد سردار عزیز خان جناب عارف بالله میرزا مصطفی ومن معه را اخذ نمودند و به رفیق اعلی وفاق ابهی فرستادند" الخ شهادت میرزا مصطفی مذکور با شیخ احمد فانی و میرزا علینقی از اهل معموره نیشابور در تبریز در حرفت نیز اشاره شد و پسر میرزا مصطفی را جمال ابهی محض یادگار پدر مصطفی نام کرد که با مادرش از همسجنان 138 عکا شدند و پیوسته در خانه ابهی خدمت کردند ولی او از ناقضین معروف در دوره مرکز عهد ابهی گردید و باید گفت اول مطرود آن دوره است که در روز اول مراجعت مرکز عهد از طبریا که به دیدن رفته بود طرد شد. دیگر: سید مصطفی رومی اهل رنگون برما از مبلغین ساکن و سیاردران مملکت و هند که به السن متعدده تکلم میکرد و در آن زبانها مترجم بهائی بود و در عهد سلیمان خان جمال الدین تنکابنی مبلغ عارف سیاح شهیر بهائی مذکور در نام جمال و سیمان تا سال 1364 هج. ق. خدمات روحانیه در این امر کرد و در الواح و آثار بسیار مذکور گردید و به سال نامبرده به حمله گروهی از معاندین در قریه ای از برما به شهادت رسید. و از مصطفی نامان کثیر الذکر در آثار مرکز عهد ابهی مصطفی خان نوری بود. و نیز در بیانات شفاهیه مرکز میثاق است که: "مصطفی بیک مدیر تحریرات عکا مردی خبیث و در نهایت بغض و عدوان و قبیح الوجه و کره المنظر بود و شبی که به خانه مفتی دعوت داشتیم او هم حضور یافت و من در آن شب به مناسبتی قصه معروف راجع به حجاج بن یوسف ثقفی و زوجه اش را که حجاج هنگام صبح خود را در آئینه نگریسته گفت اللهم احسن خلقتي كما احسنت خلقتي وزن گفت حجاجا برخدا 139 تهمت وزن، نقل کردم و چون صبح شد مصطفی بیک خود را در آئینه مینگریست مفتی به او گفت قل اللهم احسن خلقتي كما احسنت خلقتي و خنده در گرفت و او بعضی تهمتها نوشت و به بیروت فرستاد و عین راپورتش را اعاده دادند و با شخصی نزد من فرستادند که به حيله از حاکم بدگویی میکرد و مقصودش وصول به پولی بود تا رفع فتنه کند و من اعتنا نمودم و لذا راپورت را تصدیق کردند و حتی نوشت که مرا هم میخواست بای کند و بعضی کودکان احباب را در کوچه ها به نام بای زدند و نزد من کس فرستاد که خواهرم مریض است و خانه مسکونی شما که هوایش مناسب است برای ما لازم میباشد و من جواب کفتم که خانه دیگر نداریم و او نزد صاحبخانه رفت و خانه را اجاره کرد و لذا کار سخت شد تا آنکه روزی در محضر جمال ابهی نشستیم بودم و زنبوری دورس مبارک میپزد و هر قدر با باد زن دستم نهیب کردم نمیرفت عاقبت چنان با باد زن زدم که دو نیم شد خطاب به

زنبور فرمودند هان میخواستی چون متصرف صاحبخانه شوی و طولی نکشید که حلبی پاشا والی بیروت با دو تن معاونینش وارد عکا شد و شبی درخانه مفتی دعوت داشتیم و آخر شب آنجا آمدند و پس از تعارفات و مذاکراتی ذکر نمودند که یکی از علماء اهل سنت گفت بسم الله 140 الرحمن الرحیم با بسم اب و ابن و روح القدس یکی است و تبیین آن چیست و من شرحی در خصوص ادعای مظاهر مقدسه که خود را آئینه خدا نما میدانند ذکر کردم و وقت مغتم شمرده گفتم حضرت باب میفرماید من آئینه خدا نما هستم مقصود این است که مظاهر مقدسه میگویند که جلوه حق به ما میشود و از ما به عالمیان منعکس میگردد و از اینجا است که ادعای الوهیت مینمایند چه اگر افتابی که در آئینه منعکس است گوید من آفتابم حق است ولا ریب فیه و جمیع حضرات از این تبیین خوشنود شدند و رفته برای والی حکایت کردند و او نیز تحسین نمود در این وقت من رقعہ ای به والی نوشتم که اوضاع عکا شایان تفتیش میباشد و او دو تن مفتش فرستاد که مسئله ما را رسیدگی کنند و شروع به اقدام شد و متصرف ترسید روزی من جلو خانه نشسته بودم و دیدم مفتی و یکی دیگر گفتند کرسی دارید روی آن بنشینیم گفتم چه عیب دارد مذاکراتی کردند که مفادش این بود که بهتر این است که یک پولی ما بدهیم و کار از کار بگذرد من ابدأ اعتنا نکردم گفتم خوب من در این صورت خانه را که اجاره کرده ام سر خانه خود مینشینم باری مفتشین یک قدری عمیق ترتفتیش کردند دیدم یک روز رئیس تجارت آمد در میزند من نخواستم او را بپذیرم فریاد کرد کار خیلی 141 لازمی دارم گفتم در را باز کنید آمده نشست و بعد مذاکرات گفت یک پولی بدهید کار از کار خواهد گذشت من گفتم هان مقصود شما پول بوده است پس چرا زودتر نگفتید صبر کن حال میروم می آورم رفتم وضو گرفتم شروع کردم نماز خواندن و بعد دعا کردم و او اظهار میداشت زودتر من مخصوص طول میدادم و آخر الامر گفتم پول را فرستادم منتظر مباش گفتم فرستادید به توسط کی فرستادید گفتم قم و یک سیلی به گوشش زدم که فرار کرد رفته بود و غوغائی درست کرده بود و یک استشهادی نوشته بودند که حضرات کارشان به جایی رسیده که رئیس تجارت رامیندهنوز امضاء نشده بود که تلگراف رسیده بود که تمام، متصرف، مفتی، قاضی، و مدیر تحریرات بایستی دست از کار بکشند تا مفتش ثانوی بیاید خیلی پریشان شده بودند و مفتی هزار لیره برداشت که بیروت رفته منصب متصرف را بگیرد مفتشین تلگراف کرده بودند مسئله را به والی و او به محض رسیدن مفتی گفته بود هزار لیره رشوه برای من آوردی که حکومت عکا را دو مرتبه بگیری لیره ها کو مفتی خیلی منفعل شده بود باری اجازه نداده بود بنشیند و به این واسطه بیرون آمده بود و نخل برگشت به عکا و حکم آمد مفتشین موجب تعلیمات من رفتار کنند من گفتم نه قبول نمیکنم خودشان هر طور صلاح میدانند تفتیش کنند بعد متصرف پیش من 142 فرستاد که

خواهش دارم دیگر بس است من هم پیغام فرستادم به مفتش که کار را ختام بدهید باری متصرف هزار لیره داد به والی بیروت حق سکوت و مدیر تحریرات معزول شد رفت شام شاید کاری بکند شانزده نفر اهل و عیال داشت من شنیدم در مضیقه هستند فوری خرجی فرستادم و همه مخارجشان را تکفل کردم تا چهار ماه مصطفی بیک از شام کاغذی به من نوشت و اظهار تأسف از ما سبق خود نمود و اظهار داشته بود که حقاً خانه احسان شما آباد حال اگر ممکن است عیال و اطفال مرا به شام بفرست من هم مال گرفتم خرجی دادم همه را در کمال راحت به شام فرستادم چندی بعد نوشت که من از گرسنگی میمیرم تمناً دارم کاری برای من راست کنی من هم نوشتم مأموریتی به او دادند مقصود این است که جمال مبارک به ما فرموده است که به اعداء هم نیگی کنید تکلیف ما این است با هیچکس دشمنی نداریم " الخ و در ضمن نام عکا نیز ذکر است . مضادّت ضمن ضدّ ذکر است . مضرّ مضرّ ذکر است

143 مضمرا عربی میدان دواندن و لاغر کردن اسبان . در کتاب اقدس است : " تالله هذا مضمرا المکاشفة والانقطاع"

مطارف در لوجی است : " ایا کم ان تحجبکم الزخارف والمطارف عن هذا المقام الذی توجّهت الیه افئدة التّبین والمرسلین " جمع = مطرف - مطرف . رداء خز با زیب و نگار . مطران - مطارئة (متروپولیتن) مطران کلمه معرب ، لقب قسیس بزرگ رئیس کهنه بالاتر از اسقف و تحت بطریق که مطارنه و مطارین جمع آن است . در لوح به فارس : " قل یا معشر المطارئة قد ظهر مولي البرية " الخ و در خطاب به عندلیب قوله : " یکی از مطارئة انطاکیه گفته " الخ مطعون عربی نیزه و کارد (و غیره) خورده . در خطابی و مناجاتی است : " الهی الهی ترانی خائضاً فی غمار البلاء و غریقاً فی بحار البأساء والضراء هدفاً للنّصال مطعوناً برماح الجور والجفاء " . 144 مطلق اسم فاعل عربی به معنی بلند و مشرف . در صورت زیارت محمد تقیخان تا کُری است : " جبل (کوه اورنگ تا کر) مطلق الی البیت المعمور " مراد خانه پدری ابهی در تا کر است . معارف در لوجی به شیخ سلمان است : " این ایام در هر حین از سماء عرفان رب العالمین معارف جدید نازل " الخ . به معنی علوم . و در لوح به ناصرالدین شاه : " قد انکرني المعارف " خویشان و آشنایان با من ناشناس شدند . معاشره - معشر معاشرت آمیختن و مصاحبت . در کتاب اقدس است : عاشروا مع الادیان بالروح والریحان " و از بیانات شفاهیة مرکز عهد ابهی عبد البهاء در حیفا به سال 1919 است :

" امروز چون عید ولادت حضرت مسیح بود دیدن بعضی دوستان مسیحی رفتم من به موجب امر جمال مبارک با جمیع مردم به روح و ریحان معاشرت میکنم اما با اشخاصی که ضرشان به امر میرسد معاشرت 145 نمیکنم در آیات مبارکه میفرمایند عاشروا مع الادیان بالروح والریحان و در

جای دیگر میفرمایند که زنهار با اشرار افت مگیر اگر کسی بخواهد شبهه در قلوب ایجاد کند و یا انسان را به لهو و لعب دعوت کند شخص نباید با او معاشرت کند باید بیزاری جوید " و معشر جماعت " یا معشر وانبوه العلاء خدوا درلوجی اعنة الاقلام است " .

معجزة اسم فاعل عربی از اعجاز به معنی ناتوان و غیر قادر به اتیان مثل سازنده . و تاء بهر تأکید در مبالغه است و در تاریخ فاضل قائمی ضمن شرح احوال ملامحمد محولاتی چنین مسطور است که حسب خواهش عالمی علاوه از دوهزار خوارق عادات که خود در سیر و مجاهده دید و در مدت محاصره قلعه طبریه از جناب قدّوس واصحاب وانصار مشاهده نموده بود نوشتند پس از اتمام متوجه شدند که آن حضرت ابداً معجزات و پروزات و خوارق عادات را حجت امر خود نمیدانست و راضی به اظهار نبود و به همین ملاحظه آن کتاب را به آب شستند " انتہی و در اسرار الآثار تفصیلی است .

146 معراج عربی افزار و آلت عروج و برآمدن و بالا رفتن . که در لوح رئیس است : " الی ان عرجوا الی مقام المکاشفة " و معراج النبی در عرف عام به معنی عروج پیمبر و قرب اتّحادی وی شهرت دارد و در آثار این امر به مواضع متعدده ذکر شد از آن جمله در بلاغات حکمتیه باب اعظم شهادت و گواهی است که پیمبر بجسمه حتی بنعلیه عروج فرمودند و مخالفین آن را به عقیده خود انگاشته ساکت شدند ولی دانایان دانستند مراد این است عروج به مکاشفة و نزد حق و حقیقت احتیاج به خلع امور مادیه و به حرکت مکانی ندارد بلکه به زی خود و در مکان خود با سکون و استقرار به مقام قرب رسیدند . در لوحی است قوله الاعتر : " عرج بروح النور فی فؤادک ثم اصعد الی الله فی سرائر سرک لثلاً تلتفت بذلک نفسک و قلبک و جسدک و عقلک و کلّ ما لک و علیک و هذا حقّ المعراج فی مراتب الاسفار و غایة فیض الله المقتدر المهیمن الجبار " و قوله : " هذا یوم فیہ نادى (نادا) محمد رسول الله من قطب جنّة الرضوان یا اهل الاکوان تالله قد ظهر محبوب العالمین و مقصود العارفین هذا هو اللذی سمعتُ ندائه فی المعراج و ما رأیتُ جماله الی ان بلغت الايام الی هذا الیوم 147 الذی به زینت ایام الله الملك العزیز الحمید " . معروف شتاخته شده و مشهور و به معنی قول و فعل نیک و خیر به مقابل منکر و به معنی رزق و احسان . در کتاب اقدس است : " تمسکوا بالمعروف فی کلّ الاحوال " در هر حال به نیکی متمسک شوید . معطلة معطلة در اصطلاح علم کلام اسلامی لقب منکرین وجود خدا یا معتقدین به نفی صفات از حقّ چه نفی صفات مستلزم نفی ذات میباشد ولی معتزله و همچنین مستفاد از خطب نهج البلاغه و آثار ائمّه اهل البیت و نیز آثار این امر خصوصاً از ربّ اعلی نفی صفات زائده در ذات را میگویند و علی هذا در مقام مبالغه مذکور در آثار نامبرده و حتی در آثار اسمعیلیه همه تأکید و غلو در مقام تنزیه ذات الوهیه از شرک و تعدّد و حدوث

وامثالها میباشد. و مُعَطَّلَةٌ در قرآن است: " وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ " به معنی چاه بی کربنی استفاده گذاشته که تشبیهاً در سرچشمهء معارف محلّ قبول و ایمان و ادراک نشده استعمال 148 میگردد. در لوح به حاجی محمد کریمخان است قوله الاعترّ: " نشهد بانّ کلّ کلمة من هذه الکلمات (کلمات منقوله از شیخ اسائی) لبئرٍ مُّعَطَّلَةٍ مَعْلَقَاتٍ سَبْعَةٍ در ذیل سبع درج است معموره نام قریه ای از توابع نیشابور معروف در تاریخ این امر که در آغاز به ایام اقامت جناب ملا حسین بشرویه در مشهد بعضی از ملا های آن قریه به واسطهء او بای شده به وطن بازآمدند و نشر عقیده دادند و جمعی از ملاها و غیرهم وارد گشتند چنانچه آن قریه به عنوان قریهء بایان مشهور گردید و در ایام ابهی مسکن جمعی از اهل بها بود و شرح اوضاع امری آنجا و شهادت شیخ احمد فانی و ملا علینقی از بایان آنجا در تبریز به تفصیل در ظهور الحق ثبت است و نام آن قریه و احباب در الواح بسیار مذکور میباشد از آن جمله قوله الاحلی: " احبّاء الله فی معموری الاعظم الابهی یا اصحاب المعموران استمعوا نداء ربکم الغفور من شطر هذا الظهور به اضواء الدّ یجور و انارت الآفاق 149 لعمری قد صرتم معموراً بما ورد علیکم فی سبیل الله ربکم ان یا قلم الاعلیٰ ان اذکر عبدنا محمد " الخ و اکنون معدودی از خاندان اهل ایمان اولین در آنجا هستند. معین عربی آب جاری هویدا. در لوح سلمان است " باید به کوثر بی زوال ذوالجلال فائز شوید فطوبی لمن وصل الی هذا المعین و انقطع عمّا عنده " و در لوح نصیر است: " ولا تلتفتوا الی کلّ معینٍ کدرٍ " مغبوط اسم مفعول عربی به معنی رشک برده از غبطهء به معنی رشک. در رسالهء مدنیه است: " چنین خطهء مبارکه که منشاء تمدن عالم و مبداء عزّت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کلّ ملل شرق و غرب " . مَغْطِي (مغطّا) در لوح شهیر به سلمان است قوله ج ع: " و اگر ذکر حکمتهای مقنعهء مقطئه نمایم البتّه ناس را منصعق بلکه میت مشاهده خواهید نمود " به معنی پرده بر روکشیده و پنهان. مغوار عربی پرغارت و با جرأت. در خطابی در صورت زیارت آقا زمان شهید ابرقو است: 150 " و رَکْبُوكَ عَلِي البقر المغوار " مفاوضات مفاوضهء به معنی گفتگویی با یکدیگر. مفاوضات عبدالبهاء نام مجموعهء سؤال و جواب اعتقادی عرفانی فلسفی میس لورا بارنی امریکائی در سر میز تناول غذا با غصن اعظم عبدالبهاء است. مفتاح عربی کلید. افزار گشودن. مفاتیح = جمع در لوح دنیا است: " الحمد لله حقّ جلّ جلاله به مفتاح قلم اعلیٰ ابواب افنده و قلوب را گشوده و هرآیه از آیات منزله بایی است مبین از برای ظهور اخلاق روحانیه و اعمال مقدّسه " و در لوحی دیگر: " انّ فی قبضته مفاتیح خزائن السموات والارضین " مَقَرّ عربی جای قرار و سکون. در کتاب اقدس است: " وعند غروب شمس الحقیقة والتّبیان المقرّ الذی قدرناه لکم " و ظاهر کلام چنین میفهماند که در آن هنگام محلی مخصوص برای استقرار و توجّه بعد از خود مقرر فرموده بودند و ممکن است مراد تقدیر در عالم

غیب اراده باشد و مرکز عهد ابہی عبدالہاء بقعۃ محلّ استقرار جسد مکرم ایشان را 151 بیان فرمودند و ہمانجا یعنی روضۃ مبارکہ محلّ توجّہ قرار گرفت . مَقْرَنین در دعاء و ذکر در حقّ محمد تقیخان تا کربا از حضرت عبدالہاء: " مَقْرَنین فی الصغار " بستگان بہ بندہا . مَقْصُودُ اسم مفعول از قصد و در آثار و افواہ اہل بہا متبادر در ذات الہی و در ہیکل بہاء اللہ می باشد و عکا بہ شہرت ارض مقصود نام بردار است . در کتاب اقدس است : " لکلّ نفس ان یتبع ما امر بہ من لدی المقصود " و قولہ : " قوموا علی خدمۃ المقصود " و در لوح رئیس است : " قد عرفناک یا مقصود المرسلین " و قولہ : " وسمع منک ما یطہّر بہ افئدۃ القاصدین " و در ذیل نام کرمل ذکر است . مَقْصُورُ در سورۃ العلم خطاب بہ حوریۃ البہاء است : " ایاک ان تستری ترائب المقصور عن ملاء الطهور " انخ شاید بہ معنی مقصورۃ زن خانہ متعالی از رؤیت و تماس رجال ، و اشارہ بہ " حور مقصورات فی الخیام " از قرآن می باشد و نیز ممکن است مقصور بہ معنی بافتہ و مراد گیسوان باشد و در نام تربیۃ ذکری است 152 مقعد عربی جای نشستن و جای تکیہ و محلّ دیوان حکومتی را گویند در قرآن است " فی مقعد صدقٍ عند ملیکٍ مقتدر " و از این آیہ عرف و اصطلاحی بر خاست کہ در آثار این امر کثیر الاستعمال است از آن جملہ در لوح حاجی محمد کریمخان : " ثمّ قدر لی مقعد صدقٍ عندک " و در لوح بہ اشرف : " اذ ادخلک تلقاء العرش مقعد عرّ عظیم " مقنّعة - مقنّع در ضمن قناع ذکر است . مکا شَفّة مصدر عربی بہ معنی پردہ برداری و آشکار ساختن و در اصطلاح عرفانی و رمزی دینی معاینۃ دیدن حقایق بہ عین باطن در حالی مابین خواب و بیداری . در لوح رئیس است : " الی ان عرجوا الی مقام المکاشفۃ مکحولۃ عربی در سورۃ العلم خطاب بہ حوریۃ البہاء : " ثمّ ادخلی تلقاء العرش معلقۃ الشّعر محرّرة الوجه مزینۃ الخدّ مکحولۃ العین " سرمہ کشیدۃ چشم . 153 مکسول مستر و میسیس مکسول از بہائیان مونترآل کانادا بودند و مرکز عهد ابہی عبدالہاء در ایام اقامت بہ مونترآل چندی بہ خانہ شان توقّف فرمودند و تفصیل واقعات آن ایام در سفرنامہ آمریکا مسطور است از آنجملہ : " مسس مکسول عرض نمود وقتی کہ در عکا مشرف شدم از اولاد بکلّی مأیوس بودم الحمد للہ رجای من ودعای مبارک در روضۃ مبارکہ مستجاب شد خیلی در بارۃ او و طفل او عنایت نموده فرمودند اطفال زینت خانہ اند منزلی کہ طفل ندارد مثل این است کہ چراغ ندارد و عرض کرد شوہر من سابق بہ من میگفت تو بہائی هستی خود میدانی ولی کاری بہ من نداشته باش اما حالا از تشریف فرمائی مبارک آنقدر افتخار دارد کہ اگر سلاطین بہ منزل ما می آمدند این نوع افتخار نمینمود " انخ فرزند مذکورش ہمین محترمہ است کہ حرم حضرت ولی امر اللہ می باشد و نام روحیہ را همان وقت غصن اعظم عبدالہاء دادند . مکلم موسی در لوحی مخاطب " یا صادق " قولہ : " قل یا قوم انستیم ما تکلم بہ

احد اوليائي من قبل (حضرت علي امير المؤمنين) بقوله فتوقّعوا ظهور مکّم موسى من الشجرة علي الطور
 هذه کلمة علمه رسول الله من لدن من 154 ارسله بالحق وايدة بروح الامين " مکن " در خطابي
 مناجات طلب مغفرت براي حاجي ذبيح کاشاني است : " مکنه في جنة الرضوان " اورا درباغ بهشت
 جاي ده . مکات مستر هوارد مکات امريکائي به سال 1315 هج.ق. بهائي شد وتبليغ همي کرد ودر
 ترجمه ايقان ونيز حجج البيه تأليف ميرزا ابوالفضل گلپايگاني به انگليزي مترجم را کمک نمود و به سال
 1332 م. با زوجه اش و برخي ديگر به زيارت عکا رفت وميرزا ابو الفضل در طريق عودت از امريکا
 همراه بود وغصن اعظم عبدالبهاء در ايا مسافرت به امريکا چندي به خانه وي در بروکلين اقامت
 فرمودند ودرحالي که براي جمع حضار خطابه " مرده باد مرده باد " الي آخرها را ادا ميکردند عکس
 متحرک از ايشان برداشته شد واين به تاريخ دوم رجب سال 1330 بود ومکات سالها درامر بهائي در
 امريکا نطق و تبليغ کرد ودر سال 1927 م. در اثر عمل جراحت ران پا به علت اصابت موتور سيکت
 رحلت يافت. مکنون اسم مفعول از تکوين به مني ايجاد شده . از مولي الوري عبدالبهاء در معرفت
 155 الهيه است : " وتزّه بصفاته عن مُمائله مکنوناته " که بر حد وبيان علي امير المؤمنين در دعائي " عن
 مجانسة مخلوقاته " است ولي در بعضي نسخ بر خلاف ظاهر مکنوناته ديده شده. ملاء اعلي عربي
 توده برين وعالم جانهاي مقدسه در لوح رئيس است : " يصلي عليك الملاء الاعلي " ملاح القدس
 لوح ملاح القدس ضمن نام وشواش ثبت است . ملک - ملوک ملک عربي پادشاه وفرمانفرما .
 ملوک = جمع . وکتاب الملوک از ملکه - ملک مقام نقطه ضمن توقيع ثبت در ضمن شرح نام
 صادق ملکوت ذکر است ودر آثار ابهي سورة الملوک وخطابات به ملوک در سورة
 هيکل وکتاب اقدس مشهور است
 ودر لוחي درشان الواح ملوک است قوله : " انا بعد وردنا في السجن الاعظم بلغنا رسالات الله
 شرق الارض وغربها " که ضمن نامهاي خليل وسجن ذکر است . ونيز ذکر ملک در آثار آن حضرت
 مکرر گرديد از آن جمله در کتاب اقدس است قوله: 156 " طويي لملك قام علي نصره امري في
 مملکتي... لکل ان يعزّوه ويوقروه " الخ . و ذکر ملکه زني پادشاه به عنوان : " يا ايها الملكة في لندن
 " گرديد. ملک پادشاهي ملکوت پادشاهي بزرگ و ملک الملوكي به اصطلاح ديني
 جهان سلطنت الهي . ودر آثار و الواح اين امر ذکر ملک و ملکوت مانند آيه شهادت در صلوة
 " قد اتى المالك المَلِكُ والملکوت والعزة والجبروت لله مولي الوري ومالك العرش والثري " به تکرار
 بسيار استعمال گرديد . ودر کتاب اقدس است قوله : " لو تتکلم في هذا المقام بلسان اهل
 الملکوت..... هذا لسان عبادي في ملکوتي تفکروا فيما ينطق به لسان اهل جبروتي " الخ که
 مستفاد ميشود مراد از آنها عوالم ومقامات شامخة بزرگان ومقربين الهي از نفوس بالغة بشرية ميباشد .

ودر عرف این امر و آثار بدیعه اصطلاح ملکوت ابهی ترجمهء عالم پادشاهی مقام ابهی متداول گشت . و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله : " از افق اعلی و مقامات ابهی سؤال نموده بودید حضرت اعلی انّی انا حی فی الافق الابهی فرمودند و از جمال مبارک و تراکم من افقی الابهی درالواح نازل و همچنین ملکوت ابهی وارد بدان که ملکوت در لغت مبالغهء مُلک است یعنی سلطنت و در اصطلاح اهل حقیقت عالم الهی که محیط بر عالم ملکی و مقدّس از شئون و خصائص و قیود و نقائص 157 عالم ملکی , مجرد هیکل قدیم نورانی نه داخل در امکان و نه خارج از امکان غیر متحیز و غیر محسوس به حواس جسمانی مثالش عالم عقل و عالم روح در هیکل انسانی است که محیط بر قالب جسمانی و مدیر کافهء شئون و اعضاء و اجزاء و قوی و حواس و مشاعر عالم بشری نه داخل نه خارج زیرا دخول و خروج و اختلاط از خصائص عالم اجسام است باری عوالم الهی غیر متناهی باری افق ابهی و ملکوت اعلی عبارت از عالم الهی و جهان رحمانی مقرّ سلطنت روحانی و کامرانی احبّایی رحمانی است . جمال قدم و اسم اعظم روحی لاجبّائه الفداء قبل از احتراق در افق امکان و بعد از غروب بر سریر عظمت آن جهان حقیقت مستقرّ بوده و حال نیز چنان است زیرا از برای حقیقت مقدّسه اش نه طلوعی و نه غروبی و نه ظهوری و نه بطونی نه اولی و نه آخری لم یزل در علوّ بوده و هست این تقدیس مراتب بالنسبه به اشراق در هیکل مکرم است نه در ذات و حقیقت " الی آخرها . و در لوح به نصیر چنین است قوله : " لحاظ الله در فوق رؤوس ناظر واحدی به آن ملتفت نه ملکوت الله مابین یدی مشهود و نفسی به آن شاعر نه " انخ ممرّد عربی صاف و هموار . در لوح حکما است : " انّ قلبی من حیث هو هو قد جعله الله ممرّد " انخ 158 مناجات مصدر مزید عربی به معنی راز و درد دل گوئی . در ضمن لوح حکماء مقداری از تصرّعات حکیم بلیثوس به نام مناجات مذکور است و در مابین مناجاتهای با خدا که کم و بیش در آثار مقدّسه همهء ادیان مسطور میباشد و مزامیر داود و مناجاتهای صادره از علی امیر المؤمنین و امام زین العابدین و برخی از اولیاء روحانی به کثرت موجود و مشهور و مناجاتهای صادره در امر بدیع بیشتر و متنوع تر میباشد از آن جمله در مناجاتهای مقام نقطه البیان است قوله : " یا ذا الجود و الاحسان و الحجّة و البیان انت تعلم انّی لا احبّ ان اعلم الاّ حبک فانت فانزل لی الاسباب ما یبلغنی الی ساحة قرب الاسماء و الصّفات " انخ و قوله : " فسبحانک یا الهی خلقتنی وانت الّذی رزقتنی وانت الّذی امنّنی وانت الّذی شرفتنی وانت الّذی الهمتّنی وانت الّذی اکرمتّنی وانت الّذی اعطیتّنی وانت الّذی لا یعزب من علمک من شیء ولا یجب عن طلعتک شیء فآه آه کیف اقول انا وانّ هذا هو ذنب العظیم و عصیان القدیم حیث 159 لا یعادله ذنب فی علمک ولا یساویه فی الرّتبة خطیئة فی کتابک لانه هو من شجرة الانیة یتطرق بین یدیک فآه آه انا الّذی رضیت فی تلقاء وجهک بان اقول فی نفسی قول انا و انا الّذی احتملت القول فی تلقاء طلعة حضرتک بقولی انا و انا

الَّذِي فَرَطْتَ فِي جَنْبِكَ بِذِكْرِي أَنَا وَأَنَا الَّذِي عَصَيْتَ حَضْرَتَكَ بِذِكْرِ الْإِنِّيَّةِ نَهَيْتَ بَانَ لَا يَعْزِبُهَا أَحَدٌ فِي تَلْقَاءِ عَزْرِيوَيْتِكَ وَأَنَا الَّذِي قَلْتُ أَنَا وَلَا اسْتَحْيِي مِنْ وَجْهِكَ بَلَا أَقُولُ بَعْدَ ذَلِكَ فِي بَيْنِ يَدَيْكَ بَأَنِّي أَنَا فَاهَ آهَ لَوْ أَبْكَى عَلِيٌّ مَا احْتَمَلَتْ نَفْسِي سَرْمَدَ الْإِبْدِ فِي عَمْرِي مَا يَفْرُقُ فَوَادِي وَلَا يَسْكُنُ سَرِّي وَلَا يَرُوحُ عَلَانِيَتِي وَلَكِنْ لَمَّا شَاهَدْتَ مَعَامَلَتَكَ مَعَ الْمَدِينِيِّينَ مِنْ عِبَادِكَ لَا يَقْنُ لَا تَسْخَطُ عَلِيٌّ بِجَلَالَةِ رَحْمَتِكَ وَلَا تَغْضَبُ عَلِيٌّ بِغُلُوعِنَايَتِكَ وَسُلْطَنَتِكَ " أَخْ وَدَعَايَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ اسْتَبَدَّ : " بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي يَا مَحْبُوبَ مَنْ أَنْ ذَكَرَكَ بِذِكْرِي إِيَّاكَ أَوْ أَنْ أَثْنَيْتَ فِي مَلِكِكَ إِذْ أَنَّنِي أَعْرَفْتُ حَدَّ كَيْنُونِي بِأَنَّهَا مَعْدُومَةٌ عِنْدَكَ وَاشْهَدْ عَلِيٌّ ذَاتِيَّتِي بِأَنَّهَا مَقْطُوعَةٌ عَنِ الْإِبْدَاعِ فَكَيْفَ مِنْ عَرَفْتُ حَدَّ نَفْسِهَا وَشَهِدَ عَلِيٌّ مَقَامَ إِنِّيَّتِهَا يَقْدِرُ أَنْ يَسْتَعْرِجَ إِلَيْهَا مِنْ حَدِّ فَنَائِهِ فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ مِنْ أَنْ أَكُونَ ذَاكَ أَوْ مِثْلَكَ وَلَوْ كَانَ الْكُلُّ يَتَقَرَّبُونَ إِلَيْكَ بِتَوْحِيدِكَ فَأَنِّي اتَّقَرَّبْتُ بِكَ إِلَيْكَ بِاعْتِرَافِي بِشَرِكِي عِنْدَكَ بَانَ تَوْحِيدِكَ لَا يُمْكِنُ لغيرِكَ لِأَنَّ 160 ذَكَرَ الْغَيْرَ اعْلِيٌّ دَلِيلَ عَلِيٍّ الْإِمْتِنَاعِ وَوَجْهَ الْإِثْنِيَّةِ اقْوِي شَهِيدَ عَلِيٍّ الْإِنْقِطَاعِ فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ وَلَوْ كَانَ الْكُلُّ يَتَقَرَّبُونَ بِكَ بِنِثَائِهِمْ لَدَيْكَ فَأَنِّي اتَّقَرَّبْتُ بِكَ بِتَقْدِيسِكَ عَنْ وَصْفِ مَادُونِكَ وَبِتَنْزِيهِكَ عَنْ نَعْتِ مَسَاوَاكَ إِذْ وَجُودَ الْوَصْفِ دَالٌّ بِالْقَطْعِ عَنِ الْمَوْصُوفِ وَذَكَرَ النَّعْتَ شَاهِدَ بَأَنَّهُ إِثْرٌ لَا يَذْكَرُ مَعَ الْمَنْعُوتِ قَسْبِحَانَكَ سُبْحَانَكَ لَوْ كَانَ الْكُلُّ يَتَقَرَّبُونَ إِلَيْكَ بِمَا هُمْ يَحْبِبُونَكَ فَأَنِّي اتَّقَرَّبْتُ إِلَيْكَ بِاقْرَارِي عَلِيٍّ عَدَمَ حَيِّ لَكَ لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يُمْكِنُ لِأَحَدٍ لَوْ عَرَفْتَ السَّبِيلَ أَوْ وَجَدْتَ الدَّلِيلَ فَأَنِّي وَعَزَّتْكَ لَكُنْتُ أَوَّلَ الْمُتَنَاوِلِينَ وَلَكِنْ بَعْدَ عَرْفَانِ حَدِّي وَمِلَاحِظَةِ فَنَاءِ وَجُودِي كَيْفَ اتَّلَبَّسَ الْبَاطِلُ بِالْحَقِّ وَاتَّقَمَّصَ الْمُمْكِنُ بِالْحَقِّ لَا وَعَزَّتْكَ مَا عَرَفْتِكَ وَمَا كُنْتُ عَارِفَكَ وَمَا وَحَدَّتْكَ وَمَا كُنْتُ مَوْحِدَكَ وَمَا اجْتَبَيْتَكَ وَمَا كُنْتُ ؟ وَمَا ذَكَرْتِكَ وَمَا كُنْتُ ذَاكَ أَوْ لَيْسَ لِي حَزَنٌ بِذَلِكَ لِأَنَّ الْكُلَّ بِمِثْلِي لَوْ يَدَّعِي أَحَدٌ غَيْرَ ذَلِكَ فَادَّعَاؤُهُ يَكْذِبُهُ وَلَا يَحْتَاجُ إِلَيَّ دَلِيلَ غَيْرِهِ لِأَنَّ الْوَجُودَ الْمَوْحِدَ اعْظَمَ دَلِيلَ بَشَرِكِهِ وَذَكَرَ الْغَيْرَ بِنَفْسِهِ أَشَدَّ دَلِيلَ بِقَطْعِ السَّبِيلِ عَنْ حَبِّهِ فَسُبْحَانَكَ لَيْسَ لِي لَذَّةٌ إِلَّا بِاعْتِرَافِي بِنَارِ حَدِّي وَعَرْفَانِ فَنَاءِ كَيْنُونِي وَاقْرَارِي بِقَصَارِي الْعِظْمِيِّ لِنَفْسَانِيَّتِي وَقَضَايَايَ الْكَبِيرِي لِأَنِّي وَأَشْهَدُكَ يَا مَحْبُوبَ وَلَمْ اسْتَشْهَدْ غَيْرَكَ لِأَنَّ شَهَادَةَ الْغَيْرِ لَمْ يَنْفَعْنِي لِأَنَّ الْكُلَّ بِمِثْلِي فَقَرَأْتُ عِنْدَكَ وَمَحْتَاجَ غَيْرِكَ وَأَنَّ اسْتَشْهَدَ الْمَفْتَقِرَ 161 عَنِ الْمَفْتَقِرِ دَلِيلَ عَلِيٍّ جَهْلَهُ بِهِ وَتَغْيِيرَهُ عَنكَ إِلَّا وَأَنْ لَا يَرِي فِي ذِكْرِ الْغَيْرِ إِلَّا طَلَعْتَكَ وَلَا فِي شَهَادَةِ الْعَبْدِ إِلَّا شَهَادَتَكَ فَانَّ حِينَئِذٍ حَلَّ لَهُ ذِكْرُ السَّبِّحَاتِ وَبَيَانُ الْإِشَارَاتِ وَالْأَسْبِحَانَكَ سُبْحَانَكَ مَا عَلِمْتَ ذَنْبًا أَكْبَرَ مِنْ هَذَا اسْتَشْهَدَ الْعَبْدُ بِدُونِكَ وَأَرَادَ أَنْ يَسْتَغْنِي بِسَوَاكَ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ وَكَفَيْتَ بِكَ شَهِيدًا عَلِيٍّ بَانَ مَا أَوْحَدَكَ وَلَا أَقْدَرَ بِتَوْحِيدِكَ وَلَا أَثْنَيْتَكَ وَلَا أَقْدَرَ بِثَنَائِكَ وَأَنِّي لَا أَعْلَمُ بَانَ الْمَوْحِدِينَ يَوْحَدُونَكَ بِقَوْلِهِمْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَعَزَّتْكَ أَنْتَ مَا أَوْحَدَكَ بِتِلْكَ الْكَلِمَةِ لِأَنِّي أَرَاهَا آيَةً فِي مَلَكُوتِكَ وَصِفَةً مِنْ أَسْمَاءِ سُلْطَانِ ارَادَتِكَ فَكَيْفَ اجْعَلُ حَفْظَ الْعِبَادِ تَوْحِيدَكَ يَا رَبَّ الْإِبْجَادِ وَكَيْفَ أَثْنَيْتَكَ بِنِثَائِكَ وَخَلَقْتَكَ وَأَنْتَ مُتَعَالِيٌّ بَانَ تَوْصِفُ بِالْإِضْدَادِ فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ أَحْرَقَ فِي نَارِ عَدَمِ

توحيدى ولم اخرج من حدّ فؤادى ولا ادعي ما لا يمكن فسبحانك سبحانك بعد تلك السبيل المسدودة وهذا الطريق المنصدة ما رأيت لي وصلاً حتىّ تسلّي نفسي بيومه ولا علمت يوم لقاء حتىّ اسكن نفسه بوعده فسبحانك سبحانك لا حزن لي بذلك لانّ الممكن لم يزل في نار نفسه وحزن ذاته فسبحانك سبحانك اي نار اكبر من ذكر وجودي واي عقاب اعظم من سماء كينونتي لديك واي عذاب اشدّ من توحيدى اياك ان لم اكن مثل الغافلين يشركون بك في توحيدهم ويزعمون انهم يوحدون ويكذبون من ثنائهم ويحسبون انهم ينعنون 162 ويحرقون بنار الامكان في افئدتهم ويزعمون انهم يتنعمون فسبحانك سبحانك ما للنار الا النار ولا يمكن في مقام الاغيار دارالقرار فاليك اقبل يا سلطان وعليك افد يا ملك القهار وجاء نوائك وفضائلك يا ستار اعتماداً بمواحبك وعناياتك يا غفار اذ بيدك سلطان التقدير في غياهب بروزات الاخبار وانّ هذه ليلة اليك ترفع الاصوات وانت الذي لا يفوتك ذكرناعت وبيدك حياة لعظام بعد الرميم اللهم اني اشهدك ان افئدتنا بما كسبت ذميمة فانية ومقترنة بذكر غيره في لجة المحبة فانزل من سماء محبتك علينا ماء الافضل وانرعلينا بآيات الجلال اذ انك كثير النوال وشديد المحال ذوالكيد والحيال وذوالجود والجمال فآحي تلك الرمادات بمنك يا مالک الاسماء والصفات ونور تلك الظلمات بفضلک يا رب الارضين والسّموات وارفع هذا السبحات من اشارات ما سطر في الرقوم المسطرات بما نزلت في بواطن الآيات والزّيرات ايربّ عبدک فانیک وسائلک وافدک وراجيک مشتاقک وطالبک نازل اليک هب اللهم في هذه الليلة من فواضل ما وهبته لمحمد وعلي وآلهما المعصومين وبارک فيما كتبت لي ايام لقائي فانك تعلم سرّي وما تهوي اليه نفسي خلصني من بين العباد وبلغني الي ساحة القرب والامداد وارفع عنيّ حكم الاضداد والانداد ايربّ كلّی عدم بحت وفقر محض 163 وعجز صرف واضطرار باتّ مارأيت النصر الا ان القى نفسي بين يديک يا ربّ القدرانک انت بالمستقرّ تفعل ما تشاء بفضلک انک انت وهاب مقتدر فاصنع اللهم لي وبابي واميّ من هو في علمک بما انت انت اذ انک انت الله الملك الرفيع والفرد المنيع والحواد الوهاب المتعال سبحانک ربّ العزة عمّا يصفون وسلام علي المرسلين والحمد لله ربّ العالمين" ودر مناجاتي ديگر است : " فسبحانک يا الهي لو عرفوک ما وصفوک ومن ثمّ ذا يا الهي لم يوحدونک فاسئلك اللهم يا الهي بعزة كينونيتک وتقدّس ذاتيتک وتفرد جبروتيتک بان تبلغني الي مقام ذروة ما قدرت لي في الابداع بما احاط علمک في حظّ الاختراع فانني انا لا ائذ بجانبک وطائب اليک بجودک استشفع بك الي نفسك ولا مفرّ لي الا اليک فعلّمني ما هو المكنون في علمک وايدني ما هو الحزون في غيبک فانني فقير الي رحمتک وانک غني عن عذابي ولا يتعاضمک شيء في السّموات ولا في الارض وانک انت الغني الحميد فيا الهي اني اشهدک ومن لديک من الاشهاد انک لو تعدّبتني باحاطة قدرتک في الامکان نارالحديد وتذرنني في النار بدوام عزّ ازليتك وقدس صمدانيتک وهباء

رحمانيتك وجلال كبريائيتك في كل آن برزخ جديد لكنت بعزتك 164 محموداً في فعلك ومطاعاً في حكمك وعادلاً في قضائك " الخ ايضاً قوله : " سبحانك فاحفظني في كل عالم يحيط به علمك عما يحذني او يخوفني وانزل في قلبي قوة من عندك وسلطاناً من لدنك لا تنصرن به علي كل شئ ولا ستظهرن به علي العالمين انك انت ربي عليك توكلت وانك انت رب العالمين قد خلقتني وما كنت عندك شيئاً " الخ

وقوله : " سبحانك اللهم رب السموات والارض وما بينهما من ان اذكرك بذكري اياك او ان اثني بثنائي في ملكك لان ما عرفت كينونة ذاتي وشهدت عليه نفسانية انيتي من اعلي شواخ الذكر والعلو والمنتهي جواهر الثناء والسمو لم يكن الا كوجودي عندك افك بحت و فناء محض فكيف اتقرب اليك " الخ وقوله : " فوعزتك وسلطان صمدانيتك وقوتك ومليك فردانيتك لو تخلق ما بين سماء العرش الي تحت الثري ناراً لا يعادها نار في علمك من شدة حرها وعظمة زفيرها ثم تجعل جسدي بما ملئت كل ذلك الهواء وتعذبني فيها بدوام ازليتك لم تزل ولا تزال وتضاعف كل آن وما احصيت في علمك بكل قدرتك وعظمتك وجبروتيتك وكبريائيتك جزاء حمدي نفسك وذكري اياك وتوحيدي ذاتك وعرفاني كينونيتك كنت مستحقاً بذلك " وقوله : 165 " استغفرک من کل لذة بغير لذة ذکرک ومن کل راحة الا الانس مع حضرتک والقيام بين يدي سلطان كبريائيتك ولا لي سرور الا في رضاك ولا مطلب الا لقاك وان علمت في دون ذلك فوعزتك اني انا المستغفر التائب اليك عند ما احببته ولا اردته بل وقع بمثل ما يفر الريح من هذا الشطر الي هذا " وقوله : " فارحم اللهم من لا راحم له غيرك وافتح اللهم لمن لا فاتح له غيرك واقبض اللهم لمن لا قابض له سواك وهب اللهم لمن لا وهاب له الا انت واغفر اللهم من لا استغار له من عند نفسه ولا غافر له الا انت وتب علي يا محبوبي فان ليس لي توبة عندك لان كلمة التوبة خطيئة اكتسبت من خطيئة وان كينونتي ذنب محض لا يعادله في علمك ذنب ولا في كتابك خطأ فهب لي اللهم بكار حوبي فان كفي صغر من توبتي واغفر اللهم عظيم جرياتي فان لا استغفار لي عندك فاني انا الذي ما استحييت الخلاء ولم ارقبك في الملاء وما عبدتك علي حدمسكنتي " الخ وقوله : " انت الذي خلقتني ورزقتني ثم اكرمتني ورفعتي ثم الهمتني واغررتني ثم نزلت علي آياتك لم صبرت يا الهي في حق الظالمين اليس انك كنت اله العالمين اليس اني كنت عبداً من المؤمنين لم رايت يا الهي عمل المفسدين اليس انك كنت رب الموحدين اليس اني كنت عبداً 166 من التائبين لم سمعت يا الهي في حقي كلمات المنافقين اليس انك كنت ناصر المظلومين اليس اني كنت عبداً من المظلومين لم سميت نفسك عالماً ومقتدراً ولا تأمر بالنار حين الاضطرار ولا تقل كن برداً وسلاماً لعبادي المؤمنين لم خلصت ابراهيم عن النار واطهرت الفتن بالنار في حقي فلم اصرط قيم في افعالك مرّة تهلك كل الظالمين لناقة صالح ومرّة تصبر في حق مثل الحسين

حتّى يدور المشركين برؤساء عبادك المقربين بين الناس يحضرونهم فسبحانك سبحانك كلّ حزني منك
 وكلّ رجائي عنك فلك الحمد بما حفظتني من قبائح اعمال الظالمين ومن شدائد اعمال المشركين
 فسبحانك سبحانك لما كنت قائماً بين يديك علي سرير القرب اجترء عليك واقول ولا اخاف من بعدي
 عنك وعدلك لعلي بقربك وفضلك ان كنت صبرت في المكاره فانك يا الهي لكنت اصبرمني قد
 سمعت من النصاري واليهود كلمة الشرك وحملت عنهم فسبحانك تبت اليك وانا اول التائبين استغفرک
 يا الهي من كلّ ما احاط علمك به ويحصى كتابك في حقّي وانا ذا تائب اليك ومعتصم بجبلک ومتوكل
 عليك وحدك لا شريك لك وافوض امري كله بيدك فنعم المولي انت يا الهي ونعم النصير يا مولاي
 وكلّ اخير منك ولك وينزل من عندك ويرفع اليك وحدك لا اله الا انت وانك 167
 لوتعدّني بدوام ذاتك جزاء ذكري بين يديك لكنت مستحقاً فانك محمود لن تظلم باحد ابدأ... اذكر
 قليلاً عن كثير ما يحصى كتابك في حقّي انا الذي ذكرت نفسي بغير حقّ انا الذي ما اذكرک بما
 انت مستحقّ به انا الذي جحدت آياتک بعد ما خلقت لي في كلّ شيء انا الذي غفلت من آياتک بعد ما
 احاطتني الآلاء من كلّ شطر انا الذي اذنبت انا لذي اخطأت انا الذي غفلت انا الذي نسيت انا الذي
 اسرفت انا الذي قصرت انا الذي وقعت في ارض السبحات بغير اذنک انا الذي استغفرت من
 خطاياي ثمّ عدت فيها ولم استحي عنک في ملأ انا الذي عصيتک يا جبار السموات والارض بعد ما
 علمتني سطواتک وشاهدتني نعماتک فيا الهي انک غني عن عذابي وانا فقير الي غفرتک فيا
 الهي حاش الظنّ بي ان اظنّ بمثلک دون غفرتک ورضوانک وعفوک ثمّ سترک وجودک " الخ .
 ودر تفسير کوثر است : " اتي لو اردت من بعد كما بينت الميزان في بين يدي الاشهاد من قبل لا كتب
 في ستة ساعات الف بيت من المناجات فمن اليوم يقدر بذلك " الخ واز مقام ابهي است قوله : " بسم
 الله البهي الابهي قل يا الهي ومحبوبي ومحركي ومجذبي والمنادي في قلبي و 168 ومحبوب سري لك الحمد
 بما جعلتني مقبلاً الي وجهك ومشتعلاً بذکرک ومنادياً باسمک وناطقاً بثنائك ايرب ايرب ان لم تظهر
 الغفلة من اين نصبت اعلام رحمتک ورفعت رايات کرمک وان لم يعلن الخطاء كيف يعلم بانک انت
 الستار الغفار العليم الحكيم نفسي لغفلة غافليک الفداء بما مرّت عن ورائها نسمات رحمة اسمک الرحمن
 ذاتي لذنب مذنبیک الفداء بما عرفت به ارياح فضلک وتوضّأت مسک الطافک كينونتي لعصيان
 عاصيک الفداء لانّ به اشرفت شمس مواهبک من افق عطائك ونزلت امطار جودک علي حقائق
 خلقک ايرب انا الذي اقررت بكلّ العصيان واعترفت بما لا اعترف به اهل الامكان سرعت الي شاطئ
 غفرانک واسكنت في ظلّ خيام مكرمتک اسألک يا مالک القدم والمهيمن علي العالم بان يظهر مني ما
 تطير به الارواح في هواء حبک والنفوس في فضاء انسک ثمّ قدر لي قوّة بسلطانک لاقلب بها الممكنات
 الي مطلع ظهورک ومشرق وحيک ايرب فاجعلني بكلّي فانياً في رضائك وقائماً علي خدمتک لاني

احبّ الحیاة لاطوف حول سرادق امرک وخیام عظمتک ترانی یا الهی منقطعاً الیک وخاضعاً لیدیک
 فافعل بی ما انت اهله وینبغی لجلالک ویلیق لحضرتک " ودر مناجاتی در ایام صیام است: 169 " وائک یا الهی قدّرت المناجات لمن فی حولی وجعلت
 الآیات بینات لنفسی وظهورات لامری ولكن ائی احبّ بان اذکرک من قبل العالمین وبما عندهم من
 ذکرک وثنائک " انخ منّان به معنی کثیر الاحسان از اسماء الله است . در لوح به نصیر
 است : " کلّ را در غفلت از جمال منّان بر بستر نسیان غافل یافته " . مناهج جمع منہج . منہاج . نہج
 طریق وطریقہ واضح . در لوحی است : " ان یا عبدي ان انقطع عن مناهج الغفلة ثم اسلك سبيل فضلي
 والطائي " . منجمد عربي اسم فاعل از انجماد به معنی برسته و فشرده و خشک . در لوحی است
 قوله : " که شاید محمودین از نازد کیه برافروزند و منجمدین از ماء بیان جاری شوند " مراد اشخاص بی
 شوق ایمانی ، بی جریان و عروج فکری و قلبی میباشند . منحة عربي به معنی عطیه و بخشش . منح
 = جمع در خطابی است : " وائی اسأل الله بان یهبأ لی هذه المنحة الکبری " . 170 مندر در
 مقاله سیاح است : " واز محراب و منبر و مسند و مندر و ثروت و زیور و جماعت شام و سحر گذشتند "
 انخ شاید مندر اسم مکان ندره به معنی قطعه طلا در معدن یعنی منبع طلا و زر است و یا به معنی
 عرفی نوعی از تختهای چوبی پیوست به دیوار در اطاق . منسر - منسر عربي نوک تیز و منقار گوشت
 کننده لاشخوران . در لوحی است : " وان تسألک الطيور عن طیر القدس قل ائی ترکتها حین الذی
 کانت تحت محالب الانکار و منسر الاشرار " . منشاد از توابع کوهستانی یزد و مرکزی قدیم در این
 امر که بایان و بهائیان معروف مانند میرزا محمد رضا رضی الروح و حاجی شاه محمد امین البیان
 مذکور ضمن نام رضا و امین و غیرهما داشت و در الواح و آثار بسیار ذکر آنجا است . منصعق عربي به
 معنی صاعقه خورده و بیهوش
 در لوح خطاب به سلمان قوله الاعرّ:
 171 " و اگر ذکر حکمتهای مقنّعة مغطّاة ثمایم البتّه ناس را منصعق بل میت مشاهده خواهی نمود "
 و در لوحی دیگر : " قد اخذ من الفتنة اکثر العباد وهم الیوم منصعقون " وقوله : " بلکه طوریون منصعق
 شدند " . منصورة نام شهری در کشور مصر واقع در 118 کیلومتری شمالی قاهره که در ضمن نام
 مصر ذکر می شود و در لوح به ناصر الدین شاه ذکر فروش رفتن بعضی از بهائیان در آنجا میباشد
 منظر اعلی - منظر در آثار این امر لقب و تجلیل جلوه گاه الهی و ظهور است که در شرح اکبر و مانند آنها
 مذکور میباشد : " وانّ ذلک هو الشرف لمن کان بالمنظر الاکبر " و در کتاب اقدس است : " واولاً
 علی ذکر مقاماته العلیا و منظره الاسنی " وقوله : " قد نزل الناموس الاکبر فی المنظر الانور " وقوله :
 " الا من اوتی البصر من هذا المنظر الکریم " منکر اسم مفعول عربي . در لوح به نصیر در حق

میرزا یحیی ازل است : 172 " فعل منکر خود را به جمال اطهر نسبت داده " الخ . به معنی ناپسند . منمنم اسم مفعول عربی به عبارت " رمز منمنم " در آثار بسیار ذکر است به معنی پیچیده بهم کرده مبهم . منوچهرخان معتمد الدوله در تاریخ ظهورالحق و در اسرار الآثار العمومیه به تفصیل ذکر است . منوط اسم مفعول عربی به معنی معلق . در لوح دنیا است : " اُس اعظم که اداره خلق به آن مربوط و منوط است " . منی (منا) جمع منیه آرزوها . در لوح نصیر : " این است منای عالین " و در خطاب وصیای عهد : " هذا منائی و رجائی " که به صورت مفرد استعمال شد . و نیز در مناجاتی دیگر : " اللهم یا الهی و ربی و منائی " الخ . 173 منی در لوح به ناصرالدین شاه : " لای جرم منیم " برای چه گاهی در ابتلاء و امتحان افتادید . منیر اسم فاعل عربی به معنی روشن کننده . در لوح رئیس است : " واقبلوا الی الله بوجه منیر " و در لوح به نصیر است : " تا آنکه بالاخره جسد منیر مرا در هوا آویختند " و ذکر منیر کاشی ضمن نامهای آقا و اسم و از میر است . منیع - مُنتع در کتاب بیان است : " هرگاه به قدر کلشی از نفوس ممتنعه (یعنی نفوس شریفه با ارزش) راجع به او شوند ثمره کلشی نزد او ظاهر گشته " و در کتاب اقدس است : " لهذا الظهور الممتنع المنیع " یعنی آنکه دسترس حواس و مدارک نیست . و قوله : " قد حکم الله دفن الاموات فی البلور و الاجار الممتنعه " یعنی سنگهای شریف ارزش داره . منیف اسم فاعل عربی به معنی بلند . در کتاب اقدس : 174 " وفتح کل باب منیف " هر در عالی مرتفع گشوده شد . من یوحی قصبه ای از قراء سواحل شط العرب در خوزستان تقریباً در هفت فرسخی جنوبی آبادان و تا خسرو آباد یک فرسخ شامل تقریباً پنج هزار و چهارصد نفر اهالی عرب و عاری از علم و تربیت و تمدن زمان ، که از فوائد نخلستان معاش میکنند و هوا گرم و مرطوب است و مراوده شان به ساحل عراق متواتر میباشد و در آنجا قریب دویست نفر از مرد و زن و بزرگ و کوچک بهائی بودند و همه به خزاعی نام مذکور و موصوف در تاریخ ظهورالحق منتسب و اعرف و اهمشان عبود نام داشت . مهاجرت ضمن نام هجرت ذکر است . مهتاض در لوح به حاج محمد کریم خان است : " یا ایها المهتاض لا تعجل علی الاعتراض ولا تکن کالارقم للضلاض من عجل فی اللهم سقط فی الندم " الخ . ظاهراً مهتاض اسم مفعول از اهتاض به معنی شکسته استخوان بعد از حصول صحت میباشد و پس از عافیت که به عدم احتیاط و حفظ صحت باز بشکند یا بیمار شود چه او پس از ایمان به شیخ احساسی و سید رشتی باز به شکستگی و بیماری دچار 175 گردید . و در ضمن رقم و لمم و لضلاض و فؤاد هم ذکر است . مهّد - مهّاد مهّد عربی گهواره و جای آرام و خواب کود کان و هر جایگاه هموار بر قرار و درست کرده . و مهّد علیا لقب مادر ناصرالدین شاه بود . و جمال ابهی حرم دوم خود به نام فاطمه را مهّد علیا میخواندند و او خود نامه هایش را که به خطش موجود است " فاطمه مهّد علیا " امضاء میکرد . مهّاد

عربی بستر ، در لوح به ناصر الدین شاه است : كنت كاحدٍ من العباد وراقداً علي المهاد " مهدي اسم مفعول عربي از هدایة و نزد امامیه لقب و شهرت امام دوازدهم موعود منتظر گردید و در کتاب بیان باب 17 از واحد هشتم چنین مسطور است : " كل مؤمنين به رسول الله منتظرند ظهور مهدي موعود را زیرا که این حدیث از رسول الله هست وعامه و خاصه برآن معتقدند " انخ واز مهدي نامان شهرمذکور در آثار:

ملا مهدي خوئی که از خطابه‌های مقام نقطه به او است: " بسم الله الرحمن الرحيم فيا ايها المؤمن الثابت قد قرأت كتابك واحمد الله ربك " انخ 176 و مهدي نامان دیگر در ذیل نام هادی ذکرند . مهر ، مهور ، تمهیر مهر به ضم میم فارسی به معنی نگین و خاتم که برای نهادن نام و نشان و تاریخ کتابت در نوشته‌ها است و در عرف عربی نیز مهر به همین معنی استعمال کنند و در عرف متداول فارسی هم از این واژه فارسی اشتقاق به نوع لغات عربی کرده نوشته را مهور گویند و طبق همین در سورة القمیص است : " قل انه لكتاب الله وانه لصحيفة المختومة الممهورة التي كانت تحت كائز القدرة في حبات العصمة بالحق محفوظا " و در مقله سیاح است قوله : " یمین را به تمهیر قرآن مجید تأکید نمود " مهر به فتح میم عربی به معنی کابین . در لوحی است : " نزل لك هذا اللوح الذي من افقه لاحت شمس الطاف ربك العزيز الحميد اعرف قدرها وَاغْلِ مَهْرَهَا (کابینش را گران گیر و به هر کسب آشکار مکن) و آنها خیر لک ان كنت من العارفين " مہار عربی و فارسی چوب و غیره که به بینی شتر کنند و به هرجا خواهند کشند . در خطابی در صورت زیارت آقا زمان شهید ابرقو است : " وعذبوك بالمهار " 177 مہمین مہمین اسم فاعل عربی به معنی نگهبان و فرمانده فرمانروای مسلط .

در لوحی است : " بسم المهيمن علي ما كان كتاب نزلت آياته لمن شاء انه فصل من ام الكتاب من لدي العزيز الوهاب وفيه يلقي الروح في كل الاحيان انه لا اله الا هو والذي ينطق انه لمطلع كتب الله المهيمن المختار " و قوله : " يا الهي اسألک باسمک الذي جعلته مهيماً علي كل الاسماء بان تقدر لي ما ينفعني في الدنيا والآخرة وتقيمني علي خدمتك بين البرية لا اله الا انت المعطي الباذل العزيز الرحيم ثم اغفر ما عملته في ايامك وكفر عني سيئاتي بفضلک و جودک انک علي ذلك لمقتدر قدير " . مواء عربی مومو گریه . در لوحی به سید مهدي دهجی از ادرنه است : " ثم اعلم بان ارتفعت مواء السنانير ثم نباح الكلاب وعن ورائها عواء الذئاب ثم قباع الخنازير ان انت من السامعين " پس بدان که مومو گریه‌ها و آنگاه زوزه سگان و از پی آنها فریاد گرگان و خوکان برخاست و مراد اعراض و تعرض میرزا یحیی ازل و اعوان او است . 178 مودی دکتر سوزان مودی از بهائیان ایالات امریکا نامش در آثار غصن اعظم عبدالبهاء مذکور و به لقب امة الاعلی خوانده شد . در سال 1910 میلادی با دکتر کلارک سابق الذکر به طهران آمده سالها به طبابت و نیز خدمت امر بهائی اشتغال داشت تا درگذشت .

مورچه خوار نام آبادي معروف واقع در چهار فرسخي اصفهان که شرح واقعات ايام باب اعظم در آنجا در ظهور الحق ثبت گردید و در مقالهء سیاح چنین است: " چون به مورچه خوار رسیدند " انخ . مورطس در لوح حکما است: " انا نذکر لک نبأ مورطس انه کان من الحکماء وصنع آلة تسمع علي ستین ملاً " انخ در کتاب اخبار العلماء قفطي است که مورطس هم خوانند " حکیم یونانی له ریاضة وتحیل وله تصانیف فن ذلک کتاب فی الآلة المصوّة المسماة بالا رغن البوقی والزمری یسمع علي ستین میلاً" . 179 موسی شرح وتفصیل این نام و پییر شهیر اسرائیلی در اسرار الآثار العمومیة است و نیز امام موسی بن جعفر که در مناجاتی و توقیعی است قوله: " وانه قد سأل یا الهی فی کلمة حجّتک فی زیارة موسی بن جعفر علیهما السلام وهي یا من بدالله فی شأنه " انخ . موسی آئین و ملت منسوب به موسی پییر مذکور و یا فرقه ای از سادات و اخلاف موسی بن جعفر مسطور میباشد . و از موسی نامان شهیر مذکور در آثار این امر: حاجی میرزا موسی قی بود که در تاریخ مفصلاً بیان گردید و در لوحی به پسرش سید ابوطالب چنین مسطور است: " ثمّ اعلم بانّ ایک قدوفی بعهدہ وما نقض میثاق الله واتبع هذا الجمال الذی ما عرفه احد من الخلق " الی آخرها . و دیگر: میرزا موسی کلیم برادر ابوبنی جمال ابهی که در ذیل نام کلیم و غیره ثبت و در الواح بسیار مذکور است منها قوله: " هذا کتاب من لدنا الی الذی آمن بالله واقبل الی وجهه ثمّ اعلم بانّ حضر بین یدینا کتابک الذی ارسلته الی الکلیم " انخ و در لوح به نصیر است: " مع آنکه اول این امر از جمیع مستور بوده واحدی مطلع نه جز دو نفس واحد منهما 180 الذی سمی باحمد استشهد فی سبیل ربّه ورجع الی مقرّ القصوی والآخر الذی سمی بالکلیم کان موجوداً حینئذ بین یدینا " انخ مراد آنکه آغاز کار و امر میرزا یحیی ازل را جز دونفر که ملاً عبدالکریم قزوینی و آقا میرزا موسی کلیم باشند احدی خبر نداشت . و پسرش میرزا مجد الدین که بالاخره شوهر صمدی خانم بنت ابهی و خواهر غصن اکبر شد و دختران آورد و بعد از صعود ابهی نسبت به غصن اعظم عبدالبهاء سالها مخالفت کرده دست قوی میرزا محمد علی قرار داشت و تقریباً در سال 1314 او را مرکز عهد ابهی در عکا طرد کردند . موطی عربی گامگاه در صلوة یومیة است: " اسألک بموطی قدمیک فی هذا البیداء " خطاب به جمال ابهی و در خصوص فلسطین و عکا است . موبک دستة سوارگان یا پیادگان و در عرف ادب فارسی گفته میشود: " در موبک سلطانی " یعنی در گروه همراهم شاه بود . در مقالهء سیاح است: 181 " و موبک پادشاهی در سفر و حائل و مانعی در نظر نه رأی صواب چنان است که در مدّت غیبت موبک سلطانی از مقرّ سریر شهرباری این شخص را در قلعه ما کو مقرّ داد " . موی عربی به معنی آقا و مالک و به معنی منعم و به معنی آزاد کننده و به معنی صاحب و به معنی محبّ و به معنی مهماندار و به معنی قریب . در لوح رئیس است: " طوی لکم بما هاجرتم من دیارکم و طفتم البلاد حباً لله مولاکم العزیز القدیم " و در لوح به

نصیر: " بلغ امر مولاک الی من هناک " و نام مولی الوری در آثار حضرت بهاء الله غالباً برخدا اطلاق گردید . قوله : " یا مولی الوری فی ناسوت الانشاء انزل علیهم من سماء فضلک امطار رحمتک " ائح وبه اصطلاح ثابتین شهرت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت و در اسرار الآثار العمومیة تفصیلی ذکر است . موهوم در کتاب اقدس است : " لیس هذا امرٌ تلعبون به باوهامکم و لیس هذا امرٌ یدخل فیہ کلّ جبان موهوم " ممکن است کلمه موهوم مفعول به معنی فاعل و متوهم یعنی اهل وهم و خاطرات بی اساس باشد و استعارات وهم در جمل دیگر مانند قوله : 182 " ان ربک غنی عنک وعن الذین اتبعوک بوهم مبین " و قوله : " هذا امر اضرب منه ما عندکم من الاوهام والتماثل " و قوله : " کسروا سلاسل الاوهام " و در لوح به عبدالوهاب : " قد طوي بساط الاوهام واتي الرحمن بامر عظیم " توان قرائن بر این معنی باشند و یا اینکه به معنی " موهوم فیہ " باشد یعنی آنکه کسانی به او رفتند در عین حال که بعقب دیگری می‌گشتند و آنکه دراو غلط و سهو کردند . میان دو آب مرکز می معروف امر بهائی در آذربایجان که در ذیل نام امین ذکر می‌گردد از آن است . خطاب به بهائیان آنجا الواح و آثار بسیاری می‌باشد از آن جمله از حضرت عبدالبهاء قوله : " میان دو آب هو الله ای بندگان الهی قریب به غروب است و من از کثرت کار خسته و بیراحت و گرفتار با وجود این به ذکر شما مشغولم و به یاد شما مانند دریا پر موج و بیقرار " ائح میثاق عربی عهد و پیمان و در عرف اهل بها در دوره غصن اعظم عبدالبهاء ذکر میثاق بسیار و مرکز میثاق لقب و شهرت ایشان گردید و مخالفین را ناقضین میثاق و موافقین را ثابتین در میثاق لقب گشت و در آن ایام میثاق الله و میثاقی و میثاقیه و شرکت میثاق مامثالها همی نام 183 و لقب گردید . و در وصیای مرکز میثاق عبدالبهاء است : " حمداً لمن صان هیکل امره بدرع الميثاق " . میرآلی - بین باشی در لوح رئیس دو لقب و منصب نظامی ترکی عثمانی معروف که در ذیل نام امر ثبت می‌باشد . میقات عربی وقت مقرر در لوح به اشرف است : " ثم اعلم بانّ تمّ میقات و قوفک لدي العرش " میلان قریه معروف در آذربایجان از آغاز طلوع این امر به عنوان مرکز بابی شهرت یافت و در تاریخ و آثار مذکور گشت . در لوحی است : " م ی ل ا ن قد نزل من جهة العرش للذي سمی بابراهيم ليكون متذكراً بذكر الله الحكيم هو البديع في الافق الابهي فسبحان الذي نزل الآيات لقوم يعرفون " ائح 184 ن نون حرفی از کلمه و امر کن تکوینی در ادبیات عرفانی بسیار استعمال شد و در صورت صلوة یومیة است : " الذي به اقترن الکاف برکنه النون " و در آثار و الواح این امر " ن " و " ن ج " رمز از نجف آباد و " ن ر " رمز از نراق و " ن ی " رمز از قصبه نیریز فارس می‌باشد . در لوحی است : " ای اهل ن و یا طوبی لکم و نعیماً لکم چه که از اول امر فائز شدید به آنچه که من علی الارض از آن غافل " ائح و مشاهیر مؤمنین آنجا مانند حاجی محمد تقی ایوب و ملا محمد شفیع و نیز احمد علی و آقا بابا کر بلائی حسین و فضل الله و غیرهم

وشهداء بسیار مذکور در تاریخ و آثارند و آقا حبیب الله معماری از شهداء اخیر آنجا است و در ضمن لوحی است: " سبحان الله حضرت نون در کمال عداوت و بغضاء و نون دیگر معاون و یاور او " ایلخ که مراد از ناصرالدین شاه و نایب السلطنه کامران میرزا میباشد . ناپلئون به این نام سه تن در فرانسه منسوب به خاندان بوناپارت حکمرانی کردند 185 نخست مؤسس این خاندان بوناپارت ناپلئون کبیر متولد سال 1769 و پس از محاربات و فتوحات و بالاخره توقیف شدنش در جزیره کوچک سنت هلن و اقامت پنج سال در آنجا به تاریخ 1831 در گذشت و در حق او در رساله مدنیه است : " ناپلیون اول از ظفر بر ملوک اروپا الا تخریب ممالک معموره و تدمیر نفوس عامه و استیلاء تزلزل واضطراب شدید در قطعه اروپ و اسیری نفس خود در انجام ایام فوئیدی نیافت " دوم ناپلئون فرانسوا ژوزف پسر ناپلئون اول متولد به سال 1811 که در سال 1832 به علت سل ریوی در گذشت . سوم ناپلئون شارل لویی برادرزاده ناپلئون کبیر متولد به سال 1818 و بالاخره دوم امپراتور ناپلئون شد و از سال 1852 تا 1870 امپراتور معظم و متنفذ در اروپا بود و در سال مذکور میلادی که مطابق 1286 هج. ق. بود در محاربه با آلمان شکست خورده تسلیم شد و به انگلستان رفت و به سال 1873 در آنجا در گذشت و خطاب در کتاب اقدس قوله : " یا شواطئ نهر الرین قد رأیناک مغطاة بالدماء بما سل علیک سیوف الجزاء و لک مرّة اخری و نسمع حنین البرلین ولو أنّها الیوم علی عزّ مبین " اشاره به همان محاربه سال 1870 و مراد از جزاء جزاء ناپلئون است که به لوح صادر در ایام سجن اعظم اعتنا نمود چنانچه 186 در لوح دیگر خطاب به وی صریح بیان است قوله : " بما فعلت تختلف الامور فی مملکتک و یخرج الملک من کفک جزاء عملک اذا تجد نفسک فی خسران مبین " الی آخره . و عبارت : و لک مرّة اخری " با لام مفید انتفاع در لک و ذکر " و نسمع حنین البرلین " اشاره به آن است که این محاربه به عکس واقع میشود و بالاخره به نفع فرانسه و ضرر آلمان تمام میشود و در یکی از آثار با امضاء خادم چنین مسطور است : " در ایام توقف در در ارض سرّ الواح منیعه مخصوص بعضی از ملوک لاتمام حجة الله نازل شد از جمله به ملک پاریس که در آن ایام رأس ملوک بود لوحی نازل و سبب آنکه روزی تلقاء عرش فرمودند بعد از دعوی روس و عثمانی ملک پاریس به اعانت عثمانی برخاست و بعد از نزاع و قتال و جدال و غارت جمعی از ملوک به میان آمدند و حکم مصالحه محقق شد بعد ملک روس از ملک پاریس سؤال نمود که من و تو هر دو اهل یک ملت بودیم سبب چه شد که به اهانت اهل مذهب خود و اعانت غیر مذهب قیام نمودی جواب نوشت که سببی نداشت مگر آنکه نفوسی از رعیت عثمانی را بعتت برایشان هجوم نمودند و جمیع را غرق نمودند ندای آن مظلومان مرا از خواب بیدار نمود و به اعانت برخاستم بعد از اتمام 187 فقره فرمودند حال ما لوحی به او میفرستیم او را امتحان مینمائیم اگر به اعانت مظلومین اهل بیان برخاست تصدیق مینمائیم او را در آنچه گفته والا

يظهر كذبه في ما ادّعي لذا لوحى به او نازل وارسال شد ابدأ خبري از او نرسيد مع آنکه وزيري از وزراء او که سرّاً اظهار حبّ مينمود به ساحت اقدس معروض داشت که مخصوصاً لوح را به ملک رساندم وتفصيل را لساناً معروض داشتم معذک جواب نرسيدد اين بود که بعد از عدم وصول جواب آن لوح اين لوح ثاني نازل وبه خطّ فرنساوي شخصي نوشته وارسال داشت " انخ ودرديگري از آثار است : " امپراطور فرانسه شخصي بود در مقام قول اعظم از جبال ودر مقام عمل اقلّ از خردل در ايامي که ارض سرّ مقام عرش واقع از سماء مشيت الهي لوح امنع اقدس مخصوص او نازل ودر آن لوح جمال قدم ملاحظه شأن سلطنت را فرمودند بعد از ارسال موقّق بر عرض جواب نشد وبعد لوح ديگر از سماء مشيت نازل ودر آن ميفرمايند قوله تعالي : " انا بلوناك وجدناك في معزل من الكلمة يعني امتحان نمودم تورا يافتم خارج از کلمه از جمله سخن او اين بود اگر مظلومي در عالم يافت شود و دادخواهي نمايد به امدادش ميرسيم 188 و او را از ظلم نجات ميدهيم معذک جواب لوح الهي را نفرستاد وبه دادخواهي برنخواست بعد از اين فقره فرمودند مثل او مثل مدفع بلا رصاص است صدائش عظيم ولكن بي حاصل " انخ و همچنين در سورة الهيکل خطاب به او است : " ان يا ملك انا سمعنا منك كلمةً بها اذ سألک ملک الروس عما قضي من حکم الغزاء ان ربک هو العليم الخبير قلت كنت راقداً في المهاد ايقظني نداء العباد الذين ظلموا الي ان غرقوا في البحر الاسود كذلك سمعنا وربک علي ما اقول شهيد نشهد انک ما ايقظک النداء بل الهوي لانا بلوناك وجدناك في معزل ان اعرف لحن القول وکن من المتفرسين لو كنت صاحب الكلمة ما نبذت کتاب الله وراء ظهرک اذ ارسل اليک من لدن عزيز حکيم انا بلوناك به ما وجدناک علي ما ادّعت قم وتدارک ما فات عنک سوف تفني الدنيا وما عندک ويقي الملک لله ربک وربّ آبائک الاولين لا ينبغي لک ان تقتصر الامور علي ما تهوي به هواک اتق زفات المظلوم ان احفظه من سهام الظالمين بما فعلت تختلف الامور في مملکتک وتخرج الملک من کفک جزاء عملک اذا تجددت نفسك في خسران مبین وتأخذ 189 الزلازل کل القبائل في هناك الا بان تقوم علي نصره هذا الامر وتتبع الروح في هذا السبيل المستقيم اعزک عزک لعمرى لا يدوم وسوف يزول الا بان تمسک بهذا الجبل المتين قد نري الذلة تسعي ورائک وانت من الراقيين ينبغي لک اذا سمعت النداء من شطر الكبرياء تدع ما عندک وتقول لبيک يا اله من في السموات والارضين " . نادي عربي جاي اجتماع . در لوح به طبيب است : " سمعنا ندائک وما تکلمت به في نادي القوم " ودر خطاب طلب مغفرت براي حاجي ميرزا عبدالله صحيح فروش : " ويحدث بالاخبار في نادي نار در اسرار الآثار العمومية زير نام آتش تفصيلي است . ودر لوح به رئيس : " تالله هذا يوم فيه تنطق النار في کل الاشياء قد اتي محبوب العالمين واذکر اذ او قد التمرود نار الشّرک ليظني بذلك نور الله بين ما سواه تالله انتم

اصحاب النیران" الخ ناصرالدین شاه پادشاهی که در ایام او همهء شهادت و سختیهای در این امر وقوع ۱۹۰ یافت و شرح احوال در تاریخ ظهور الحق و اسرار الآثار العمومیه مسطور است در ایام ولیعهدیش با نهضت بایه مقاومت نمود و در مجلس مشهور علمای تبریز با مقام نقطه ملاقات و مکالمه نمود و در رسالهء مقالهء سیاح در آن خصوص چنین درج است: " در آن وقت حکمران آذربایجان ولیعهد گردون مهد بودند در حق باب حکمی نفرمودند و تعرضی نخواستند. علما مصلحت را چنین دانستند که لا اقل تعزیر شدید یابد " الخ و در حق اوضاع دربارش در اوائل سلطنتش نسبت به این امر در آن رساله چنین مذکور میباشد: " سریر سلطنت به وجود شهریار تازه زینت یافت میرزا تقیخان امیر نظام وزیر اعظم و اتابک معظم شد زمام امور جمهور را در قبضه اقتدار و استقلال گرفت و سمندهمت را در میدان خود سری و استبداد بتاخت اعلی حضرت شهریار در سنّ عنفوان شباب بودند وزیر به اوهامات غریبه افتاد و در امور طبل استقلالیت بکوفت بدون استیذان از حضور همایون به عزم جزم خویش بی مشورت وزرای دور اندیش امر به تعرض بایان کرد فرمان ثانی برای برادر خویش میرزا حسن خوان صادر فرمود " الخ تا آنکه به قول رسالهء مذکور " خطای عظمی و جسارت و ذنب جسیمی از شخص بانی سر زد که صفحه ۱۹۱ تاریخ این طایفه را سیاه و در جهان مدنیت بدنام نمود صادق نامی جوان که از تفصیل وقایع و استقلالیت امیر نظام و مطلق العنانی و استبداد او خبر نداشت که این قضیه قطعاً بدون اطلاع دربار شاهی صدور یافته به مجرد دیوانگی از تبریز برخاسته یکسر به طهران آمد جسارتی از او سر زد که این طایفه بدنام شد در بدایت تحقیق و فحص در میان نبود لکن بعد محض عدالت قراره فحص و تدقیق و تحقیق گردید " الی آخرها . ولی در عین حال ذکر سوء ناصرالدین شاه زیاد گشت و هم در بسیاری از الواح و آثار و تاریخ مسطور گردید چنانکه در لوح رئیس است: " قل ان الظالم قتل محبوب العالمین لیطفی بذلک نور الله بین ما سواه و یمنع الناس عن سلسبیل الحیوان فی ایام ربّه العزیز الکریم " و این مناجات و دعای ابهی را محض دفع شرّ او میخواندند: " اربّ اسألک بدم الذی سفک فی سبیلک و بقلب الذی حرق فی محبتک و بالعظم الذی ذاب فی عشقک و شوقک و بجسد الذی انهدم فی ودک و بجسم الذی اوقد فی حبک بان تکفّ شرّ هذا الصبی عن رأس بریتک ثمّ اخذه یا قادراً بقدرتک ثمّ اهلک یا حاکماً بحکومتک ثمّ اعدمه 192 یا مقتدرأ باقتدارک لتستریح بذلک افئدة المقربین من عبادک و تطمئنّ قلوب المخلصین من بریتک و انک انت مقتدر علی ما تشاء و انک انت المهیمن القیوم " . و در بارهء آخرین احوال وی نسبت به این طایفه در لوحی به میرزا ابوالفضل گلپایگانی صادر در حدود تاریخ 1308 هج. ق. یعنی سالی قبل از صعود ابهی ثبت در ضمن نام علم است قوله: " مدّتی است که در ایران حضرت سلطان ایده الله تبارک و تعالی این مظلومیهای عالم را از شرّ آن

نفوس (ارباب عمام) حفظ نموده و مینماید معذک آرام نگرفته اند هر دم شورشی برپا و غوغائی ظاهر امید است که یکی از ملوک لوجه الله بر نصرت این حزب مظلوم قیام نماید و به ذکر ابدی و ثناء سرمدی فائز شود قد کتب الله علی هذا الحزب نصرة من نصرهم و خدمته والوفاء بعهده باید این حزب در جمیع احوال بر خدمت ناصر قیام نمایند و لازال به حبل وفا متمسک باشند طوبی لمن سمع وویل للتارکین " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی صادر در همان تاریخ است: " در کتاب اقدس نازل یا ارض الطاء لا تحزنی من شیئی قد جعلک الله مطلع فرح العالمین لو یشاء یبارک سریرک بالذی یحکم بالعدل ویجمع اغنام الله الّتی تفرقت من الذّئاب 193 این آیات از قبل نازل و لکن در این حین آیه ای نازل الهی الهی یدعوک البهء ان تؤید السلطان علی العدل والانصاف ولو ترید بارک به سریر الامر والحکم " الخ معلوم است که آیه مذکوره کتاب اقدس و مناجات و دعای مسطور و نظائر آنها دلالت بر ازاله ناصرالدین شاه و تثبیت پادشاه عادل دارد ولی در این الواح ایام اخیره منوط به اراده غیبیه و مشروط به بروز عدل و انصاف از او دعا فرمودند و در رساله مقاله سیاح صادر در همان تاریخ است: " لکن حال مدّتی است که عدالت پادشاهی رادع و مانع است و کسی جسارت چنین تعدّیات عظیمه نتواند " . ناطق

تخلص شعری میرزا محمدنطق بهائی که در بعضی آثار عبدالبهء مذکور است ناظر اسم فاعل عربی از مصدر نظر و در عرف فارسی ناظر خرج را گویند و به این معنی ناظر لقبانی در جامعه بهائی معروف شدند و در آثار شهرت میرزا ابو القاسم اصفهانی است قوله ج ع: " ان یا عبدالناظر " الخ به سال ۱۲۹۰ هج. ق. در آذربایجان سفر و تبلیغ کرد و از حدود سال ۱۳۰۴ به هند سفر نمود . 194 ناعق نعاق , نعیق مصدر عربی قاق قاق کردن کلاغ و جغد ناعق فاعل آن صدا. نعیق- نعاق در لوح رئیس است: " لا تلتفت الی نعاق من نعق والذی ینعق فاکف بریک الغفور الکریم " و در لوح به نصیر: " عنقریب است که نعیق اکبر در مابین خلق مرتفع شود " و در کتاب اقدس است: " سوف یرتفع النعاق من اکثر البلدان " و مراد از آن برخاستن مدعیان باطل در این امر است که مردم را به خود دعوت کنند و در تاریخ و آثار این امر تفصیل آن احوال و اوضاع میرزا یحیی ازل و حاجی میرزا احمد کرمانی مسطور و نیز اعمال میرزا آقا جان کاشانی خادم الله مشهور است و در این کتاب ضمن نامه‌های آقا و خادم و عبد و غیره ذکر می‌باشد و مختصر آنکه شهرت و مقام ارجمند روحانی و نوشته‌های پرآب و تابش تا آخر ایام ابهی برقرار بود و در داخل قصر بهجی میزیست و شرح آن احوال مفصلاً در تاریخ ظهور الحق نگاشته شد و مرکز عهد ابهی وی را تقریباً دو ماهی پس از واقعه صعود ابهی در بیت مسکونه خود استقرار دادند که از مخالفین معاندین خطری به او متوجه نگردد و از او سند گرفتند که همه 195 آثار به خط او از مقام ابهی بود و او قصد ساختن محفظه ای کرد که اشیاء مخصوصه متبرکه از قبیل تاج و شانه و غیره‌ها را در آن استقرار دهد و از هند

چوب آنوس طلبید و مصاریف این کار را پیوسته میگرفت و مخالفین کم کم ذهاب و ایاب کرده با او همی اظهار مهربانی نمودند و قریب سه سال براین نهج گذشت و آنگاه اجازت خواست که پذیرائی اجتماعی کند و در بهجی چادر ابهی به پا نمود و بهائیان را گردآورد و اجازت گرفته به نطق پرداخت و از اینجا شروع سخن نمود که جمال ابهی را در عالم رؤیا دید و شکایت فرمودند که غصن اعظم امرش را از میان برد و مجتبعین از استماع این سخنان بی طاقت شدند و میرزا محمود کاشی از جا برخاسته دهنش را با دست گرفته بفشرد و دیگران ضری وارد آوردند تا به مرکز عهد کشیدند فرمودند آزار نکنید و جیب و بغلش را بکاوید و قریب یک من نوشته ها گرفتند و انگشتر و جواهر و غیره را به او دادند و او به روضه ابهی گریخته بست نشست همانجا منزل خود قرار داد و قریب سه یا چهار سال ماند و در آن طول مدت حسب دستور غصن اعظم ثابتین به عهد و میثاق داخل روضه نمیشدند بلکه در خارج زیارت میکردند تا آنکه او در گذشت و در عکا مدفون گشت و غصن اعظم میفرمودند من از او در گذشتم و راضی هستم. و ذکر خادم درالواح و آثار کثیره ابهی شد از آن جمله قوله: 196 "ان یا خادمی ان استمع ندائی من شطر سجنی باننی انا المظلوم الفرید" ناقص عربی به معنی درهم شکننده عهد و پیمان در خطاب و صیایب عهد است: "من هجوم عصبه ناقصه" و در نام نقض ذکر است. ناقور عربی نای و بوغ و شیپور. در سورة العلم است: "وینادی الناقور علی وصفی". ناقوس عربی زنگ کلیسا. نواقیس = جمع. درالواح این امر ذکر مکرر شد. در لوح هیکل خطاب به ناپلئون است: "یا ملک باریس نبئی القسیس ان لا یدق النواقیس تالله الحق قد ظهر الناقوس الانغم علی هیکل الاسم الاعظم" ایضاً قوله: "قل قد ظهر الناقوس الاعظم و تدقه ید المشیه فی جنه الاحدیة استمعوا یا قوم ولا تکنوا من الغافلین" و از مقام ولی امر الله در جواب از اسئله چنین مسطور است قوله: 197 "راجع به لوح مبارک ناقوس و شرح نزول آن فرمودند بنویس این لوح در اسلامبول نازل شده بر حسب خواهش و تمنای آقا محمد علی اصفهانی به واسطه حضرت عبدالبهاء و این لوح شب پنجم جمادی الاولی لیل مبعث حضرت اعلی به خط مبارک جمال قدم مرقوم و مسطور گردید. تلاوت این لوح در همان لیله مبارک که محبوب و مقبول "ناکث" در نکث درج است. نامق پاشا محمد نامق پاشا از سران نظامی و حکمرانان دوره سلطان عبدالمجید و عبدالعزیز عثمانی که شرح احوالش و نیز ارتباطاتش با این امر در اسرار آثار العمومیه و در ظهور الحق ثبت است. ناموس اکبر بزرگترین شریعت و کتاب آسمانی. در کتاب اقدس است:

"قد نزل الناموس الاکبر" ناهور عربی ابر. در لوحی است: "و کذلک اظهارنا نیهور الامر من هذا الناهور الذی ارتفع فی هذا الهواء ثم اخضر منه 198 دیجور القدس فی هذا البلد الامین"

نیهور وناهور هردو صیغۀ مبالغه از نهر به معنی جریان وسیلان مانند عبوق وناقور وجاموس است
 ودیجور خاک سیه فام ، یعنی چنین آشکار ساختیم نهر سیال امر را از این بیان شدید جریان که برهوا
 برآمد وزمین تیرهٔ قدس دراین بلد امین به آن سبز وخرم گشت . نبأ عظیم خبر بزرگ درمستقبل .
 درقرآن است : " عمّ يتسائلون عن النبأ العظيم " درلوح به عبدالوهاب : " انه هوالنبأ العظيم الذي
 انزل ذكره الرحمن في الفرقان "
 ودر لوح صورت زیارت سیدالشهداء قوله : " وهذا يوم فيه ظهر النبأ العظيم الذي بشر به الله والنبيون
 والمرسلون "

ودر لوحی است قوله : " نبأ عظیم میفرماید " الخ . نباح- نباح مصدر عربی به معنی عوعو
 وهفهب جانوران وسگان . درلوح معروف قد احترق المخلصون است : " قد ارتفع نباح الكلاب من
 كل الجهات اين غضنفرغياض سطوتك يا قهار العالمين " ودرلوح رئیس است : 199 " قل بنباح
 الكلاب لن تمنع الوراق عن نعماتها " الخ نباض عربی ؟ در کتاب اقدس است : " ينبغي
 نباضاً " ودر لوح حکما است : " كن نباضاً كالشريان في جسد الامكان " ودر لوحی دیگر : " كن عرقاً
 نابضاً في جسد العالم وريحاً سائراً علي الامم " نبیل صفت عربی به معنی نجیب و ذکی و عظیم و با
 منقبت . واز دورهٔ بیان نام محمد به تطبیق ابجدی حروف نبیل گفته میشد چنانچه درالواح و آثار
 نام مقام نقطه " علي قبل نبیل " یعنی علي پیش از محمد که علیمحمد است ذکر گردید في المثل قوله
 ج ع : " وانّ علیاً قبل نبیل مظهر كل الاسماء ومطلع كل الصفات وكل خلقوا بارادته وكل بامرہ
 يعملون " واز نبیل نامان مشهور در آثار ملا محمد زرندي است که محض تمیز وتفکیک از نبیل
 شهرت آن دیگر نبیل اعظم یاد گردید ودر تاریخ ظهورالحقّ به تفصیل بیان احوالش ثبت میباشد
 و بسیار وقت نامش به مقابل مطالعه کنندگان آثار میآید واز آن جمله سورة الدم در ادرنه خطاب به
 او است قوله : 200 " هوالباقى باسمي الابهي ان يا محمد اسمع نداء ربك ... قل ان هذا العلي بالحق
 قد ظهر مرّة اخري في جمال الاطهر الاظهر الابهي " الخ ونیز سورة الحجّ وغيرهما است قوله : " قد
 حضر تلقاء الوجه كتابك وهذه صورته آنکه از حرق الحشامقسوم گشته کیست من ان استمع ما يتكلم
 لسان القدم وكن من الشاكرين ان الذي هديناه الي شاطئ الايمن انت وكتبنا في جبينه من قلم القدم
 هذا مؤمن انت وآويناہ في السجن واحداً وثمانين يوماً انت (حبس اسکندريه) ولكن
 جناب قبل علي (آقا محمد علي اهل قائین) به شاطئ بحر اعظم وارد شدند واز ظلم ظالمان محروم گشتند
 " الي آخرها وقوله : " عليك سلام الله ورحمته قد رأينا كتابك اي نبیل بارها امر نمودیم وبارهم
 میگوئیم در بریۀ شام ذکر مالک انام جائز نبوده ونیست چه که اهل آن به غایت از شاطئ قرب بعیدند
 واز رحیق عنایت محروم ارض آن به غایت مبروک است وخلق آن به غایت منحوس " وقوله : " نبیلی

اکثر از خلق از حقّ سمّ طلب نموده و مینمایند و به خیال خود شهد خواسته اند. حنظل هواهای نفسانیه را بر عسل ارادهٔ رحمانیه اختیار نموده اند. فوربّی الرحمن هذا هو 201 الخسران رضیع اگر از بالغ سمّ طلب نماید آیا اعطای آن جائز لا و نفسی وله یصیح ویبکی امر این ارض مستور و مسموم اعداء مکتوم لواحق الحجاب لتموت ای نبیل این عبد در سجن اعظم معذک ومع نهي اکبر دیگر به چه وجه توجه به این شهر را جائز دانسته اند. جمعی در حول ازهر قبیلی چارهٔ اوهام که میتوان نمود اصل رضای حق بود که اکثری از آن خارج یا لیت نجد فرصة لیخرج من قلبی آه لعمری لو ترانی بعینی لتری کلّ عضو من اعضائی فی فم ثعبان آه آه عمّاستروا ولا ینبغی اظهارها سوف یکشف غطاؤها هفتاد نفس در سجن با جمال قدم علی زعمهم مسجون لعمری انا المسجون وجمالی انا المسجون و حیاتی انا المسجون به مقاصد کدام یک عمل شود من لا یحصی از که حمل گردد جز بی کلامی نداریم جز نعم جوابی نه فکر من القرون الخالیة والاعصار الماضیة ما ابتلی احد کما ابتلیت بلی وقتی ظهورات احدیه مابین جمع بودند که قدرت ظاهره بود واحدی بر تجاوز از ما حکم به الله قادر نه ایکاش سبب نوحه و ندبه نقطه اولی را در این ظهور ادراک مینمودند لو تتفکر لتعرف علی قدرک لا علی ما عند ربک العلیم ای محمد بشنوچه میگویم الواح منزلهٔ عراق را قرائت کن مع ما نزلنا فی اول ورودنا هنا لتعرف وتطلع بما ورد علی 202 محبوب الله العلی العظیم مبشر جمال قدم میفرماید نزد او دو کلمه بیش نیست بلی ولا حال بلی مانده ان اعرف لحن القول وکن من الصّالحین ثمّ اللّوح وما ظهر ما کنا فیہ مکتوبت تلقاء عرش فائز آنچه در فقرهٔ علی مذکور مفهوم و معلوم این بسی واضح است که عنایت حق نسبت به او اگر جائز بود البتّه خود اظهار مینمودیم و میطلبیدیم ابوالقاسم خان مدتها است که در بریهٔ حیرت سائل نسأل الله بان یعرفه ما اراد انه هو الحکیم الخبیر نبیلی نبیلی لعمری انت معی کم من قریب هو الغریب و کم من غریب انه هو القریب طوبی لغریب قریب هذا الا کسیر الاحمر خذه امانة منی عندک والبهاء علی نفسی نظر به توسط آن جناب آمدن علی به حیفا جائز و لکن بعد از انقضاء ایام معدودات رجوع بشبهاء الی حدباء اصلح واحسن واقرب بالتقوی اما امورات ظاهرهٔ آن اسمین هاء و میم من کثرة الحوالة کاد ان یهربا من العکة الی المکة والسّلام علی خیر البریة " و قوله : " ان اشکر الله بما وفقک علی الطّواف حول البیت الاعظم وفزت بالحجّ الاکبر ان احمد وکن من الحامدین تبلیغ در این دیار ابداً جائز نه چه که بسیار مفتریات نفس خناس مشرک 203 بین ناس ذکر نموده حتی گفته به اطراف مخصوص بهر تبلیغ فرستاده اند و حال آنکه ابداً این خیال نبوده و نفوسی موجود نه که به اطراف آدم ارسال شود هر یوم عصیانی مرتکب بعد از افشاء اظهار توبه نموده و لکن در این ایام به جمیع مناهی قیام کرد لذا اطردنا هما و ترکاهما فی عذاب السّعیر عریضه عرض نمود ابداً مقبول نیفتاد از ارض سر تا حین نه مرتبه توبه کرده از او قبول نشد معذک متنبّه نشدند لازال در نفاق بودند و در این ایام

خرق سترهما بما اکتسبا نشهد انهما من المشرکین " الخ . ونبیل چون از ادرنه مأمور مصر شد و در آنجا به حبس افتاد و ایاتی بدین منوال سرود : در کنده وزنجیر چه عار است مرا چون با سر زلفین تو کار است مرا اینها همه نزد همت من سهل است کز عشق تو عزم سردار است مرا ایدوست بلات راحت جان من است زندان که برای تست رضوان من است من خضر ره عشقم و این جور و جفا در ظلمت هجر آب حیوان من است و چون حضرت بهاء الله را وارد سجن اعظم کردند و او از حبس آزاد گردید و خود را به عکا رساند و سه روز گذشت و نتوانست به سجن درآید و سید محمد اصفهانی به دولتیان خبر داد و او را اخراج کردند مدت سه ماه نیم سرگردان و چو باد پویا در اطراف بود آنگاه توانست 204 به عکا ورود نماید و این در سال 1269 هج. ق. بود که در سجن فوز حضور یافت و صورت مکتوش که از عکا مورخ شب یازدهم ذیقعده 1289 برای بهائیان درخش خراسان فرستاد چنین است : " هو العزیز الغالب القادر البهی الابهی در این لیل ظلمانی که کلّ در خواب ناز آرمیده اند این عبد فانی در ظلّ ضیاء و سراج صمدانی به لسان عجز و نیاز به محضر حبیبان روحانی عرض مینماید که ای شب بیداران از عشق یار و هجرنگار بشارت باد شمارا که صبح وصال قریب است و ای تشنگان بادیۀ فراق مژده باد شمارا که عنقرب کأس جمال از ساغر یمثال محبوب لایزال شمارا نصیب است خوشا حال حبیبی که در این ایام که وجود طغیان جمیع امکان را احاطه نموده از روح محبت محبوب عالمیان باز نماند و قدمش از سیل استقامت نلغزد زیرا که در امثال این ایام شناخته میشود رجال الله و اولیاء الله و احبّاء الله از مادون آنها و اگر چنین ایام پیش نیاید و چنین بلا یا رخ نگشاید هر مغلی خود را در زمره اهل دل محسوب خواهد داشت و هر باطلی خود را به حق منسوب خواهد نمود این است که غیرت الهی نمیگذارد که حصاة خود را در زمره لوء لوء جا دهد و زاع سیاه در اشیان باز سفید مآوی کند قسم به جمال ابهی 205 که مسخر فرموده لاهوت اعلی را الی ناسوت ادنی که اگر همین ملاحظه نبود آن جمال مبارک قادر بود که به یک کلمه جمیع سلاطین ارض را سرویای برهنه به ساحت اقدس ابهای خود کشاند و به کلّ من علی الارض فی ساعة واحداً شراب ایمان و ایقان چشاند و لکن لان یمتاز النار من النور و اهل العظمة و السرور من ملاء الشرک و الغرور سلطان بلاء را امر فرمود که در هر دیار علم برافروزد و به کلّ مدّعیین حبّ الله بپردازد و آنچه آباد نموده ویران سازد تا بیفزاید بر حبّ و شوق و استقامت صادقین و ظاهر شود نفاق کاذبین عسی الله یفرح کلّ احبائه ویسقی من زلال الوصال کلّ اودائه و ذلک یوم یفرح العاشقون و یخذل المنافقون . محبوبان بنده جناب آقائی آقا میرزا علی علیه بهاء الله و جناب میرزا باقر علیه لقاء الله و جناب نظرعلیخان علیه سناء الله و جناب حاجی عباسقلی علیه جمال الله و پسرانش علیهم حبّ الله و جناب ملا محمد علی و میرزا ابو القاسم و ملا حسین و ملا جواد علیهم عزّ الله و جناب میرزا داود و میرزا محمد علی جوان و ملا علیرضا علیهم غفران

الله ورضوان الله واحسان الله وجميع احبائي درخش درخشان رجالاً ونساءً صغيراً وكبيراً عليهم سناء
 الله ورحمة الله وبركات الله جميع را به ذكر الله الاعلي ووجه الله الابهي ذاكرم كه اي احبء الله قسم
 به جمال محبوب 206 كه در اين مدت مفارقت دوسه سال است آني نشده كه شما را فراموش نموده
 باشم ديگر نميدانم وفاي شماها درچه مقام است اگر چه كل امور ظاهر و واضح است زيرا كه تلغراف
 روحاني از جميع قلوب به يكدیگر متصل است وانا فانا اخبار و احوالات در نشر و عبور و ظهور و مرور
 است ولكن لا يلتفت عليها الا كل موقن اعطاء الله بصر الذي يكون من نور الله حديداً وصيت اين
 عبد به شما اين است كه دل را از جميع نقوش ساده نمائيد وجز جمال الله الابهي كسي را نستايد كه
 او است خداوند لا شريك له ولا وزير له ولا شبه له ولا نظيراً له وبعد از حب آن محبوب كه مقدس
 است از قبل و بعد دست به دامن حب و شفاعت غصن الله الاعظم حضرت سر الله الانخم الانخم
 زنيده كه اين است مائة نجات ومنبع عين الحيات طوبى للشاربين وبعد از آن با جميع احبائي ابهائي در
 مقام محبت و برادري باشيد و كسي را بر كسي ترجيح ندهيد تا از نزد خدا ترجيحش ظهوراً ظاهر شود
 منافقين را درمیان خود راه ندهيد اين نبيل ذليل كه كلب البهاء اسم اصلي او است شما را به رضوان
 محبت ابهائي داخل نمود شرط وفا اين است كه كهلمات او را كه در حب الله به شما القاء نموده و افعالي
 كه در محبت الله 207 از او ظاهر فرموده فراموش نمائيد ان يا باقر البهاء في الحب الوفا لا تدع اغنام
 مولاك ليخطفهم ذئاب الخلافة وكن اسدالله و سيفه و نارالله و نوره و فضل الله و قهره لتجزى كل
 نفسمن عند مولاك بما اكتسبت ايديهم لان الله قد ر لك بين اخوانك شأناً رفيعاً سنة قبل كه
 درادرنه به لقاء الله مشرف شدم از جمال قدم امر صادر شد كه اين عبد اسامي جميع احبائي درخش
 را ثبت نموده به حضور مبارك ارسال دارم تا از عنایت صمداني براي هريك لوح بديع نازل گردد
 والواح كثيرة منزل و نظر به خواهش اين عبد از براي چند نفس كه يكي از آنها جناب حاجي كه لسان
 الله ايشان را پير روحاني ناميده اذن حضور و زيارت لدي العرش حاصل شده بوده در همان ايام اين عبد
 عرائض مفصله از براي اكثرى از احبائي آنولا معروض داشته بودم بنا بود كه رافع عازم شود كه
 شمس قضا طالع شد و قمر بلا لائح گرديد ديگر چه عرض شود كه در اين مدت يك سال چه ها وارد
 شده به جمال قدم و طائين حول و جميع منسوبين در كل بلاد كه هريك به قدر خود از اين نهمخانه جامي
 و جرعه ايوته جرعه اينوشيده البت به شما هم قسمت رسیده است حنيئاً للفائزين و طوبى للشاربين و اين
 عبد به جهت امري از ادرنه به مصر رفته بودم و چهار ماه در آن ملك فرعون يوسف آسا مسجون و به
 انواع 208 بلايا مقرون شدم و در ايام حبس عرض شد: از كنده و زنجير نه عار است مرا
 چون با سر زلفين تو كار است مرا اينها همه نزد همت من سهل است كز عشق تو عزم

سردار است مرا ایدوست بلات راحت جان من است زندان که برای تست رضوان من
است من خضر ره عشقم واین جو رو جفا در ظلمت هجر آب حیوان من است

باري در حبس بودم که جمال قدم حصن عکارا مزین
فرموده به نور جمال خود در ظاهر مسجون و در واقع
جميع سلاطين و ملوکش اسیر منت و مرهون باري
چهار ماه قبل بر این حبس به حصن الله وارد شدم
وسه روز ماندم و به فیض لقا فائز نشدم دجال
اصفهاني فساد نموده این عبد را از بلاد اخراج نمودند
وسه ماه و نیم در کوه ها و صحرا ها گردیدم تا عنان
صبر از دست رفت دوباره توکل نموده آمدم و وارد
شدم و امشب که شب یازدهم ذی قعدة سنه 1289
میباشد سیزده شب است که در حصن الله ساکن
ولي هنوز به شرف لقا فائز نشدم و گاهی جناب خادم
الله و احبباء الله تشریف می آورند رزقنا الله و ایاکم
لقاءً و چند یوم قبل فرموده بودند که نبیل برای
دوستان ایران کاغذ بنویسند لهذا بدین مختصر امشب

یا آوری نمودم کربلائی عباس و عیالشان و جمیع
احبای سرچاه را از زبان این عبد ذاکر به ذکر الله
الابهی شوید و اصحاب را همیشه به ذکر الله و اجتماع
سرگرم نمائید خدا با شما است که چهار یوم است
که به لقاء فائز شدم رزقنا الله عمّا رزقنا ۲۲ محرم
۱۲۸۶ مرقوم شد تویق ۲۰۹ مبارک برای شما
و سرکار نائب ارسال شد خائف مباشید و از اظهار
امر الله دریغ نکنید نیک و بد شما محبوب عالمیان از
چشم این عبد مشاهده میفرماید دیگر اختیار با شما
است یک مثنوی این ایام نوشتم به آن جناب
ارسال شد سوادش بردارید و احباب را مجتمع نموده
کلّ یوم او کلّ شهر بخوانید والروح علیکم : از بلا یای
بهایادی کنید بعد از آن در بلا شادی کنید سال
قبل توقیعات به جهت جمیع احبای درخش ارسال

شده بود امساله آقاي آقا ميرزا علي اکتفا رفت ودر
 واقع همان لوح همه را کفایت مينمايد لو من
 شطرالله و رضائه ينظرون " واز نبيل مرقومه اي در
 بيان ارث منصوص در کتاب اقدس و نیز در بيان ماه
 وسال و ایام مهمه است که در سنين عکا از آنجا نسخ
 کثيره فرستاد و به عين خطش باقي است قوله: "
 آنچه حضرت اعلي روح العالمين له الفداء در باب
 ارث فرموده اند " الخ واز ابيات متنوعه کثيره
 اش مثنوي: بسمه المظلوم از دو چشم اي قلب امکان
 خون بيار تا شود خون موج زن از هر کنار
 210 اي خراسان از جگر برکش خروش
 همچو ديگ از آتش حرمان بجوش

مدتش گردید در بغداد
 از لقا محروم شد طی

چون ده و دو سال بعد از ارض ري
 شاه ما عازم به سمت روم شد



چار مه چون ماند در شهر کبیر
در ادرنه بود آن شه پنج سال
با فغان و ناله و غم چون دو هشت
از ادرنه شد جمال الله
الی از برون که
گذشت غرفه ربيع الاول
.....

مقدار ۲۴۵ بیت در بیان خروج حضرت بهاء الله از

ادرنه تا احوال ایام عکا است .

دیگر مثنوی : بسم الله الاقدس الابهی : 211

ای قلم آگاهی از سوز دلم برفراز

قله جان زن علم از غریبان بها ذکر نما

غلغلی انداز در ارض و سماء آن غریبان که ز عشق

ذوالجلال در گذشتند از دیار و اهل و

مال گاه در خلق جهان خوار و حقیر

گاه در دست ستمکاران اسیر موطن انبی ندیده بیست

سال ممشتعل از عشق سلطان جمال

و شرح واقعه غرق کردنش خود را بعد از صعود محبوب فرد صمدش در تاریخ مسطور است و در ضمن نام محمد در خطایی نیز ذکر می‌شود و در بیانی از غصن اعظم عبدالبهاء در باب ابتدای ورودش به عکا چنین مذکور است : " نبیل به طور ناشناس و با لباس اهل بخارا به عکا رسید و لکن حکومت

شناخت وفي الفور امر به تبعیدش کرد . دیگر از مسمیان مشهور نبیل آقا محمد قائنی نبیل اکبر که فاضل قائینی معروف میباشد 212 چنانکه در ظهورالحق شرح داده شد سید ابوطالب مجتهد و همهرانش حاجی ملا علی اصغر و حاجی ملا میرزا و غیرهما تحریک کردند و حکمران اورا به کلاته عرب تبعید و توقیف نمود پس با ضرب و آزار به بیرجند آوردند و امر به توقیف در وطنش قریه نوفرست قائن و منع عموم از ملاقات نمودند و بعد چندی باز به تحریک سید ابوطالب برای بردن به طهران به مشهد آوردند و لی حسام السلطنه همراهی کرد و بعد از او مؤید الدوله رعایت نمود و سید ابوطالب از حاجی سید اسد الله و میرزا مهدی و غیرهما توقع حکم تکفیر کرد و آنان ندادند و باجمله نبیل اعظم ملا محمد زرندي مذکور به خراسان رسید و فاضل قائینی و دیگران را که بای بودند هدایت به مقام ابهی نمود چنانچه در اثری از خادم الله است قوله : " درباره جناب نبیل مذکور داشتید از اول ظهور نیر اعظم از افق عالم نداء الله را اصغاء نمود چنانچه بعد از اعلاء کلمة و ارتفاع صیحه فرداً واحداً از ارض طاء به ارض خاء توجه نمودند و جمیع ناس را به حق دعوت کردند و چه مقدار بلایا و شدائد که برایشان وارد شد معذک لیلأ و نهارأ به ثنای حق و تبلیغ امرش نظاماً و نثراً ناطق بودند " الخ و چون فاضل به طهران رفت و در آنجا تزوج کرد و به قزوین رفته بماند و از هیجان معاندین 213 در طهران به صدش بیاسود و از زوجه مذکوره نیز تخلص یافت سپس به عکا رفته دو ماهی لذائد روحیه از محضر ابهی همی برد و بعد از عودت حسب اراده مطاعه به اصفهان و شیراز ویزد سفر کرد و مجدداً از طهران و قزوین به تبریز شتافته و 1299 به قزوین برگشت پس از مدتی تأهل اختیار نمود که از او دختریش ده نسلش برقرار ماند و به سال 1304 با عائله به طهران آمد و خانه برقرار کرد و سفر تبلیغ به اقسام ایران نمود و غالباً در طهران اقامت داشت و در سفر اخیرش به خراسان چندی در قوچان مورد مهربانی و عطیت شجاع الدوله امیر آنجا بود پس به عشق آباد رفت و ایامی در بخارا توجه دانایان را جلب نمود و همانجا به سال 1309 درگذشت و آقا میرزا محمود افغان سنگ مرمر لوحه قبرش از سمرقند آورده مزار ساخت و خاندانش که از دخترش و دامادش شیخ محمد علی برادرزاده اش برجا ماندند به نام نبیل اکبر مشهور و معروفند و در یکی از الواح خطاب به او شهیر بنام لوح حکما است قوله : " یدکر فیه من یدکر الله ربّه انه لهوالنبیل فی لوح عظیم یا محمد لا تحزن من شیئی افرح بذکری ایاک و اقبالی و توجهی الیک و تکلمی منک بهذا الخطاب المبرم المتین تفکر فی بلائی و سجنی و غربتی و ما ورد علی و ما ینسب الی الناس الا انهم فی حجاب غلیظ " و در خاتمه تاریخ جدید تألیف میرزا حسینخان 214 همدانی به دستور مانکچی صاحب زردشتی هندی که تصحیح نموده به نام " تاریخ فاضل قائینی " ویا " تاریخ مانکچی صاحب " و در خاتمه تاریخ جدید تألیف میرزا حسینخان 214 همدانی به دستور مانکچی صاحب زردشتی هندی که تصحیح نموده به نام " تاریخ فاضل قائینی " ویا

و یا "تاریخ مانکیچی صاحب" مشهور گردیده چنین نوشت: ح تاریخ نبیل اهل عالین عفی الله عنه گوید بعد از ملاحظه این نسخه شریفه کثیر الفوائد مزید الفوائد مشهود آمد که لباش به قشور و انوارش مزوج به ظلمات وهم دیجور است حیفم آمد و بر این نسخه شریفه نپسندیدم که در مثل این ایام که در کتب به ایام الله موعود و زمان محو موهومات و صحو معلومات و تمیز عالم اکبر و انقضاء دورات طفولیت و ازمنه افسانه و قصص است تألیف شود به جهت تذکر عباد و هدایت غافلین بلاد و راقدین مهاده آباء و اجداد استنادی به موهومات و تمسکی به مجعولات و تشبیهی به تقلید و تبعیت باشد لذا خالصاً لوجه الله و حباً لابناء الوطن اکمالاً للنعمه و شفقه علی المحببن و ترحمماً علی الناظرین در مقام تصحیح و تخلیص این نسخه برآمده و پاره ای از زوائد و ظنون و قیاسات که اساطیر الاولین و مبتنی بر وهم و گمان و تخمین بود و بعضی از اشعار زائده بعید المناسبه را محو و شطری از اطلاعات و مستحضرات خود را در ایام سیر و مجاهده که متیقن و معلوم بود اثبات نمود رجا از متبصرین و منصفین اخوان و ناظرین با 214 امعان آنکه نسخه ای را که پیش از این تصحیح و نوشته شده بکلی محو یا از یا از روی این مصحح قلم ردّ تصحیح کنند و نسخه جدید را هم از روی این نسخه استکتاب فرمایند تا محبوب و مطبوع طباع لازمه الاتباع و مقبول اسماع جمیع اصفیا گشته مقبول عقلا و دول و منظور بزرگان و دانایان همه ملل گردد و ما وقد استمسخت هذه النسخة لنفس بعد ما بیدی الفانیة لینتفع بها الاخوان و یبقی اثر علی فی بقیة الازمان بعد فناء هیكلی و محو اثری و طیران روحی و غروب حقیقی و رجوعها الی ما بدئت منه و تغمسها فی بحر البقاء و یم الصفات و الاسماء و تغردها علی اغصان شجرة طوبی و افنان سدره المنتهی و السلام علی من اتبع الهدی " انتهى و این عمل تاریخ را در حدود سال 1300 هج. ق. انجام داد چنانکه در حلی از آن چنین نگاشته : " و هنوز که قریب چهل سنه میگذرد یوم فیوم در دین خود محکتر و در ایثار جان حریصتر شدند " دیگر از مسمیان شهر مذکور در آثار به نام نبیل آقا میرزا محمد علی قائینی به نام نبیل قبل علی و نبیل قائن در آثار بسیار ذکر یافت از آن جمله در لوحی خطاب به اهل قائن قوله : " انا نکون مجالساً فی السجن و قعد المرصدین الذین بهما منعت السحاب و سمرت 216 النیران (نسخه لوح چنین بود و مراد سید محمد اصفهانی و میرزا رضاقلی کج کلاه مییاشد) و اذا دخل احد باب المدينة مقبلاً الی الله اخبرنا رئیسهما لذا منعت الاحباب عن شطر ربهم العزیز الوهاب و اذا کر از دخل نبیل قبل علی و اراد ان یحضر تلقاء العرش اخذه الغافلون و اخرجوه عن المدينة بذلک ناحت الوراقاء و بکت الاشیاء و اصفرت وجوه الذین اقبلوا الی الله العزیز المنان فی کل یوم ورد علینا ما لا ورد علی احد من قبل عند ربک علم مایکون و ما قد کان اذا نرسل الواحا یوسوسون فی الصدور لیاخذوا لوح الله و اثره لذا منع ماء الحیوان و غلقت ابواب اللقاء علی الذین توجهوا الی وجه ربهم العزیز المستعان یشاورون فی کل الاحیان لیسفک دمی بعد الذی حسبنا فی السجن بما اکتسبت ایدیها " الخ

و قوله : " واذکر اذ دخل النبیل مع اخویه مقبلاً الی الله رب العالمین اخذوه لدي الباب بما اوحی الدجال (سید محمد اصفهانی) فی صدور الظالمین لمادخلوا مقرّ الحکم قبل نجد منکم نفحة الرضوان وعن وجوهکم نضرة الرحمن لیس لکم مقرّ عندنا ان اخرجوا فی الحین قال اما سمعتم اکرموا الضعیف فبهت الذی ظلم قال اخرجوه من المدینة کذلک أمرنا من رئیس الفاسقین ورد علی النبیل قبل علی ومن معه کما ورد علیه ان ربک لهوالعلم الخبیر نسألله بان 217 یکفی شرّ هذین انه علی کلّ شیء قدير " . دیگر حاجی محمد قزوینی به نام نبیل قزوین و پسر دوّمش حاجی شیخ محمد علی به نام نبیل بن نبیل که در اسلامبول برای این امر خود را هلاک ساخت و خاندانش به نام نبیلی برقرارند . دیگر حاجی محمد باقر همدانی به نام نبیل مسافر در الواح مذکور است . و علیخان نبیل الدوله که بالاخره در امریکا ازدواج کرده عائله برقرار ساخت و مقرّش در آنجا شد . نثّل در لوح به نام ناصرالدن شاه : " نثل ما کنزوا بیرون ریخته شد آنچه دفینه و نهان کردند . نجات دربارۀ عقیده مسیحیان راجع به نجات که مشهور میباشد در خطابی و بیانی از مرکز عهد ابهی عبدالبهاء است : " المسیح ما قال انا افدی نفسی فقط للمسیحین بل لکافة العالم و یتاء علی ذلک غیر المسیحی ایضاً قد نجي وخلص من خطیئة آدم " نجف - نجفعلی - نجف شهر متبرک معروف مسلمانان و مرکز علمیه دینیۀ شیعه که نجف آباد - نجفی در تاریخ ظهور الحق در واقعات مرتبط به این امر که 218 در آنجا رخ داد به تفصیل مذکور میباشد و در لوح به نصیر است : " اگر ناس خود را معلق به ردّ و قبول علماء و مشایخ نجف و دونه نمیساختند و مؤمن بالله میشدند مجال اعراض از برای این علماء نمی ماند " و در مابین شیعیان ایران محال و اشخاص بسیار تبرکاً و تذکراً به نام نجف مسمی شدند شیخ نجفی مخاطب مشهور لوح شیخ محمد تقی اصفهانی ابن شیخ محمد باقر که فی مابین بهائیان پدر به نام ذئب و پسر به نام ابن الذئب مشهور میباشد و به مناسبت اقامت سنینی چند در نجف که درس فقه و اصول خواند محض حصول ریاست خود را به این لقب شهرت داد و در ضمن نام بقر و ذئب مذکورند . و نجف آباد قصبهء تابعهء اصفهان و از مراکز پر جمعیت بهائیان از دورهء بیان است و امور تاریخیه و شهداء بسیار متعلق به آنجا است که در تاریخ تفصیل داده شد و در آثار غالباً ن ج و گاهی ن تنها رمز از آن گردید قوله : " ن ج به نام خداوند یکتا ای حسن کتابت لدي المظلوم حاضر " الخ و نجفعلی نام سید زنجانی در آثار مذکور است منها قوله : " و منهم من فدی نفسه فی الطاء " الخ و ذکر فی از وی ضمن نام 219 طاء میباشد و در بیانی از حضرت عبدالبهاء است : " نجفعلی و محمد قلی شغلشان در سفر از بغداد به سامسون نصب چادر و خیمهء مبارک بود و نوبتی در یکی از بلاد تأخیر کردند و والی و دائرهء حکومت خیام را به دستایشان به کمال خضوع و احترام نصب کردند " انتهی و در ضمن نام زیارت هم ذکر فی از نجف است . نجم باختر (ستار آو دِ وست) نام مجلهء ماهیانهء بهائی دارای دو قسمت فارسی و انگلیزی که چند سال

به همت احمد سهراب اصفهانی و ویندست امریکائی نشر می یافت . نخبوان نام ولایتی از قفقاز که گروهی بهائی در آنجا بود و از آنان میرزا علی اکبر نخبوانی در ایام غصن اعظم عبدالبهاء مذکور در آثار و مشهور گردید . نَحْرَة در سورة الاستقلال از الواح ادرنه است : " و یبعث کلّ عظام نَحْرَة " به معنی کهنه و پوسیده . نراق قصبه و مرکزی قدیم و معروف از این امر در ایران که اوضاع 220 و اشخاص مربوط آن در تاریخ ظهور الحق به تفصیل مذکور و در آثار نام برده شدند و ن ر رمز آنجا است و ملا جعفر و حاجی میرزا کمال الدین جداگانه ثبتند . نزع در سورة ص : " قد نَزَعَ الشَّيْطَانُ فِي صَدُورِهِمْ " شیطان در سینه هایشان وسوسه کرد . نَزَلَ انزال نزول مصدر مجرد لازم عربی به معنی فرود آمدن انزال تنزیل تنزیل مصدر مزید متعدی به معنی فرود آمدن و در آثار مقدّسه بع معنی صدور و اصدار آیات به طریق وحی گردید که از سماء معنوی نامحدود غیب بر اراضی افتدۀ مقدّسه منیره نزول می یابد . و در لوحی است : " نعمة الله قد نزلت من سماء مشية ربكم الرحمن انك تراها علي هيكل الانسان كذلك كان الامر منزولا " که مجبض مراعات نظم کلام و اختصار باء حرف تعدیه و ضمیر حذف گردید و به تقدیر منزولا به " میباشد . نسبة عربی خویشی خویشاوندی نزدیکی در لوح به سلمان است : 221 " نسألك اللهم بالذين جعلهم الاشياء اساري من الزوراء الي الحدباء بالنسبة التي كانت بينهم وبين مظهر امرک " الخ که مراد گوهر خانم حرم کاشی و برادرش میرزا مهدی میباشد که در بین اسرا بودند . نسر عربی از طیور شکاری در مناجاتی از خطابی است : " این البغاث من النسر الطائر في الاوج الاسمي (اسما)) نَسَمَة - نَسَائِمُ عربی نَسَمَة دم و نفس و نیز هواء . نَسَمَات = جمع در کتاب اقدس : " قد ماجت بحور الحكمة والبيان بما هاجت نسمة الرحمن " و در لوح ناصرالدین شاه : " نسَمَات رحمت رحمن این عباد را تقلیب نموده " و در لوح به شیخ سلمان : " از شهر جان به نَسَائِمِ قدس " الخ و در لوحی دیگر : " انشاء الله باید در این ایام روحانی از نَسَائِمِ سبحانی و فیوضات ربیع روحانی محروم نمانید "

نَسَائِمِ جمع نسیمه صفت به معنی وزنده . نَصَاب نَصَاب عربی در اصطلاح فقه اسلامی حدی مقرر که چون 222 اموال و نقود و مواشی به آن حد رسد اخراج زکوة واجب گردد . در کتاب اقدس است : " سوف نَفْصَلُ لَكَ نَصَابَهُ اذ شاء الله " نصرالله از جمله نصرالله نامان مذکور در آثار میرزا نصرالله تفریثی بابی بود در لوحی است : " از همشیره بیچاره میپرس که با چند نوع از علّت ناخوشی از آن بیت خارج شده و در خانه جناب کلیم به کمال فرح و سکون و تمکین مستقرّ شده و به فضل الله در کمال راحت است آنقدر میدانید که از سببیه شخص معهود است که آنچه را مرتکب است بعد از ارتکاب به اطراف به اسم دیگر انتشار میدهد و عنقریب بر همه شما معلوم خواهد شد به

حمدالله همشیره معظمه عالی در کمال راحت در ظلّ عرش ساکن وبه مقرّ تمکین متمکن وبالحقیقه ایامی که در عمر گذراند این ایام است از جمیع جهات مطمئن وخاطر جمع باشید". بیان احوال خواهر میرزا نصرالله زوجه میرزا یحیی ازل است که در ایام ادرنه با شوهر زدو خورد کرده به خانه کلیم پناه آورد. دیگر ملا نصرالله شهمیرزادی در تاریخ تفصیل داده شد. دیگر سید نصرالله از برادران سادات خمس گیلانی معروف به باقراف مخصوصاً در آثار مرکز میثاق عبدالبهاء مذکور است 223 نصرت عربی یاری و کمک بسزا. در لوحی است: "بر نصرت امر قیام نمائید وبه جنود بیان به تسخیر افتاده و قلوب عالم مشغول شوید" و در لوح به ناصرالدین شاه معنی نصر برای این امر و برای صا حبش را که در آثار بسیار است بیان فرمودند که به تبلیغ و هدایت نفوس میباشد و در آن ضمن این جمله است: "پس نصرت الیوم اعتراض بر احدی ومجادله با نفسی نبوده ونخواهد بود" الخ که منظور استدراک و ابراز نفرت از عمل جسورانه تیراندازی و حمله بایمان به ناصرالدین شاه میباشد. در دعاء و مناجاتی برای ایام صیام است: "وان نصرک نفسی و عنایتک ایامی هو ارتفاعی الی الرفیق الاعلی وخروجی عن بین هؤلاء الاشقیاء الذین ماکان بینهم الا ضغینة وبغضاء ایرب فاصعدنی الیک یا من بحرکة قلبک خلق ملکوت الانشاء". نصل عربی تیغه و پیکان کرد وزه و تیر. نصال = جمع. در مناجاتی از خطابی است: "الهی الاهی ترانی خائضاً فی غمار البلاء غریقاً فی یحار البأساء والضراء هدفاً للنصال" الخ 224 نصیر- نصیری از جمله نصیر نامان مشهور مذکور در آثار حاجی نصیر قزوینی است و در ضمن خطابی به او این جمله میباشد: "ای ملا بیان آیا ملاحظه نموده اید که در عشرين از سنین در مقابل اعداء به نفس خود قیام فرمودند" که معلوم است در ایام ادرنه صدور یافت وقوله: "حال ملاحظه نمائید که باب فضل مفتوح وتو مأمور به دخول ولکن تو خود را به ظنون و اوهام محتجب نموده از مقرّ قرب دور مانده تالله الحق به شأنی از غمام فضل امریه وسماء فیض هاطل که در یک ساعت معادل الف بیت نازل پس تو پناه بر به حق در چنین یوم و این لوح را در بعضی ایام ملاحظه نما که شاید روائح رحمانی که از شطر این لوح سبحانی در مرور است ارباب کدره غلیه را از تو منع نماید وتورا در صراط جنت مستقیم دارد" و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است: "از جمله حضرت حاجی نصیر که فی الحقیقه نوری بود مشرق از افق تسلیم بعد از شهادت چشم او را کردند و دماغش را بریدند وظلم به مقامی رسید که اهل ممالک خارجه گریستند ونوحه نمودند و در باطن از برای عیال وصغار بعضی اطراف ممالک اعانت نمودند" الخ. و نام نصیری بر فرقه علی اللّهی مشهور که در رساله مقاله سیاح است: 225 "تحت محافظه سواران نصیری به دارالخلافه روانه نمائید" اطلاق گردید.

نصب در لوح به ناصرالدین شاه: "قد نصب ضحاح السّلامه" به زمین فرورفت و خشک شد

پایاب آرامش و آسایش که ضمن نام ضحاح هم ذکر است . نَضْرَة نَضْرَت نَضْرَة عربی روتق و
 با آب و رنگی و سرسبزی ناضِرَة نَضِر نَضِر به نصیراست: " وعلی وجهه نَضْرَة الرَّحْمَن "
 ودر خطاب و صیای عهد است : " وَالصَّلوة وَالْبَهَاء عَلِيَّ اَوَّلِ غَصْنِ مَبَارِكِ خَضِلِ نَضِر " الخ به
 معنی سرسبز ودر خطاب معروف به عمّه است : " وَخَضَلَتْ وَنَضْرَت (تازِه و با روتق و سرسبز شد)
 وراقت " ودر لوحی است : " با وجود ناضِرَة مستبشره با یکدیگر معاشرت کنید " نظام در عرف
 عربی و فارسی سپاهان . در لوح به رئیس است : " وَاخَذَ النَّظَامُ كُلَّ الْاَبْوَابِ " 226 نَعَاق - نَعِيق
 در ناعق ذکر است . نَعْرَة - تَعْرَعْرَع نعره عربی صیحه و فریاد . در آثار و خطابهها است : " پس ای
 یاران با وفا نعره یا بهاء الابهی برآید " ودر لوحی است : " ان لا تعتنوا الذین یدعون العلم فی انفسهم
 ولا یخافنکم کبر عمائهم و السنتم و تتعربهم (نعره کشیدنشان) حین ینکرون الغیض من حدّ السحاب
 المشرق المرتفع العزیز المنیر " نَعَسَ در لوحی است : " یا محمد اسمع نداء ربک من هذا المقام الذی لن
 یصل الیه ایدي الممکات ولا افئدة الموجودات ولاحقائق الذینهم نَعَسُوا (پینکی زدند) فی اقلّ من آن فی
 هذا الامر المقدّس العزیز المستور " نَعْمَان پادشاه عرب حیره . در لوح در وصف انقطاع است قوله ج
 ع " ثمّ اذکر النعمان الذی کان من اعزّ الملوک و من قبله احد من الکیان اذا تجلّت 227 علی قلبهما
 شمس الانقطاع ترکا معندهما ... انّ النعمان کان مستویا علی عرش الملک اذ اسمعناه کلمة من کلماتی
 العلیا اهتزّ وتفکرّ و تحسّر ثمّ انتبه و قام و قال مخاطباً الی نفسه لا خیرَ فیما ملکته الیوم و غداً بملکة غیرک
 کذلک نَبَّهنا و انا المقتدر القدير " واز غصن اعظم عبدالبهاء در رسالهء مدنیه ودر بیان برای جمعی
 قصهء نعمان بن منذر و یوم نعم و یوم بؤوس به تذکار دو ندیم مقتولش و ورود حنظله مذکور و مشهور
 میباشد . نَعِيب عربی بانگ کلاغ . در خطاب به عمّه : " او یغنیک نعیب الغراب عن صغیر
 العقاب " ودر لوح به رئیس است : " وَنَعَبَ غَرَابَ الْبَیْنِ " که در نام غراب ذکر است نَفَحَات
 عربی جمع نفحه . به معنی وزش و بوی و کلمهء نَفَحَات و نَفَحَات در آثار این امر به کثرت استعمال شد
 . در لوح به عبدالوهاب است : " انه یدکرک فی سجن عکاء بما کان بحر الرّحمة للامکان و نَفْحَة الرّحمة
 لاهل الادیان طوبی لمن وجد نَفَحَات الوحي " الخ و قوله : " شاید نَفَحَات قیص رحمانیه را که
 الیوم ساطع است بیاید " 228 ودر لوح به رئیس است : " اخذتهم نَفَحَات الوصال " . نَفْحَة عربی
 به معنی یک بار دمیدن . نَفَحَات = جمع در لوحی است : " فانفخ فیهم نَفَحَات ذکر مالک
 الصّفات با مر من لدنا " نَفَّر عربی ترس کرد رم کرد کوچ کرد در رفت . در لوح به نصیراست :
 " اخذت الزلزال مظاهر الاسماء و کلّ من علی الارض و اکثرهم کفروا ثمّ نفرّ " نَفَس - نَفْس
 نَفَس عربی به معنی ذات و خود و به معنی هوا و میل تنفس - نَفِيس و به معنی نفس ناطقه و جان انسانی . از مقام نقطه بر قول مشهور حضرت علی

امیر المؤمنین " من عرف نفسه فقد عرف ربه " شرحی است قوله : بسم الله الرحمن الرحيم قال السائل سلمه الله ما معنی الحديث المروي عن علي عليه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه اعلم يا اخي رحمك الله اني اوصيك قبل البيان بوصايا ان تقبل مني سهل عليك والا اشتد عليك الامور ولا سبيل لك 229 الي المعرفة الا بمعرفتها اولها ان تطهر قلبك اولاً عن كل قاعدة اخذتها من علمائك لانهم اخذوا من عيون كدرة فلها خلق الممكنات بالامر والممكن ممتنع الوصول والصعود اليه والحق سبحانه اجل واعظم ان يعرفه احد لان المعرفة فرع الاقتران وجسب في الحكمة ان يصف نفسه للممكنات وان وصفه احدائه لا من شئ وهذا الوصف لا يشبهه من الخلق جعله الله سبيل معرفته وآية توحيده وجعل الله ذلك الوصف حقيقة وبعد ولكل الاشياء هذه النفس موجودة من عرفها عرف ربه " الخ ودر مناجاتي ضمن جواب اسئله بعضي از مؤمنين سابقين وتابعين قوله : " وان الذي سأل من حكم النفسين في الآية المباركة فانك يا الهي قد بينت حكمه في التفسير بان لو كان البحر مداداً لكلماتك لنفد البحر قبل ان تنفذ كلماتك ولو جئت بمثله مددا وارتدت من ظاهر تلك الآية شجرة الكفر وظلها من القرب في الامثال مظاهرها " الخ که مراد نفسين به معنی شخصين مذکور در شرح سورة يوسف میباشد ودر لوح به شيخ سلمان است قوله: " نفسي را که درشهور و سنين به يد رحمت تربيت فرمودم بر قلم قيام نمود " انتهى که مراد شخص ميرزا يحيي ازل است . و عبارت بنفسيه لنفسه در کتب 230 حکميه ودر آثار اين امر شايع الاستعمال است که باء مفيد سببیت و بدین معنی است که خود سبب و علت بوده و لام مفيد غایت و بيان آن است که خود نیز علت غائی و پايان میباشد چنانچه نیز در لوح به سلمان است : " اي سلمان دلائل اين بيان را در کل اشياء بنفسيه لنفسه وديعه گذاشته ام " الخ که دو علت فاعلي و علت غائي که يکي است و آن ذات حق تعالي میباشد درهر شئي تجلي دارد . ودر لوح به رئيس است : " انه استكبر علي الله و مزق اللوح بما اتبع النفس والهوي و ينبغي لهم ان يفتدوا بانفسهم في سبيل احبائه " الخ که نفس به معنی هوي است . وقوله : " واما ما سألت عن النفس فاعلم ان للقوم فيها مقالات شتى و منها نفس ملكوتيه و نفس جبروتيه و لكل حزب فيها بيانات " که مراد نفس به معنی روح و جان است . واز آثار لطيفه درالواح خطاب به نفس است : " يا نفس الي متي لا تخمد نارک و تسكن لهيبک و شواظک و الي متي تهيم في هيماء الضلال و تركفر في مغارة الآل کلها تطعم يزداد جوعک و کلها تروي يكثر ظمأؤک نار بغيک لا تطفي و دثار غيک لا تبلي فمخيب من ناجاک و مطرد من 231 دعاک , مطيتک الهوي و عطيتک العلي (تکبر) شيمک الشهوات و سبحاياک الخطيات , ناکث العهود و ناکص کل مقبل محمود الي متي لا تسکني ايتها الامارة بالخطية و العمارة مبينة المنية (خوابگاه مرگ) هاتک سريال الانصاف و فاتک الابطال بالاعتساف طلعتک (به فتح طاء به معنی تبسم)

مسموم وظلک یحوم ، الي متي لا تفتعي ولا تشبعي يا ايها النفس الخادعة المزخرفة والجيفة المزينة " الخ
 ودر لوح به نصير است : " ثم اعلم بانّ نغس الذي يخرج من هؤلاء انه يؤثر نفس الثعبان " ودر کلمات
 مکنونه : " واز نفس بگذر وبا نفس رحمانی در فضاي قدس روحاني بيارام " تنفس نفس کشیدن
 درحطاب معروف به عمه : " وتنفس نسيم الاسحار " . نفيس با ارزش و گرامي ومرغوب درلوح
 حکماء: " لا تصرفوا نقود اعماركم التّفيسه في المشتبهات التّفيسه " نفي مصدرعربي به معني نيست وازاله
 ودور کردن ودر صطلاح بيان به معني انکار امر الهي وعدم ايمان است و حرف نفي به معني اهل
 انکار. درلوح به سلمان است :

" اي سلمان اين ايام مظهر کلهء محکمهء لا اله الا هو است چه که حرف نفي به اسم اثبات 232
 برجوهر اثبات ومظهر آن مقدّم شده وسبقت گرفته وآنچه مشاهده نموده که لم يزل حروفات
 نفي علي الظاهر برا حرف اثبات غلبه نموده اند از تأثير اين کلهء بوده در اين ظهور حرف نفي را از
 اول اثبات برداشتيم وحکم آن لو شاء الله از سماء مشيت نازل خواهد شد وبعد ارسال خواهيم داشت "
 الخ و مراد طرد و رفع ميرزا يحيي ازل است يعني بر جاي لا اله الا الله الله ابهي و نحو آن مقرر
 گرديد وتلويح اين است که در داخلهء اديان سابقه مخالفين مقدم شدند ودر اين امر چنين نشده ونخواهد
 شد . ونفي به معني تبعيد بلد که به ترکي سرگون است ودر آثار اين امر وافواه بهائيان شهرتي بخصوص
 يافت ودر بيانات غصن اعظم عبدالهاء براي جمعي در وصف تبعيدهاي ابهي وتأسيس امرش در سخن
 است : " هل سمع باحد نفي ثلاث مرّات تحت السيف والاغلال مهدّ ملكاً عظيماً " ودر کتاب اقدس
 است : " قد كتب علي السارق النفي " ودر سورة مائده آيه ۳۱ از قرآن است : " انما جزاء الذين
 يحاربون الله ورسوله ويسعون في الارض فساداً ان يقتلوا ويصلبوا او 233 تقطع ايديهم وارجلهم من
 خلاف او ينفوا من الارض ذلك خزي لهم في الدنيا ولهم في الآخرة عذاب عظيم " چون جملهء "
 يسعون في الارض " شامل سارقين وقطاع الطريق میباشد که مشمول از " كتب علي السارق
 النفي " الخ از کتاب اقدس میباشد پس توان گفت که حکم قرآن واقداً متوافق اند فقط حکم
 قتل وصلب وقطع يد ورجل را نسخ و رفع فرمودند . نقرس بیماری و درد معروف پا که اصل
 کلهء شايد يوناني ومستعمل در عربي وفارسي است . در مقالهء سياح است : " وچون ناخوشي نقرس
 شديد به پاي پادشاه عارض شد " الخ
 نقض - ناقض ناقض مصدر عربي به معني شکستن ويران کردن تاب ريسمان را باز کردن .
 در لوح حکما : " فيها نقضت العهود " در لوح شيرمرد : " وتحفظني من شرّ اعدائك الذين نقضوا
 عهدك وميثاقتك " ودر آثار غصن اعظم عبدالهاء کلهء نقض وناقض وناقضين نسبت به مخالفين عهد
 از اغصان وغيرهم به قدرتي کثرت استعمال وتداول يافت که لقب وشهرت آنان گرديد . 234 نقطة

لقب وشهرت روحانی باب اعظم گردید و خود این کلمه را اصطلاح بدیع نموده لقب مشیت کلیه و مظهر ان قرار دادند و به این اعتبار خود را نقطهء باء یعنی نقطهء بیان و محمد رسول الله را نقطهء فاء یعنی نقطهء فرقان و عیسی مسیح را نقطهء الف یعنی نقطهء انجیل و موسی کلیم را نقطهء تا یعنی نقطهء تورات خواندند چنانچه شمه ای ضمن بیان شرح سورة بقره و ضمن نام رضوان ذکر است. و در توفیق به محمد شاه : " انا النّقطة الّتی بها ذوّت من ذوّت " و در توفیق و مناجاتی است : " و اشهد یا الهی بجمیع اولیائک و احبّائک من نقطة الاولي مقام حبیبک محمد و آل الله صلواتک علیهم الی ما بلغ فی قدرتک و یبلغ

ذک

بعد

و یبلغ

و در جواب میرزا حسن وقایع نگار در اصفهان : " و انّ الاقرب الّذی لا یعدله شیء هو الابدع الّذی لا یرفّه شیء و هو مقام النّقطة فی کلّ العوالم الّتی یعبّر فی مقام الحقیقة المحمّدیة ما اطلعت شمس الابداع بالابداع ثمّ ما غربت شمس الاختراع بالاختراع ثمّ مقام الالف اللینیة و هو مقام قرب علی ثمّ مقام الالف الغیبیة اذا تطلق بعد اللینیة و هو مقام قرب الحسن ثمّ مقام الالف الغیر المعطوفة و هو مقام قرب الحسین ثمّ مقام 235 الالف المبسوطة و هو مقام قرب القائم الیک ثمّ مقام الحروف و هو مقام قرب ائمة الدین ثمّ مقام اجتماع الحروف الّتی هی الکلمة و هو مقام قرب فاطمة ثمّ مقام اثر دلالة الکلمة و هو مقام قرب النبیین و المرسلین بحسب مراتب مقاماتهم و کثرة ثمّ مقام قرب المشیة ائمة العدل بحسب ما قدر الله لهم فی علامات الامروقابات الختم " الی آخرها و در ضمن نام حرف نقل از رسالهء رجعت و ضمن نام حسین نقل از صورت زیارت امام حسین و مرقومهء غصن اعظم بیانی ثبت میباشد . و در دعاء یدعوه محیی الانام " است : " صلّ اللهمّ یا الهی علی النّقطة الّتی منها فصلت علومک المکنونة و اسرارک المخزونة " الخ. و در مناجات آخر صیام است : " صلّ اللهمّ یا الهی علی نقطة الاولي الّذی به دارت نقطة الوجود فی الغیب و الشّهود " و در لوحی است قوله : " بسم الله البهی الابهی هذا کتاب من نقطة الاولي و بهاء الی الّذی سمّی فی جبروت الاسماء بالکاظم و کان من المؤمنین فی امّ الالواح مکتوبا ای کاظم نفحات قدس و رقاء عزّ صمدانی حال کرة ظاهر و جمال اولی در هیکل اخری چون شمس مشرق و لائخ " و قوله : 236 " جمیع عوالم مالا نهاییه اذکار و الفاظ و بیان از نقطهء اولیه تفصیل شده و کلّ به آن نقطه راجع و آن نقطه به ارادهء قدمیه ظاهر " و در لوح معروف به لوح حضرت موجود (لوح مقصود) است : " هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار حمد مقدّس از ذکر و بیان حضرت معبود و مالک غیب و شهودی را لایق و سزا که از نقطهء اولی کتب لا تحصى پدید آورد و از کلمهء علیا خلق اولین و آخرین ظاهر فرمود " و در لوح حجّ بغداد است قوله : " و یقول اشهد فی موقفی هذا بانّه لا اله الا هو وحده لا شریک له و لا شبیه له و لا ندّ له و لا ضدّ و لا وزیر و لا نظیر و لا مثال له و انّ نقطة الاولي عبده و بهاءه و عظمته و کبریاءه و لاهوته و جبروته

وسلطانه " ودر لوح اشراقات است قوله: " اگر نقطهء بیان روح ما سواه فداه این ایام حاضر بود امام وجه به تحریر مشغول میشد قل ضعوا الاوهام والظنون وخذوا ما آتاكم من لدي الله المهيمن القيوم " وقوله: " يا هادي امر عظيم است امروز نقطهء اولي به انا اول العابدين ناطق " الخ . نقيب صفت عربي به معني گواه و سرپرست و مرجع نقباء = جمع وبه اصطلاح عرفاء نقباء طبقه اي از اولياء که به ضمير و اسرار مردم آگاه اند و شمار آنها را سيصد نفر 237 گرفتند . واز مقام نقطه است قوله: " اعلم ثبت الله قدميك علي الصراط ينحصر باصول اربعة منهم الاركان وهم الانبياء وسبيل بلوغهم بالوحي في القلب ونزول الملك في اليقظة او في النوم ومنهم النقباء وهم ثلاثون في زمان الغيبة وسبيل بلوغهم بالسؤال في الحضور ومنهم النجباء وهم سبعون نفساً وسبيل بلوغهم التورع مع التطابق بالكتاب والسنة والاجماع والعقل ومنهم الفقهاء وسبيل بلوغهم الاخذ بالكتاب والسنة والاجماع والعقل المستنير بنور الله " الخ

و در کتاب بيان باب ۱۴ واحد ۸ قوله: " وهمچنين در اين ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابير الهي جواهر خلق را حرکت داده تا آنکه سيصد و سيزده نفر نقباء گرفته شده " الخ ودر لوحي است: " علماء اماميه برآند که حضرت قائم موعود بعد از ظهور در بيت الله به کلمه اي نطق مي فرمايد که نقباء از آن کلمه اعراض مينمايند و فرار اختيار ميکنند " الخ نقيع صفت عربي به معني مؤثر و کاري در خطايي است: " ويقدر لي كأس الفداء او سم نقيع الردي " 238 ودر خطاب معروف به عمه: " او يشفيك ويداويك السم النقيع وسراب البقيع عن الداء الشديد والعطش في قعر بعيد " نكث - ناكث نكث عهد و عقد را شکست و تايدده را واچيد . در لوح حکماء: " ونكثت العقود " الخ ونكث وناكث در کلمات علي امر المؤمنين در حق اهل واقعهء جمل و در آثار ابهي در حق بايان و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء در حق مخالفان خود بسيار است . در خطاب و صباياي عهد است :

" رب احفظ حصن دينك المبين من هؤلاء الناكثين " نكس - تنكيس مصدر عربي به معني واژگون و زيروبالا کردن و سر به زير انداختن و برگرداندن . در لوح به شيخ محمد باقر مجتهد اصفهاني است: " بكم انحط شأن الملة ونكس علم الاسلام وثل عرشه العظيم " . ودر کتاب اقدس است: " قد ظهر سر التنكيس لرمز الرئيس طوي لمن ايده الله علي الاقرار بالسنة التي ارتفعت بهذه الالف القائمة الا انه من المخلصين " بيان الف قائمه به نفس ابهي 239 و تحقق و ارتفاع شش دور و مرحلهء خلق الله السموات والارض في ستة ايام به امر ابهي و اشاره به قسمتي از کلمات مرموز شيخ حسائي است که صورت آن در مجموعهء شهيرهء مطبوعهء از الواح ابهي بدين طريق ثبت مييابد قوله الاعز: " صورت مكتوبي از شيخ احمد مرحوم در ذکر قائم ملاحظه شد حال از شما خواهش مينمايم که به انصاف آن را

معنی نمائی و اگر خود را عاجز یافتی از بحر اعظم سؤال کنی که شاید از فضل و رحمت واسعة الهیه در ظلّ سدره ربّانیه درآئی و تفصیل آن این که در ایام توقّف در عراق میرزا حسین قمی نزد این عبد آمده مع صورت مکتوب و مذکور داشت که حضرات شیخیه استدعا نمودند که این کلمات را معنی و تفسیر نمائید و این عبد نظر به اینکه سائلین را طالب گوهر علم نیافت متعزّض جواب نشده چه که لَوْ لَوْ علم الهی از مشاهده اعین غیر حدیده مستور به اگرچه فی الجمله ذکر شد و لکن به تلویح و اشاره و صورت آن مکتوب به عینه در این لوح نقل شده بدون زیاده و نقصان و هذه صورة ما كتبه الشيخ الاجل الافضل ظهرا لاسلام و كعبة الانام الشيخ احمد الاحسائي الذي كان سراج العلم بين العالمين في جواب من قال ان القائم في الاصلاب انا تركنا اوله و كتبنا ما هو المقصود بسم الله 240 الرحمن الرحيم اقول روي انه بعد انقضاء المص بالمرأ يقوم المهدي عليه السلام والالف قد اتى علي آخر الصاد والصاد عند كم اوسع من الفخذين فكيف يكون احدهما وايضاً الواو ثلاثة احرف ستة والالف ستة وقد مضت ستة الايام والالف هو التمام ولا كلام فكيف الستة والايام الآخر والا لما حصل العود لانه سر التكنيس لرمز الرئيس فان حصل من الغير الاقرار بالستة الباقية ثم الامر بالحجة وظهر الاسم الاعظم بالالفين القائمين بالحرف الذي هو حرفان من الله اذ هما احد عشر وبهما ثلاثة عشر فظهروا والذي هو هاء فاين الفصل ولكن الواحد ما بين الستة والستة مقدر بانقضاء المص والمرأ الخ. ودر شرح او مذکور در ضمن نام سبعة نقل از شيخ ذكري است ودر شرح خطبه طنجيه از حاجي سيد كاظم رشتي چنين مسطور است : "وقد اشيرالي هذا المعني الواو المنكس في آخر الاسم الاعظم (تصوير) فان الواو واوان والفاء قائم في الوسط فالاولي اشارة الي الدنيا لانها خلقت في ستة ايام والثانية اشارة الي الاخرى لانها كذلك والالف القائم بينهما اشارة الي القطب القائم علي كل نفس بما كسبت " الخ. و حاجي محمد كريخان در شرح رموز مذکور رساله اي مورخ ۱۲۸۲ نگاشت و خلاصه اي ازان اينكه مراد شيخ از قوله : 241 " اقول روي انه بعد انقضاء المص " الخ همان حديث مفصل ابوالبيد مخزومي است و تفسیر مجلسي را در باره وقت ظهور مهدي قائم تضييف نمود و خود هم بيان مطابقی نکرد و مراد از صاد مذکور را 90 درجات فوق الرأس منطقة فلکی گرفت و نوشت همان عين صاد مذکور در روايت است که پيغمبر در ليلة المعراج زير عرش ازان وضو ساخت . در مجمع البحرين است : " في حديث النبي اذن فاعتسل من صاد قيل هوماء يسيل من ساق العرش وماء منه كل شيء حي است که نقطه دائره امکان ميشود و از ثنّي و تنزل نقطه الف حاصل گرديد . و نخذ به معني طائفه و مراد از فخذين دو سلسله قوس صعود و نزول است " . و از حضرت نقطه در ضمن شرح سورة القدر از قرآن است : " وان ذلك الشكل (شكل ستاره كشيده شده) هو حرف من حروف الاسم الاعظم الذي قال علي في قوله وان صورته هي هكذا : (شكل كامل اسم اعظم كه حضرت علي كشيده) وما من عبد تقش علي

خاتم عقیق حمراء یعنی الآ وقد جمع کل الخیر ویكون حرزه من کل سوء کان ذلك هو الاسم الاعظم الذي حکي عن مراتب الثلاثة عن التوراة والاسماء الاربعة من الانجیل والاسماء الخمسة فاعرف ما عرفتک من الاکسیر الاحمر فانه لعزیز عظیم " . 242 نمرود نام پادشاه جبار مشهور از سریان وبابل معاصر با ابراهیم و عربان این نام را به مانند نامهای فرعون و قیصر و کسری لقب عام آن سلاطین کرده در جمع نمارده استعمال کردند . در لوح رئیس است : " واذکر اذ او قد نمرود نارالشکر لیحترق بها الخلیل الانجیناه بالحق واخذنا نمرود به قهرمبین " . نَمِيقَة صفت مؤنث عربی به معنی زینت کاری و زیبا کرده . در خطابی است : " قد اطلعتُ بمضمون نَمِيقِک الغراء " که مقصود نامه از طرف مخاطب میباشد نَهَبَ در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی : " قد قتلتَ الکبیر ونهبتَ (غارت کردی) الصّغیر " نوبلاک مسیس امیلی توبلاک آلمانی الاصل ساکن ایالات متّحده امریکا با دخترانش در ایام اقامت میرزا ابوالفضل گلپایگانی در واشنگتن بهائی شدند و او 243 در کشور آلمان تبلیغ مؤثر کرد و توان گفت گشایش ابواب آن کشور بر روی این امر به واسطه او شد و در سفرنامه بدایع الآثار مذکور است . نور - نورا از بیان مرکز امر ابهی عبدالبهاء برای جمعی است : " النور هو موجات مادیه مثل الحرارة وغيرها من تأثیرات المادّة فلو کان له فضیلة فذ باب الفوسفوری افضل من الانسان هكذا بعض دود التي يظهر منها الشرار لکانت ایضاً افضل من الانسان ومن احتكاك القوة الجاذبة والقوة الدافعة يحدث نور وهو البرق فهل ذلك افضل من الانسان ومن ضرب الفولاذ علی الحجر الصّوان تقدح النار فهل الحجر احسن من الانسان والنور والنار ليس بالحجر ولا بالفولاذ بل يحدث من الضرب والنور نفسه لا یري الاشياء بل يجعل اشياء تري بناء علی ذلك نور الشمعة او القندیل او الشمس يظهر الاشياء لکنه بذاته لا یري شيئاً ثانياً نور البصر انه يظهر الاشياء ویراها وانه ولو کان اعلي من الاجسام المضيئة كنور الشمعة او القندیل فانها لا تدرك الاشياء التي تظهرها وترها ثالثاً نور العقل اعلي من نور البصر لانه يظهر الاشياء ویراها ویرعفها ولكن مع کل علوه نور العقل مقید الحدود بالظروف والوقت لانه لا یقدر علی اظهار الاشياء وروئيتها وفهمها الا بعد 244 ایجادها وخلقها رابعاً النور الالهي هو فوق الحدود والقيود والوقت والماضي والحاضر والمستقبل هو المظهر الذي یري المعارف الکاشف للاشياء من قبل و من بعد ایجادها وخلقها الله نور السموات والارض فی القدس یضیئون قبر المسيح بالكهربائية ویظنّ العوام الروسيون بانه من قبر المسيح حتی انهم یشترون القنادیل ویشعلونها طول سفرهم من القدس الي بلادهم کلها یکاد یخلص الزيت یطوؤونها حتی بذلك لا تطفئ النور الذي رآوه مشرقاً من قبر المسيح " انتهى ودر بین مسلمانان ذواتورین لقب عثمان خلیفه سوم شد که دو دختر پیغمبر را به تعاقب به زنی داشت . و نور نیز قسمتی از مازندران که موطن نیاکان ابهی بود . و نیز نام کتایب از میرزا یحیی ازل بود و او خود را به آن نام میخواند . و نیز در کتاب اقدس طهران را افق النور

نام کردند قوله: " افرحي بما جعلك الله افق النور وسميت بهذا الاسم " الخ . وآية نور مشهور در قرآن قوله : " الله نور السموات والارض " الخ که از مقام نقطه شرحي بر آن صادر گردید و آن صرف تشبيه وتوضيح وتعبير میباشد . ودر حدیث نبوي است : 245 " خلق الله الخلق في الظلمة ثم القي عليه نوراً " ودر آثار این امر متبادراً نورین نیرین شیخ احساسی وسید رشتی است . و بر سلطان الشهداء و محبوب الشهداء هم اطلاق گردید . وبقعه نورا مراد عکا است که ضمن نام بقعه ثبت میباشد . نوش آباد نام قریه ای از کاشان که اکنون مرکزی ضعیف در این امر است در الواح و آثار خصوصاً آقا میرزا محمد علی شهیریه ارباب آقا میرزا با عائله اش تکرار ذکر یافت . نیروز معرب نوروز فارسی است در کتاب اقدس است : " وجعلنا النور عیداً لكم " نیشان نام متداول بین یهود و اواخر ماه دوم بهار که بارانش به نام خیر و برکت بین مسلمانان شایع است و در آثار بدیعه بسیار به تشبیه مورد استعمال گشت . در لوح به نصیر است : " اگر نفسي خود را از این نیشان سحاب رحمانی محروم نماید " الخ و در لوح دنیا است : 246 " ای دوستان سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیشان یزدانی تازه و خرم شوید " . نیریز قصبه شهر در فارس مرکزی از قدیم برای این طائفه که به نوع مفصل اوضاع و اشخاص مرتبط به این امر در بخشهای ظهور الحق مسطور است و نام آقا سید یحیی وحید اکبر و پدر زینش حاجی شیخ عبدالعلی و نیز ملا عبدالحسین و مشهدی میرزا حسین قطب و حاجی محمد تقی ایوب و علی سردار و محله چنار سوخته و دامنه بالا طارم مشهور است و شرحی که از هنگام ورود وحید اکبر و بعد از آن در کتیبه مسجد موجود است از آثار تاریخیه میباشد . و نیریز در آثار حضرت بهاء الله به رمز ن ی مذکور است قوله : " ن ی جناب احمد علی علیه 669 هو الاقدم الاعظم یا احمد قبل علی ان استمع نداء مالک القدم الذي ارتفع من شطربجنه الاعظم " الخ . وقوله : " یا احباء الرحمن فی النون والیاء " الخ . ودر سورة الصبی به خطابات التفات و عنایت مفتخر است قوله : 247 " یا احباء الله من اهل تلك القرية فاعتصموا بحبل الله ثم اشكروه بما فضلکم بالحق واصبحتم برحمة من الله وكنتم علی منهج الحق مستقيماً ان یا اشجار القرية فاسجدوا لله بارئکم بما هبت علیکم نسمة الربیع فی فصل عز احديا وان یا ارض تلك القرية فاشکری ربک بما بدلک الله يوم القيمة و اشرق علیک انوار الروح من افق نور قدیما " وقوله : " ان یا اهل القرية فاشکروا الله بارئکم بما انعمت بالحق وفضلکم علی الذین هم كانوا علی الارض بحيث شرفکم بلقائه وعرّفکم نفسه ورزقکم من اثمار سدرة الفردوس اذا فابشروا فی انفسکم ثم افتخروا علی من فی الملک جمیعا " الخ . نیشابور نیشابور بلد معروف در خراسان . در تاریخ ظهور الحق اوضاع و احوالشان خصوصاً شرح حال حاجی عبدالحمید ابا بدیع به تفصیل نگاشته گردید و خانه حاجی معلوم ولی مخروب است و از مؤمنین سابقین آنجا آقا احمد از شهداء

قلعه طبرسي وديگر حاجي محمد باقر بن ملا مراد واسدالله بن استاد كاظم و شيخ عبدالصمد بن شيخ عبدالله و شيخ محمد و حبيب الله ملكوتي بن منشي باشي و ميرزا يوسف خان و نصرالله و آقا محمود است .

ه - 248 ه رساله تفصيل هاء از آثار نقطه معروف است و خود در شأن آن رساله چنين فرمود
قوله: " و انني يحكم ما فصلت في نسخة العين في تفسير الهاء ليبتل كل شبهات الحكماء وانصفوا بين يدي الله
" انخ و نيز در رساله غناء است قوله: " چنانچه در رساله تفسير هاء و رسائل ديگر ابطال قول بعضي
از ايشان شده " انخ و شرحي در مقام ه و هو در ضمن نامهاي اسم و بهاء و نكس و غيرها ثبت است . و ايام
هاء در اصطلاح اهل بهاء چهار يا پنج روز قبل از ورود شهر العلاء ماه نوزدهم بياني افزوده و ايام زائده
خارج از شهر ميباشد و آداب و اعمال آن ايام در كتاب اقدس والواح مسطور است قوله :

" انا جعلناها مظاهر الهاء بين الليالي والايام " وقوله
" قل يا الهي وناري ونوري قد دخلت الايام التي سميتها بايام الهاء في كتابك يا مالك الاسماء " وقوله :

249 " قد تشرفت الايام الهاء يا الهي بالايام التي سميتها بالهاء كان كل يوم منها جعلته مبشراً ورسولاً
ليبشّر الناس بالايام التي فرضت فيها الصيام علي خلقك وريتك " انخ و ها و ميم در الواح رمز از همدان
ميباشد كه جدا گانه ذكر است . و نيز حرف ه در آثار ابهي رمز از هادي نام و غالباً ملا هادي قزويني
از لي است قوله : " ان رأيت الهاء قل له يا هاء الهاوية " و دريكي از آثار خطاب به آقا سيد عبدالهادي
قزويني است : " هو الاقدس الاعظم يا عبدالهاء " هاتف اسم فاعل عربي به معني داد زننده و به معني
منادي غيب گويند و از حضرت عبدالهاء در حق بهائيان است : " ويسمعون نداء هاتف الغيبه بالبطارة
الكبري " . هادِم بر اندازنده و خراب كننده . در خطاب و صبايي عهد است : " هادمة للبنيان "
هادي اسم فاعل عربي از هدايت . و از هادي نامان مشهور مذكور در آثار:
حاجي ملا هادي سبزواري شرح حيات و وصف الحالش در اسرار الآثار العموميه 250 ثبت ميباشد
و در لوح بسيط الحقيقه در شأن او است : " در حكيم سبزواري مشاهده كن در ابيات خود شعري
ذكر نموده كه از آن چنين مستفاد ميشود كه موسائي موجود نه و الا زمزمه اني انا الله در هر شجري
موجود و در مقام بيان به اين كله تكلم نمود و مقصود آنكه عارف بالله به مقامي صعود مينمايد كه
چشمش به مشاهده تجلي مجلي منور و گوشش به اصغاء نداء او از كل شئي فائز , اين مقامات را
حكيم مذكور حرفي ندارد چنانچه اظهار نموده اند اين مقام قول و لكن مقام عمل مشاهده ميشود نداي
سوره الهيه را كه بر اعلي البقعه مابين بربه تصريحاً من غير تأويل مرتفع است و به اعلي النداء كل را نداء
ميفرمايد ابدأ اصغاء نموده چه اگر اصغاء شده بود به ذكرش قيام مينمود حال بايد بگوئيم آن كله

عاریه بود و از لسانش جاری شده بود و یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده
 او عرف و ستر او عرف وانگر " و در یکی از آثار به امضاء خ ا د م مورخ سنه 97 خطاب به میرزا
 علی محمد بن اصدق است قوله: " در مکتوب آن جناب ذکر حاجی سبزواری علیه 669 بود لوح امنع
 اقدس از سماء مشیت نازل و به خاتم عزمین و ارسال شده به او برسانید لتقرعینه و یفرح 251 قبله
 وینشرح صدره و یقوم علی ما ینبغی فی ایام ربّه الظاهر العزیز الکریم " و حاجی شیخ هادی نجم آبادی
 در اثری به امضاء خادم خطاب به آقا میرزا ابو الفضل گلپایگانی است: " درباره جناب حاجی شیخ
 هادی علیه 669 ذکر فرموده بودند از قول این فانی تکبیر خدمتشان برسانید ینبغی لجنابه ان
 یظهر بالاستقامة الکبری علی امر ربّه مالک الوری یسأل الخادم ربّه ان یؤیده علی ذلک لیهدی الناس
 الی سبیل الرشاد " و ملا هادی قزوینی از حروف حی که بالاخره از شهداء و زعمای بایان ازلی
 قرار گرفت و در آثار و توقیعات نقطه مذکور و در الواح بسیار از مقام ابهی به لحن شدید ذکر است
 چنانچه در ضمن نام یحیی و حرف ه ذکر می باشد و در لوحی خطاب به ملا باقر حرف حی تبریزی
 برای دعوت او است قوله: " وان رأیت اسم الهاء ذکره بما نزلناه علیک من آیات عزّ بدیع " دیگر صادر
 در بغداد قوله: " هو العزیز الجمیل توحید بدیع مقدّس از تحدید ای هادی انشاء الله به انوار
 صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهتدی شده و بعد سؤال از انقطاع شده بود دیگر سؤال
 از رجعت شده بود و اما ما سألت من حدیث المشهور 252 من عرف نفسه فقد عرف
 ربّه و اما ما سألت فی ما ورد فی الحدیث بانّ المؤمن حی فی الدارین " الخ . و در لوحی مذکور
 صادر بعد از اعراض وی قوله: " ان رأیت الهاء قل له یا هاء الهاویة انت تفرح وینوح نقطة الاولی
 من فعلک یا ایها المشرک المرتاب انا اهلناک لحکمة من لدنا ان ربک هو العزیز العلام اتق الله ولا تقل
 ما یلعنک الذرات " الخ و میرزا هادی دولت آبادی اصفهانی بابی ازلی مذکور در آثار مقام بهاء الله
 و عبدالبهاء به کمال شدت . در لوحی است قوله: " هو الظهار الناطق المقتدر العلیم الحکیم الحمد لله
 الذی اظهر بسلطانه ما اراد هادی دولت آبادی را به نصائح مشفقانه و مواعظ حکیمانه نصیحت
 نمودیم که شاید از شمال وهم به یمین یقین توجه کند و از موهوم به شطر قیوم اقبال نماید و به انوار
 حضرت قیوم فائز شود نصائح قلم در صخره صماء اثر ننمود و ثمری ظاهر نه حال جمعی به مثابه حزب شیعه
 ترتیب داده و لکن بعضی از نفوس مانند هادی دولت آبادی و مهدی نجف آبادی جمیع همت را
 ب اضلال خلق مصروف داشتند " و قوله: 253 " امر حقّ به مقامی رسیده که جوهر ضلال که به
 هادی موسوم هادی ناس شده و به اعراض کمر بسته " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله:
 " حال در میرزا هادی دولت آبادی و صاد اصفهانی در ارض طاء تفکر لازم اول به مجرد اینکه شنیده
 او را بابی گفته اند اضطراب اخذش نمود به شأنی که وقار و سکون مفقود گشت بر منابر ارتقاء جست

و نطق نمود به کلماتی که سزاوار نبود یا هادی نزد اخوی رفتی و دیدی حال به ساحت مظلوم توجه نما شاید نفحات وحی و فوحات الهام تورا تأیید نماید و به مقصود فائز گرداند حال نفس غافل به جبل روضه خوانی تمسک جسته لعمرالله آنه فی کذب مبین چه که این حزب را اعتقاد آنکه در ظهور قائم ائمه سلام الله علیهم از قبور برخاسته اند هذا حق لا ریب فیہ " الخ . و ذکر می از او در لوحی ضمن نام جمال و شرف و یحیی ثبت است . و از غصن اعظم عبدالبهاء در حق وی میباشد قوله : " جمیع اهل اصفهان واقف و مطلع اند که رئیس آن قوم در حضور عموم بر فراز منبر به صریح عبارت تبرّی از حضرت نقطه اولی روحی له الفداء به اقبیح عبارات نمود " . و از مهدی نامان مذکور در آثار : میرزا مهدی گیلانی لاهیجانی در اصفهان اقامت داشته تحصیل علوم میکرد و معتاد 254 به شرب و غیره بود و با آقا محمد علی تنباکو فروش معهود معاشرت یافت و در طهران بای شد و هنگامی که میرزا اسدالله اصفهانی با حاجی میرزا حیدر علی عازم ادرنه بودند او نیز عزم کرد و به لباس درویشی درآمد و در اسلامبول حاجی میرزا حسین خان سفیر ایران و ایرانیان از ملاقاتش مسرور شدند و سید محمد اصفهانی بای ازلی معروف در آنجا بود و او را ملاقات و ازلی نمود و بر آن داشت که نامه ردّ آمیز نسبت به مقام بهاء الله به آقا محمد علی نامبرده فرستاد و جمال ابهی از قول آقا محمد علی کتاب بدیع صادر فرمود و آن کتاب چون در حلّ مشکلات و اعتراضات ازلیان است غصن اعظم عبدالبهاء پیوسته تأکید داشت که طبع و نشر شود و بالاخره در طهران منتشر گشت . و از جمله مسطور در لوح فؤاد قوله : " ثم اخذنا المهدی " مراد میرزا مهدی مذکور پیشوای شیعیان ساکن اسلامبول میباشد . و قوله : " فانظر فی الذی اقتری علینا قد اخذه الله بقدره و سلطان ثم الذی یری الملک لنفسه قد اخذه بذنبه و جعله عبرة لا ولی الابصار " مراد فؤاد پاشا نیز هست و ذکر میرزا مهدی ضمن نام بدیع هم ثبت گردید . 255 دیگر سید مهدی دهجی یزدی اسم الله المهدی که در دوره مرکز عهد ابهی عبدالبهاء بالاخره ناقض شد قوله : " ان یا مهدی قد حضر بین یدینا کتابک و اجبناک بهذا اللوح لتفرح به فؤادک و تكون من المستبشرین و انی لا شکون عن الذین یدعون حیّ و یرتکبون ما یحزن به فؤادی و یعملون ما امرهم به هواهم و یرتکون ما امروا به من لدن علیم حکیم و انک لتعلم بانّ الناس لو یشهدون من الذین یدعون حیّ شیئاً لینسبونہ الی نفسی المظلوم الفرید قل یا قوم لیس البرّ لمن ادعی بل لمن اتقی و اتبع سبیتی الغراء بین الارض و السماء " و قوله : " قد حضر فی المنظر الاکبر ما ارسل الیک من الشّین و الجیم نسأل الله بان یرفعهما من یدای ذکره بین العالمین و مظاهرها الاستقامة بین البریة و مطالع البرّ بین الخلق انه لهوالمقتدر العزیز الحکام و اما ما استفسر منک بالتصریح فی امر جولاً قل انه رجع فی السّجین و ربّ العالمین و لکنّ الفرق بینهما لیس بهین الاول ای جولاء الذی کان من قبل و ضرب به المثل انه مسکین مسکین و الثانی انه لعین العین " و قوله : " ان یا اسمی قد بلغ کتاب الذی ارسل الیک من الذی " و قوله : " ان یا مهدی ان انظر من افق

البداء انوار وجه ربك العلي الابهي ثم استمع 256 النداء من هذا القلم الابهي انه لا اله الا انا المهيمن
 القيوم ان انزع مما لصي الاخوان مطمئناً بفضل ربك الرحمن " وقوله : " ان يا مهدي استمع نداء من
 كان متغمساً في بحر البلاء واذا تمهله الامواج يرفع رأسه ناظراً الي الشرق ويقول قد اتي المحبوب ان اقبلوا
 اليه ثم تأخذه الامواج ويغرقه واذا سكت يطلع رأسه ناظراً الي الغرب وناطقاً باعلي الصوت هذا محبوب
 العالمين قد اتي لنجاتكم وارتفاع مقاماتكم " وقوله : " هو العزيز البديع الواح قدس منير به تو انزال وارسال
 فرموديم اي مهدي با نفس ثقیل وجسد کسیل به سماء عز قدس نبیل صعود ممکن نه " وقوله :
 " لاسم الله المهدي نازل اياك ان تفعل ما تحزن به قلبي ان اجعل لا تدریک فیما ادري
 وما لاعرفته فیما اعرف انت مني هل ينبغي الحزن بعد هذه الكلمة " وقوله : " وهم قاموا علينا بظلم
 عظیم قد اخذوا اسمي واصفياي یظلم ناح به سگان الملاء الاعلی " الخ که در قضیه گرفتاری اسم الله
 مهدي و جمعی از معارف بهائیان در سجن طهران میباشد . وقوله : 257 " الاقدس الاعظم الامنع
 الاعلی ان يا اسمي ان احمد الله بما جعلک امطار الفضل لا ذرعه في الاراضي الطيبة المباركة
 وجعلناک ربيع العناية لما غرسناه من الاشجار البديعة المنیعة هذا فضلي لا يعادله ما خلق في
 الامکان گویند یکی از ملوک عرب به یکی ازندماء گفت که آیا میشود نفسی فالوده نخورده
 باشد و نشناسد آن ندیم عرض نمود بلی بسیاری از نفوس هستند که نخورده اند و نمیدانند تا آنکه یومی
 از ایام عربی بر ملک وارد شد ندیم عرض نمود گانم این است که این از آن نفوس باشد که ادراک
 فالوده نموده و نمیداند چیست ملک ذکر نمود اگر چنین باشد یک بدره زر به توعطاء خواهم نمود بعد
 امر به بسط طعام نمود از هر قبیل اطعمه موجود شد فالوده را نزد عرب گذاشتند شروع در اکل نمود
 از طریق خوردن ادراک نمودند ندیم از او پرسید که این چیست گفت در قرآن مجید حق جل و عز نخل
 ورمان فرمود نخل در بلاد ما هست گانم این است که رمان باشد ندیم عرض نمود ای ملک باید
 دویدر زرعطاء کنی چه که رمان را هم نشناخته " وقوله : " ان جناب اسم الله را دیده اند انه لعمری
 جز صلاح و فلاح از حق جل جلاله نخواسته و در لیالی و ایام از برای جمیع امم عالم نعمت و رحمت
 و عنایت و شفقت حق جل جلاله را مسألت مینمود و جز خیر در نفسش مذکور نه " الخ و در ضمن
 258 نامه ای بیت و حرب نیز ذکر است ومع الوصف بعد از مقام ابهی که نیز سنین متمادیه به همان
 مقام گذراند و به خدمت این امر و تحکیم قضیه عهد و میثاق پرداخت در اواخر ایامش مردود غصن
 اعظم عبدالبهاء واقع شد و این خطاب را در طهران در حق وی امر به طبع و نشر فرمودند قوله : " یزد
 جناب حاجی میرزا محمد افشار علیه بهاء الله الابهی هو الله رب ورجائی ترانی ای یار روحانی
 نامه نورانی منظوماً و منشوراً ارسال نموده بودی به نهایت روح و ریحان قرائت گردید همچنین جوانی که
 برای آن شخص پلید مرقوم نموده بودی سالهای عدیده به گمان خویش منادی میثاق بود تا

آنکه تکلیف باردي نمود " انخ ودر خطاب و بیانی برای جمعی ذکر سید مهدی دهجی و ذکر دهج به معنی غبار است و در مناجاتی برای بعضی بهائیان دهج و سؤال سید مهدی از آن و جواب آنکه بعد معلوم خواهد شد و بعد قضیه او برای پسرش سید حسین دربارهٔ منور خانم واقع شد و او میگفت سه چیز پشت مرا شکست یکی صعود جمال مبارک دیگر نقض میرزا محمدعلی سوم ناامیدی اش برای ازدواج پسرش . و از مهدی نامان مشهور مذکور در آثار حاجی سید مهدی شیرازی ساکن رنگون برما در لوحی خطاب به او است : 259 " یا مهدی علیک بهائی باید سید مصطفی و آن جناب و سائرین به کمال اتحاد و اتفاق بر ارتفاع کلمه بین عباد قیام نمائید " انخ و حاجی سید مهدی افغان یزدی و حاجی میرزا مهدی طبسی برادر حاجی میرزا محمد تقی طبسی و میرزا مهدی رشتی و میرزا مهدی یزدی اخوان الصفا و آقا سید مهدی گلپایگانی ساکن عشق آباد رئیس اخیر محفل روحانی در آنجا و مدیر مجله خورشید خاور مذکورند از آن جمله در خطابی است قوله : " عشق آباد هو الله ربّ ورجائی انادیک فی العشی والابکار و بطون اللیالی والاسحار و ادعوک بقلبی و روحی و فؤادی ان تؤید عبدک الصادق المنتسب الی النفس المقدّسة عبدک الذی صعد الیک " انخ مراد از نفس مقدّسه میرزا ابو الفضل گلپایگانی است که آقا سید مهدی نامبرده پسر خواهر او بود . و مهدی آباد از توابع یزد که جمعی از بهائیان اقامت داشتند . هاشم اسم فاعل به معنی کریم و ترید کننده بهر مهمان . و نام اشخاص بسیار و مشاهیر مذکور در آثار چنانچه هاشم جدّ پیمبر و بنی هاشم خاندان او معروف اند و از مولی الوری عبدالبهاء در خصوص فتنه اصفهان و یزد ۱۳۲۱ هج. ق. است : " یک نفر از احبّای الهی را که تازه فوت نموده از زیر خاک بیرون آورده 260 قطعه قطعه کرده آتش زدند " انخ که مراد استاد هاشم قزوینی میباشد . و در رسالهٔ ردیّه منسوب به عمّه نشر یافته از بایان ازلی تفصیلی از هاشم کاشی است که از مدعیان بایه بود ولی توبه و بازگشت نمود . هام - استهام سرگشته و آشفته شد . از غصن اعظم عبدالبهاء است : " وهام فی بیداء الولاء و استهام فی نور جمالک " هامیه اسم فاعل مؤنث عربی به معنی جاری و پراکنده . از غصن اعظم عبدالبهاء در وصف بلیات و شهادت بهائیان خراسان است قوله : " فالعیون هامیه العبرات " . هان ساکن واشنگتن آمریکا در ایام اقامت میرزا ابوالفضل گلپایگانی به واسطهٔ او ایمان بهائی یافت و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء مذکور میباشد . هب فعل امر از وهب . در لوح به نصیر است : 261 " هب لی بسطان عنایتک " به من به قدرت توجه و کرم بخشش کن . هبوب - هبوب مصدر عربی به معنی وزیدن . در خطاب به بهائیان خراسان است : " ایا نفحات الله هبی معطره " هبی به ضمّ هاء امر مخاطب از هبوب و معطره به کسریا فتح طاء اسم فاعل یا اسم مفعول مفرد مؤنث از تعطیر یعنی ای نفحات الهی عطریزانه بشتاب و بوز . و خطابی دیگر به آقا

سید احمد افغان است: "هییٰ الی اشرف الاوطان" هُوب بادِ وزان. در لوح حکما است: "کن هُوب الرحمن لاشجار الامکان" هِجرت عربی ترک اقامتگاه به جای دیگر و در اسرار الآثار العمومیة تفصیلی است و در آثار الواح این امر نام هجرت‌های متکثره در دوره های گذشته الی الحال در مواضع مختلفه ذکر یافت و در کتاب ایقان راجع به مهاجرت به کردستان است قوله: "چون فی الجملة بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم" و سورة الهجر از آثار صادر در ادراکه قوله: 262 " هذه سورة الهجر نزلنا بالحق ليظهرها مظلوميتي بين السموات والارضين" الخ . و در لوحی است قوله: " هو العزيز لم يزل نفحات قدس از رضوان عنایت الهی دروزیدن بوده چنانچه از هجرت این مهاجران به این سمت اشتها رعلو این امر جمیع امکانه این ارض را احاطه نموده چنانچه جمیع اهل این اطراف مطلع شده اند و این نصرت را سلطان احدیه به ید خود اعداء فرمود من دون این که احدی مطلع شود و یا شاعر باشد این است معنی آن شعر پارسی که میگوید: تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید" و قوله: " هو الباقي باسمي في ملكوت الاعلي سبحان الذي خرق حجابات الممكنات بسلطانه وخلق السموات بامرہ قل انه يريد ان يخرج من بينكم وحده ولم يكن معه احد الا نفسه قل ان كينونة القديم يريد ان يخرج من بين اعدائه واحبائه انت يا حسين استمع نداء سميك الذي ابتلي في الارض بما اكتسبت ايدي الظالمين وتعرف قدر اخيك الذي هاجر مع الله العزيز القديم" الخ . و در لوح رئیس خطاب به ذبیح و همهرانش قوله: " طويي لكم بما هاجرتم من دياركم وطفتم البلاد حبا لله موليكم العزيز القديم" 263 و نیز جمعی از بهائیان به این نام و نشان مهاجر و مهاجرین مرسوم و مشهور گردیدند . هُجوع مصدر عربی به معنی خواب و آرامش در شب . در لوح طب است: " ولا تأكلوا الا بعد الجوع ولا تشربوا بعد الهجوع" و در خطاب معروف به عمه است: " فاستقضي من الهجوع" . هدر - هدير عربی آواز کبوتر . در لوحی است: " هدرت الورقاء" و در لوحی دیگر: " كذلك هدر طير البيان علي الاغصان" و در خطاب معروف به عمه است: " او يمنعك طنين الذباب عن هدير الورقاء" هدهد عربی مرغ شانه سر معروف و در الواح و آثار لقب مادر آقا محمد کریم عطار مشهور بود قوله: " اينکه درباره امة الله هدهد عليها بهاء الله مرقوم داشتید لسان عظمت به این کلمهء علیا ناطق قوله يا ايها الناظر الي وجهي والقائم علي خدمة امري بشرها من قبلي وكبر عليها امراً من لدن ربك المشفق الكريم انا ذكرناها من قبل و بنت اسمي الاصدق" الخ . دختر اسم الله الاصدق زوجه آقا محمد کریم عطار و نیز 264 هدهد نام اصلي زنی طبسی بنت ملا عظیم که ایمانشان به این امر بدین طریق شد که دونفر بهائی را در سفر دزد زده کتابی در اشیائشان دیدند و صبح هردورا با کتاب نزد آخوند ملا عظیم بردند که اینها بابی اند و حکم قتل دهید و او گفت هردورا به من دهید تا به دست خود چوبکاری کنم و در شب کتاب را مطالعه کرده

مؤمن گردید و صبح هردورا مصاریف داده روانه نمود و کتاب را نگه داشت و روزی پسر بزرگش شیخ محمد رضا همان کتاب را دیده نهانی خوانده ایمان آورد و روزی دیگر دخترش هدهد نیز کتاب را نهانی خوانده ایمان آورد و از حال یکدیگر بی خبر بودند و روزی محمد رضا به خانه رسیده خواهر را به حال مطالعه کتاب دید به تغیر اظهار کرد که این چیست میخوانی و او تعریف و توصیف از کتاب نمود و هردو ایمان خود را آشکار نمودند و پدر هم از حال آن دو مسرور گشت و هدهد زوجه آقا محمد جعفر شده به ازغند رفت و بعد به تربت قرار گرفت و بالاخره در مشهد بود و هنگامی که فروغی و حاجی محمد ترک و سه نفر دیگر را حکومت حبس کرد و کسی جرأت رفتن در پیرامون آنها نداشت هدهد به درب زندان رفته گفت برادران خود را میخواهم ملاقات کنم زندانبان از بزرگتر خود اجازه گرفت و مدت زمانی که محبوس بودند هدهد برایشان غذا میبرد و نزد تلگرافچی رفته پول زیادی داد که 265 به حضور شاه تلگراف کند و دو ماه گذشت و خبری نشد و او به تلگرافخانه رفته تشدد کرد که چرا تلگراف نکردی و او گفت تغیر نکنید همین حال گفتگویی از شما به میان بود باز تلگراف زدیم و جواب میآید و پس از سه روز جواب رسید که محبوسین را به این زن شجاع بخشیدیم و ایشان به محضر مولای خود عرض کردند و نام هدهد را در حقّ ام ثابت کردند قوله: " به واسطه جناب امین امة الله هدهد والدة بدیع " انخ هدیه عربی ارمغان و پیشکش در لوح به نصیر قوله: " ذکر شده بود که همیشه مع مراسله هدیه ای به ساحت مرسل میداشتی " و در خطابی است: " در ملکوت ابهی هدیه ای خوشتر از این نه و در ملأ اعلی ارمغانی دلکشتر از این نیست ". هرَم مصدر عربی رسیدن به نهایت پیری و ضعف پیری در کتاب اقدس: " من كان في نفسه ضعف من المرض او الهرم ". 266 هرْمس حکیم مشهور مصری در اسرار الآثار العمومیة تفصیلی است و در لوح حکمت نام الواح هرْمسیه ذکر است. هرِیس مستر هویر هرِیس از بهائیان اهل نیویورک امریکا در اوایل نشر این امر در آن مملکت بهائی شد و سفر و تبلیغ و نطق کرد و در سفرنامه امریکا مذکور است مستر هرِیس منظور نظر عنایت گردیده و در محافل عمومی مأمور به نطق قبل از خطابه مرکز ابهی عبدالبهاء شد و او در سال 1906 با مستر ماریون هویر به زیارت به عکاء رفته بود و بعد از ایامی به اتفاق عدّه ای از بهائیان ایرانی به هند رفته شهری در آن مملکت نطق و تبلیغ کرد و مراجعت به امریکانمود و به انواع خدمات امر بهائی با کمال تجربه و دانائی و منطق کوشید تا از این عالم در گذشت. هزیز-مهتر هزیز عربی لرزش و جنبش در لوح صورت زیارت هز سید الشهداء است " بمصیبتک منع القلم الاعلی عن صریره و بحر العطاء عن امواجه و نسائم الفضل من هزیزها ". مهتر اسم فاعل، لرزان از فرح و انبساط. در صورت صلوة یومیة است: 267 " ایربّ تری روجی مهترآ فی جوارحی و ارکانی " هز فعل ماضی = لرزاند و جنباند. در لوحی است: " تالله کنت راقداً هزّتی

نفحات الوحي و كنت صامتاً انطقني ربك المقدر القدير" هِشْتَن مصدر فارسي به معني وا گذاشتن ورها کردن . درلوح پارسي است : " پرسش ششم پس از هشتن تن که روان از تن جدا شده به آن سرا شتابند" الخ

هَشِيم عربي گياه خشکیده پاشیده و کاه . در قرآن است : "انا ارسلنا عليهم صيحة واحدة فكانوا كهشيم المحتظر" وقوله : " فاصبح هشيماً تذروه الرياح " ودر خطاب معروف به عمه است : " او يحميك محتظر الهشيم " هِضاب عربي جمع هَضْبَة تپه و کوه . در لوح به رئيس است : " بحيث ينوح الكئيب في الهضاب " 168 هَضَم مصدر عربي تبديل شدن غذا به حالت مستعد و صالح طبيعي جزو بدن . در لوح طب است : " لا تباشرالغذاء الا بعد الهضم " هَطَل - هَاطِل هَطَل باران دانه درشت پیوسته باريد . در کتاب اقدس است: هَطَال " كذلك هطل من سماء عنايي امطار مكرمتي " هَاطِل - هَطَال اسم فاعل و مبالغه از آن به معني جاري و ريزان شدن سيل . در لوح به نصير است : " وبه شأني از غمام فضل امريه و سحاب فيض احديه هاطل " ودر خطاب معروف به عمه است : " ثم البلد الطيب اخرج نباته باذن ربه من ذلك الفيض المدرار والغيث الهطال " هفت وادي - هفت منزل در ذيل سبع درح است . هَلاهِل به فارسي زهري مهلك . در لوحي است : " سلاسل در سبيلش سلسيل وهلاهل در حبش شهد بي عدل " 269 هَمَّ عربي حزن و بيتابي , در لوح طب است : " ان احتجب الهم والغم " وقوله : " لتعلم بان الهم ما اخذ جمالقدم " هَمَّت آباد قريه اي از توابع آباد مذکور در آثاره. هَمَج رَعاع همج عربي پشه کوره و مگس هائي است که بر حيوانات مينشينند و بر سيل تشبيه بر مردم فرومايه استعمال زياد پيدا کرده و با اتباع همجبر عاع که به معني عوام و مردم پست ميباشد تبين و تأکيد به مراد کنند و بدین طريق ذکر کلمه هَمَج رَعاع در آثار مرويه از نبوي و ديگر ائمه به اين معني متداول گرديد و از اينجا اصطلاح ادبي همج رَعاع باقي ماند که در آثار بديعه به کثرت استعمال شد چنانچه در کتاب اقدس است : " والذّي غفل انه من همج رَعاع " وخطاب: " انا امرنا کم بکسر حدودات النفس والهوي لا ما رقم من القلم الاعلي " متوجه به اهل بيان است و تعريف به کسر حدود معروف فيما بينشان در بردارد که مراد را نفهميدند و عمل بما نزل من قلم نقطه البيان را درهم شکستند و حال آنکه منظور کسر حدود و اوهام و خرافات و تمايلات نفس وهوي بود و تمام آيات و تأکيدات 270 متواليه در اوایل کتاب و بعدها براي جلب و جذبشان به دين و شريعت ميباشد. ودر لوحي در حق اهل بيان چنين مرقوم است : " اهمج من همج رَعاع واغفل من کلّ غافل وابعد من کلّ بعيد واجهل من کلّ جاهل ذروهم يا قوم بانفسهم ليخوضوا في هواهم ويلعبوا بما عندهم " ودر لوح به شيخ محمد باقر مجتهد اصفهاني است: " افرح بما تري همج الارض ورائک " ودر لوح به حاج محمد کريخان : " والذّي اعترض اليوم انه من همج رَعاع " ودر ايقان است : " باري هزارو

دویست و هشتاد سنه از ظهور نقطهء فرقان گذشت و جمیع این همج رعاع درهر صباح تلاوت فرقان نمودند " انخ . که مراد از همج رعاع جهلاء معروف به علم و مراد از دویست و هشتاد سنه تقریبی و به نوع مبالغه است و گرنه سال صدور ایقان تقریباً هزار و دویست و هفتاد و نه بود . و نیز قوله : " و این همج رعاع چون معنی قیامت و لقای الهی را ادراک نمودند " و قوله : " که در نزد این همج رعاع معتبر است در آن ساحت مذکور نیست " 271 همدان شهر معروف ایران که در اسرار الآثار العمومیة تفصیلی میباشد و در الواح غالباً به رمز ه م مذکور است قوله : " هو السامع المجیب یا احبائی فی الهاء والمیم ان استمعوا نداء ربکم الرحمن الرحیم انه ما غفل منکم قد ذکرکم فی اللیالی والایام و فی الاصل والاسحار یشهد بذلک کلّ الاشیاء " و قوله : " حضرت سلطان ناصرالدین شاه ایده الله را تأیید نماید و توفیق بخشد مع جسارت بعضی دراؤل ایام (واقعهء هدف کردن بایان شاه را در سال ۱۲۶۸) مکرراً در این سنین اخیر مظلومان را از ظلم جاهلان حفظ فرمود مرّة فی الهاء والمیم و اخری فی القاف والمیم چنانچه محبوسین ارض طا را به صرافت طبع مرخص فرمودند " انخ و شرح اوضاع و احوال بهائیان آنجا در تاریخ ظهور الحق مفصلاً ثبت است . از توابعش امزاجرد - حسین آباد - بهار - ساری قیش - اجلو - چوقلو - لاله چین - میرزا حصاری - میرزا کندي و قروه است که هر کدام دارای تعدادی بهائی است . همزات الشیاطین و سوسه های شیطانی در قلب . در قرآن است : " قل اعوذ بک من همزات الشیاطین " در لوح به عبدالوهاب است : 272 " نبذوا کتاب الله ورائهم متمسکین بما عندهم من همزات المتوهمین " . همگان به فارسی به معنی همکاران و همربگتن و همسالان . در کلمات مکنونه است : " ای همگان ابواب لامکان باز گشته " هناک عربی آنجا . در لوح به نصیر است : " بلغ هناک امر مولاک " هند اوضاع و احوال مربوط به این امر در آن کشور در بخشهای ظهور الحق مسطور است و از مقام نقطه در جواب نوآب هندی است : " یا ایها الصّاعد الی حرم القدس فی طور الجلال لا تحرم نصیبک عمّا قدر الله لاهل الفضل و الجمال و اقرء تلك الآیة من القرآن قالوا یا موسی انّ فیها قوماً جبارین و انان ندخلها حتی یخرجوا منها فانّا داخلون قال رجلان من الذین یخافون انعم الله علیهما ادخلو علیهما الباب فاذا دخلتموهم فانکم خالدون " انخ و الواح و آثار بسیار مرتبط به آن مملکت میباشد و به حروف مقطعهء ه ن د ذکر شد و اول 273 کانونشن بهائیان هند و برما در ۲۷ دسامبر 1920 در بمبئی در تالار بهائی انعقاد یافت و محفل ملی برای دو مملکت تأسیس گردید و از جرائد بهائی به لغات اردو و

فارسی و انگلیسی در آن کشور البشارة در بمبئی و الکواکب در دهلی بود . هندیمان معموره هائی عرب نشین در جنوب ایران از مراکز پر جمعیت مشهور بهائی محسوب که ضمن نام سلمان ذکر است و در آثار به نام هندیان نام برده گشت . از اهواز تا خلف آباد ۱۶ فرسخ و از آنجا تا هندیمان نیز ۱۶ فرسخ

ودر خلفه هم مهاجرتی هست ودر هندیجان چند قریه ودهکده آبادی است و مرکز آنها قصبه بزرگتر از مابین پنج قصبه به نام هندیجان که در آنجا دو خانوار بهائی هستند وچند قریه از قبیل صفائیه فعلیه است که بیشتر جمعیت در آنجا هستند و دو محفل ودر حدود دویست و پنجاه نفر دارد ولغتشان لری مانند ماند و عرب شده میباشد و قریه ها بی آب که از نهر با ظرف آب میگیرند و به نوع خلاصه صفائیه بیشتر جمعیت دارد آنگاه فیلی دیگر چم تنگ دیگر جبرآباد مسقط الرأس شیخ سلیمان درسپک . هُنُولُو جزیره ای معروف در اقیانوس محیط در دوره مرکز میثاق مورد 274 صدور خطاب و موطن بهائی گردید و در آثار مذکور آمد . هُو عربی ضمیر منفصل غایب مفرد مذکر مرفوع بجای او در فارسی و به اصطلاح عرفانی نام غیب الهی چنانکه هُو هُو غیب الغیب است و هاهوت عالم ذات و هویه به نسبت گفتند . و در ضمن کلمات مکتونه خطاب یا ابناء الهویه است . و در ضمن نام نکس و اسم شمه ای از آن ثبت میباشد . در لوح به حاجی محمد کریم خان است : " ارفع رأسک عن فراش الغفلة لتشاهد ذکر الله الاعظم مستویاً علی عرش الظهور کاستواء البهاء علی الواو " و نیز هویه معنی حقیقت و ذاتیت و شخصیت اشیاء گفته میشود . هُو دَج عربی کجاوه و لوح معروف هودج لوحی است که جمال ابهی در وصول به سامسون همانطور که سوار هودج بودند فرمودند . هُو ر مسترویلیام هور امریکائی به سال ۱۳۱۰ هج.ق . بهائی شد و به سال ۱۳۱۹ به زیارت عکا رفت و در فتنه ها برای بهائیان در سال ۱۳۲۱ تلگرافها و 275 عریضه ها به مظفرالدین شاه فرستاده اقتضای داد گستری در حق برادران و خواهران روحانی نمود . او و مسس هور به این امر خدمت و نصرت میکردند تا در گذشتند . هُو ی عربی میل و خواهش نفسانی . در لوح به نصیر است : " اتظنون فی انفسکم بانّ هذا الفتی ینطق عن الهوی " و در لوح به رئیس : " بما اتبعت هواک و کنت من الغافلین " و در لوح به ناصرالدین شاه است : " انّ الذین اتبعوا الهوی " و در کلمات مکتونه است : " ای پسر هوی تا کی در هوای نفسانی طیران نمائی پرعنایت فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز کنی " هیکل عربی که جسد انسانی و صورت آدمی را هم گویند . در کتاب اقدس است : " ماء یحیط هیا کلکم فی کلّ اسبوع " و در وصایای مرکز عهد ابهی عبدالبهاء است : " حمداً لمن صان هیکل امره بدرع الميثاق " که بر سبیل تشبیه به اندام انسانی اطلاق گردید . و در لوح به نصیر است : " ویأتیکم هیکل النار بکتاب فیه رد " الخ که اشاره به میرزا یحیی ازل میباشد و صور حزیه معروفه از باب اعظم پر شده از اسماء الله آیات و اعداد 276 و رموز مانند هیکل انسانی و مخمس بود هیا کل خوانده میشد که ضمن نامهای سبع و جنه الاسماء مذکور میباشد و به این مناسبت کتاب عیا کل آن حضرت که کتابی شامل و حاوی شرح و تفصیل در علم الحروف است مسمی گردید و در ایام ابهی تیز حزی برای مردان و زنان مرقوم بود که هیکل میخواندند چنانکه در لوحی است : " این که ذکر مناجات و هیکل نموده اند ایشان انشاء الله به آن

و در لوجی است قوله: " قد نزل في جواب من سأل عما ذكر في الدلائل السبعة قوله جلّ وعزّ از جمله دلائل متقنه علم کلّشی است در نفس واحد که در کتاب هیاکل واحد بیان این علم مکنون و مخزون شده واحدی قبل از این مطلع نشده ای خلیل به لسان پارسی ذکر میشود تا کلّ بریه از نفعات بیانات الهیه نصیب و قسمت برند" الخ وقوله: " یا اهل البیان علیکم بکتاب الهیاکل الذی انزله الرحمن لاسمه الدیان " الخ و از این رو اولی الهیاکل در اصطلاح دوره بیان اطلاق بر مردان میشد و زنان را که خود بر شکل دائرة مرقوم میفرمودند ذوات الدوائر میگفتند . و سورة الهیکل از مقام ابهی قوله: 277 " هذه سورة الهیکل قد جعلها مرآت اسمائه بین السموات والارض وجعلها الله آية ذكره بین العالمین هو الابدع الابهی سبحان الذی نزل الآيات لقوم یفقهون" الخ در سخن اعظم عکا به سال 1869 م صدوریافت و شخصی از سورة الهیکل سؤال نمود که مخاطب کیست و همچنین در سور منزله^۱ اخری که خطابات بعضی شده

فرمودند: " المخاطب والمخاطب هو نفسي المهیمنة علی العالمین " و از شعب خطابات آن سورة که به امضاء هیکل میباشد توجه خطاب به هیکل خودشان واضح میگردد و در اثری از خ ا د م ۶۶ مورخ سنه 1294 چنین مسطور است قوله: " از جمله در سورة مبارکه هیکل که بعضی آن از ارض سربه عراق رفته و بعضی اجزاء بعد از ورود سخن اعظم ارسال شده ملاحظه فرمایند" الخ و همچنین است آیه ای از کتاب اقدس قوله: " قل یا ملک برلین اسمع النداء من هذا الهیکل المبین " در کلمات مکنونه است قوله: " هیکل الوجود عرشی" و در ضمن نامهای تسع و جابریا ذکر اصحاب هیاکل و هیاکل النور و شرح هیاکل النور است و نیز در کتاب اقدس: 278 " ان تقعدوا علی هیکل التوحید " که در ضمن نام وحدت ثبت و در آثار و توقیعات نقطه البیان ضمن لغت سلوک ذکر میباشد و قعود به هیکل توحید و خلق انسان به صورت کلمه توحید نزد عرفاء مشهور است و در اصطلاح اهل بهاء و عرف متداولشان مرکز امر را هیکل مبارک یاد میکردند که ضمن بیان نام آقا ذکری است و در اصطلاح مسیحیان عید دخول هیکل به یادگار دخول سمعان کاهن بر عیسی که بر او برکت کرد برقرار ماند . هیماء عربی بیابان بی آب و در کتاب اقدس است: " ولا تكونوا فی هیماء الشهوات من الهائمین "

هیولی (هیولا) کلمه یونانی به معنی اصل و ماده المواد جوهری که متداول و شهرت استعمال در عربی و فارسی علمی گردید و عقل هیولائی در فلسفه در حقیقت اصل عقل و استعداد آن میباشد. در رساله مدنیه است: " شعله نورانی عقل هیولائی در زجاجة فطرشان مخمود است "

279 وادي النبيل در سورة الوداد از الواح ادرنه است قوله: " ان يا علي فاشهد بانّي ظهورالله في جبروت البقاء الي ان وردنا وادي النبيل " الخ ودر کتاب بدیع است قوله: " وديگر معلوم بوده که مقصود از وادي نبيل که در الواح ذکر شده نفس اين ظهور اعظم بوده و خواهد بود و وادي آن ارض اقدس است که فوق طبقات جنان خلق شده ولا يقدر ان يرد عليها الا اهل البهاء تالله انهم وادي النبيل و وادي العظمة و وادي الاستقلال و وادي الجلال و وادي الاقتدار و وادي العزة و وادي التقديس و وادي التزيه و وادي الكبرياء وغير اين نفوس از وادي نبيل خارج و در تيه بغض و هوي مستمر و مبتلي و كينونة النبيل حينئذ يتبرء منهم و من اعمالهم و ما يظهر منهم و بذلك يشهد كلشي ان اتم تعلمون " و ملا محمد نبيل زرندي مذکور تحت نام نبيل چنين تطبيق کرد که عدد ابجدي نبيل با عکاء به مد همزه يکي است . 280 واصب در قرآن است : " لهم عذاب واصب " به معني دائم وداراي دردهاي بسيار . و در لوحی است : " و ماء واصب " مراد آب را که موجب بيماري است و ممکن است واصب به معني موصب يعني بيمار کننده باشد .

واعيه صفت عربي و اذن واعيه گوش نيوشا و در خود جان دهنده . در لوح به شيخ نجفي اصفهاني است: " صاحبان ابصار حديده و آذان واعيه و قلوب منيره صدق را از کذب بشناسند " و اتسن مسيس ماري و اتسن ساکن و اشنگتن از بهائيان مبلغات امريکا در کبر سن و نخول همي نطق و تبليغ اين امر کرد و در همان احوال به حيفا رفته به زيارت رسيد و شرح سفر نوشت . و باء عربي مطلق بيماري ساري و عام در عرف عربي و فارسي همان کُرا به لغت اروپايي را گویند . در لوح خطاب به صدر دولت عثمانی : " همچنين و با مسلط شد و متنبه نشدند " . 281 و بَخ در سورة الذبح است : " ان يا ذبيح و بخت في كل حين في عشرين من السنين لا يعلم ذلك الا ربك العزيز المحبوب " و بخت به معني سرزنش کرده و يم داده شدم . و جل عربي ترسان در مناجاتي در خطابي است : " تراني يا الهي خاضعاً خاشعاً و جلاً من قهرک . وجه - توجه وجه عربي روي . وجوه = جمع .

در توقيعي خطاب به محمد شاه است : " اني انا وجه الله الذي لا يموت " و قوله : تصلي عليه و مظاهر نفسه عدد حروف الوجه " و در توقيعي تفسيری بر کلام علي امير المؤمنين " نحن وجه الله " است و در لوحی و مناجاتي قوله: " رب انا الذي وجهت وجهي للذي هو محبوب اهل العرش والثري لك الحمد يا الهي وربي وسيدي و محبوبي بما عرفني مظهر نفسك العلي الاعلي في هذه الكرة الاخري و انطقني بثنائه بين الارض والسماء اذا اسألك بجمالک الذي منه قرّت عيون اهل ملاء الاعلي بان لا تحرمني عما عندك من مواهبك الكبرى والطافك 282 العظمي و انک انت العليم الحكيم " و در لوحی است : " هذا يوم فيه ينطق لسان العظمة كل شيء هالك الا وجهي هر نفسي اليوم از حق منيع اعراض نمود و در ظل نفي هالك و فاني و هر که به اقبال فائز شد در ظل وجه ثابت و باقي و وجه محدود به حدود

عدديه نبوده ونيست واینکه به قصبات اربعة عشر ذکر شد هذا لهندسة العباد مثلاً اگر کلّ من علي
 الارض اليوم بما اراد الله فائز شوند کلّ دروجه مذکور ودر ظلّ وجه محشور واز وجه محسوب " انخ ودر
 کتاب اقدس است: " کلّ من عليها فان وهذا وجه ربکم العزيز المحبوب " ودر لوحی است: " وتوجه
 وجه المظلوم من شطر سجنه الاعظم اليک " ودر لوحی دیگر: " طوي ليك بما اقبلت الي الوجه " ودر لوحی دیگر: " کتابت لدي الوجه حاضر " و نیز در کتاب اقدس است: " اذا اردتم الصلوة ولوا
 وجوهكم شطري الاقدس " و نیز نظیر این عبارت در آثار بسیار است قوله: " ونكبر من هذا المقام
 علي وجهك ووجوه الذين تمسكوا بحبل الله المتين " 283 وحدت - وحدانيت وحدت مصدر عربي
 معروف ونام وحدت بشر براي مدرسه بهائيان كاشان بود كه در سال ۱۳۲۷ هـ.ق. تاسيس شد و به
 همین نام در آثار غصن اعظم عبدالبهاء مذکور است قوله: " ۲۵ ج ۱ - ۱۳۲۸ كاشان حضرت
 خواجه ربيع كليمي عليه بهاء الله الابهني هو الله اي بنده جمال ابهني وجد و سرور نما كه الحمد لله مظهر
 الطاف حضرت بديع الاوصاف ومورد عنایت ربّ احدیت ودليل آن موفّقیت بر خدمت وعبودیت
 آستان مقدّس , نام مدرسه را مدرسه وحدت بشر نهادیم تا جميع طوائف و ملل تلامذه به آن مدرسه
 بفرستند و يقين بدانید كه سبب نجاح وفلاح كليّ است مرقوم نموده بودید كه كه جناب آقا حسين
 پهلوان و جناب آقا ميرزا روح الله معلّم مدرسه به اتفاق شما توجه به ارض مقصود نمايند چون شما
 عازميد ايشان بايد در كاشان باشند تا به خدمت پردازند و از هر جهت محافظه نمايند و عليك البهاء الابهني
 ع ع " وقوله: "مدرسه وحدت بشر مظهر جليل اكبر است " انخ و این مدرسه شش كلاس ه
 ابتدائي بود لکن در سال ۱۳۳۲ تاسيس كلاس هفت گردید . 284 وحدانيت و وحدانية الله به
 معني يگانگي ويكائي و تنهائي معروف ميباشد.
 در کتاب اقدس است: " ويعترف بوحدانية الله " ودر رسالهء مدنيه است: " مقرر وحدانيت
 والهيت جز ملت موسويه نبود " . وحيد-اتحاد- توحيد وحيد به معني تنها ويگانه و بي نظير. در آثار
 مقام نقطه ودوره بيان نام يحيي نامان به تطبيق عدد ابجدي حروف بود چنانكه آقا سيد يحيي دارابي
 وحيد اكبر معروف گردید . اتحاد به معني يكي شدن كه در لوح به رئيس است: " قل قد جاء الغلام
 ليحيي العالم ويتحد من علي الارض كلها " و ذكر اتحاد در الواح بسیار است از آن جمله در لوحی راجع به
 واقعات مكدرة بين اصحاب در اوائل عكا قوله: " ليلهء مبار كه را ليلة الاتحادية قرار دهيد كه اختلاف
 وكدورت مرتفع شده با هم به اتحاد سلوك نمايند " وقوله: " بسم الذي بذكره يحيي قلوب اهل الملاء
 الاعلي سبحانك اللهم يا الهي تشهد وتري كيف ابتليت بين عبادك بعد الذي ما اردت الا الخضوع
 لدي باب رحمتك فوعزتك يا محبوبي لو تعذبني في كل حين ببلاء جديد لاحب عندي بان يحدث
 بين احبائك ما يكدره قلوبهم ويتفرق به اجتماعهم انك ما بعثني الا لاتحادهم علي 285 امر ك

ایدهم یا الهی علی توحید الذی انت اردته وهو ان لا یظراحدٌ احدًا الا وقد ینظر فیہ تجلی الذی تجلیت له به بهذا الظهور الذی اخذت عهده فی ذرّ البیان عمّن فی الاکوان ومن کان ناظرًا الی هذا المقام الاعترّ الاعلی وهذا الشّان الاکبر الاسنی لن یتکبر علی احد طوبی للذینهم فازوا بهذا المقام ای دوستان من مقصود از حمل این رزایای متواتره " الخ دیگر قوله: " هو الابهی قد حضر لدي المظلوم کتاب احد من السّادات اینکه درباره اتحاد " الخ ودر کتاب اقدس راجع به لغت عمومیّه است: " هذا سبب الاتّحاد لو انتم تعلمون " . توحید یکی کردن وگفتن وبه یگانگی ستودن واعتقاد وپرستش به وحدانیه الله است ودر خصوص توحید بیانی از آثار نقطه البیان ضمن نام علم ثبت میباشد ودر کتاب بیان است قوله: " کلّ احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شد که اگر کسی نظر کند از مبدء تا منتهای آن ماء توحید را در کلّ به یک نهج جاری میبند " ودر لوحی است: " اصل معنی توحید این است که حقّ وحده را مهیمن بر کلّ و مجلی بر مریای 286 موجودات مشاهده نمایند و جوهر توحید آنکه مطلع ظهور حقّ را با غیب منیع لایدرک یک دانی به این معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره " الخ و لوح مدینه التّوحید به شیخ سلیمان در ادرنه صادر شد قوله: " هذه مدينة التّوحید فادخلوا فیها یا ملاً الموحّدین لتکونوا ببشارات الرّوح لمن المستبشرین هو العزیز الوحید العالی العلی الفرید تلك آیات الکتاب فصلّت آیاته بدعیاً غیر ذی عوج علی آیات الله وهدی ونوراً و ذکر لمن فی السّموات والارضین وفیه ما یقرّب النّاس الی ساحة قدس مبین وانّک انت یا سلیمان فاشهد فی نفسک وروحک یا اهل لجة الاحدیة فانقطعوا فی کلّ ما وجدتم به بارئکم و وحدوا الله فی هذه الايام فی بما فصلّ لکم بالحقّ ولا تکوننّ من الغافلین واما ما سألت فی آية التّحید و کلمة التّجرید فاعلم ثمّ اعرف بانّ للتّوحید مراتب و عوالم شتی " الخ و لوحی دیگر قوله: " هو الابهی الباهی الابهی حمد مقدّس از عرفان ممکات و منزّه از ادراک مدرکات " ودر کتاب اقدس است قوله: " ان تقعدوا علی هیکل التّوحید " که در ضمن نام سلوک ذکر است . و فیما بین متصوّفه و اهل سلوک و ریاضت رسم مراقبه چنین بود که برالیتین نشسته 287 زانوارا برافراشته به هم چسبانده دوبازورا چنبر کنند و سر مابین دو زانو برند و به فکر و مراقبه روند و از این صورت شکل الله تصوّر نمایند . ودر مجمع البحرین است: " فی الحدیث نهی عن الحیوة فی المساجد هی بالكسر والضمّ الاسم من الاحتباء الذی هو ضمّ السّاقین الی البطن بالثّوب او الیدین " و شاید بعد از انتشار رسوم عرفاء و متصوّفه از احادیثی است که بر ردّ آنها وارد گردید . ودر خطاب و صیایای عهد است: " مرکز نقض اباواستبکار کرد ولی بهانه توحید جعلی نمود " الخ غصن اکبر جعل چنین توحید کرد که همه باید فقط متوجّه به جمال ابهی باشند و توجّه به مولی الوری موجب شرک میگردد و این را بهانه کرد که بهائیان را از توجّه و اطاعت مرکز منصوص منحرف گرداند . و دَع

درمناجاتی درخطابی است : " الهی الهی تری المخلصین من الاحباء والمقربین من الاتقیاء کیف ودعوا الدنیا وودعوا کلّ راحة ورخاء " اول به تخفیف دال یعنی دنیا را وا گذاشتند ودوم به تشدید یعنی هرآسایش و گشایشی را بدرود گفتند . درلوح حکماء : 288 " انا اردنا ان نذکرک ما یتذکر به الناس عنّ ما عندهم (تا وا گذارند آنچه را که نزدشان است) ویتوجّهنّ الی الله مولي المخلصین " در سورة الذبح است: " اذا دع المشرکین (مشرکین را وا گذار) " وهمچنین درلوح طبّ است : " دع الدواء عند السلامة " ونیز : " ودعه عند استقامة المزاج " ودر لوح به نصیر است : " دع ذکرهم وما یجری من قلبهم " وقوله : " ولا تدعنی بنفسی اقلّ من حین " مرا کمتر از یک دم به خودم وانگذار . ودر لوح به اشرف است : " واودع (امانت گذاشت) فی کلّ نفس ما یعرف به آثارالله ومن ذلک لن یتّم حجّته علی عباده " ودر لوح به رئیس است : " واودع تحت کلّ شجر و حجر و دبیعة سوف یخرجها الله یالحقّ " ورق - ورقة عربی برگ . اوراق, ورقات = جمع . درکتاب اقدس است : " قد فصلنا الصلوة فی ورقة اخري " وآن ورقه که صورت صلوة را درآن مشروح داشتند به اهل بهاء ندادند وورقة دیگر را که حاوی دستور سه نوع صلوة است فرستادند ودر اصطلاح این امر نشریات ازلیین وناقضین درمخالفت و 289 معارضت امرابهی وميثاق اعظم به نام اوراق شهبات یا اوراق ناریه شهرت داشت . ورقة دراصطلاح این امر برمؤنات که به منزله ورقات شجره امرند اطلاق گردید ومنتضمن تلویح به جمال و بهجت وحسن هیئت میباشد چنانچه درلوح به رئیس خطاب به انیس است قوله: " ویکبرعلیک آل الله واهله من الورقات الطائفات حول الشجرة ویدکرک بذکر بدیع " ودرلوحی به اهل سنگسر است قوله: " من أن یا ورقة هذه ورقة ارسلناها الیک لتجدي منها رائحة الله " ودرلوحی دیگر: " ورقة جناب ذبیح به نام دوست یگا یا ورقتی ویا امتی " ودرلوحی دیگر: " یا ايتها الورقة قد ظهرما اخبرناک به من قبل " ودرلوحی دیگر: " ان یا ورقتی اذا هبّ علیک اریاح فضلی " ونیز : " یا ورقتی علیک بهائی وعنایتی " وورقة علیا به معنی برگ برین به مادر غصن اعظم عبدالهباء مذکور درنام آسیه اصطلاح بود که پس ازوفاتش این لقب به دختر والا گهر یعنی خواهر عزیز مولي الوری رسید که درایام برادر به اعلی مقام احترام روحانی فیما بین زنان بهائی 290 بودند ونسخ نامه هایش به امضاء بهائیه نزد بهائیان بسیاراست وازایات مدحیه بهائیان درحقیقش : ای که تو گلبرگ بوستان جمالی باغ بها را توبیهمال نهالی سدره توحید را مقدس برگی بلبل تجرید را همایون بالی مرکز میثاق را کنیز عزیزمی نیر آفاق را نخستین آلی ورقة علیا خوانده طلعت ابهی زانکه تو خود در علو فضل و کمالی گرچه نشاید همان حقّ به تو گفتن لیک تو در خلق بی قرین و همالی کی تو گزینی قرین زخیل خلائق چونکه تورا نیست کفو و شبه و مثالی نیست سزاوار همسری تو کس زانک دخت بها و خدای را تو عیالی

وشرح وفات آن معظمه در شماره هفتاد سال بیست و نه جریده النفر است : " تشییع جنازه مرحومه بهائیه خانم روز شنبه 16 تیموز 1932 یکی از ایام مهمه 291 بود که به ندرت شهر حیفاً قبل از آن نظیرش را به خود دیده بود در آن روز احتفال عظیمی برای تشییع جنازه خواهر حضرت عبداله‌بهاء سیده بزرگوار پرهیزکار بهائیه خانم که در 15 تموز یک ساعت از نصف شب گذشته به رحمت ایزدی پیوسته واقع گردید هنوز ساعت چهار و نیم از ظهر شنبه نگذشته بود که صحن دارالصیافه بیت بها مملو از جمعیت تشییع کنندگان گردید جمعیت مزبور مرگب از بزرگان واعیان شهر حیفاً وسائر بلاد فلسطین ورجال حکومت وهیئت تفتیشیه " الخ ونیز لقب ورقة الفردوس برخواهر بزرگتر ملاً حسین بشرویه مقرر گشت . در لوحی است: " ب ش ورقة الفردوس هوالمین العلیم الحکیم ان یا ورقة الفردوس ان اسمعی نداء مالک البریه الخ که در نام زیارت وسوره زیارة ثبت است . وورقة الرضوان نام خواهر دیگر ملاً حسین بشرویه خدیجه نام بود که قبل از خواهرمهر شوهر گرفت ودارای دوپسر ویک دختر شد . پسر بزرگ ابو الحسن وپسر کوچک محمد حسین ضریر نام وشهرت داشت . ونیزبانوشاهزاده شمس جهان متخلص به فتنه که ضمن آن نام مذکور است در آثار به نام ورقة الرضوان نام برده میباشد . 292 وورقة الحمراء لقب مریم شهیره حرم حاجی میرزا رضاقلی برادر ابی جمال ابهینی که هم خواهر حرم دوم آن حضرت بود . ونیز خطاب به حرم باب اعظم در الواح بدین نهج مسطور است : " هو العلی الاعلی ان یا ورقة الفردوس ان اشهد فی نفسک بأنه لا اله هو وان علیاً قبل محمد جماله وسره وامره وفضله ورحمته وذکره وظهوره وبطونه علی من فی السموات والارضین جمعاً فاشکری الله بما استوی علیک الرحمن علی هیکل اسم علیا اذ انک کنت عرش الرحمن من دون ان یطلع بذلک احد من کل مؤمن فریداً وانک عاشرت مع الله ربک ودخلت فی بحر الوصال فی زمن قدیما وکنت ممسوحاً بربک فی کل بکور وعشیا فحینئاً لک یا ورقة البقاء ثم یا ارض الوفاء یا مدینه الاعلی فی رفرق قرب امیناً انت اول عرش ظهر فی الابداع وانت خیر نساء العالمین ان کنت علی الحب مستقیماً " الخ ودر لوح به ناصرالدین شاه : " هذه ورقة حرکتها ارباح مشیه ربک العزیز الحمید " مراد بر سبیل تشبیه خود آن حضرت میباشد ودر نام احمد جمله " هذه ورقة الفردوس " مذکور در لوح به احمد یزدی شرح داده شد . 293 وورقاء عربی مؤنث أورق به معنی خاکستری رنگ ونیز کبوتر به تشبیه بر نفس ناطقه وروح قدسی اطلاق گردید . در لوح حروفات مقطعات که ضمن نام مناجات ثبت است قوله: " قل ان فی تغنی الورقاء علی الافنان واطوار وورقات الفردوس " الخ وقوله : " قد غنت الورقاء " مذکور ضمن نام آل ودر کتاب ایقان است : " تأویل کلمات حمامات ازلیه را جز هیاکل ازلیه ادراک ننماید ونغمات وورقاء معنوی را جز سامعه اهل بقاء نشنود " ودر لوحی است : " ان استمع ما یوحی الیک من شهر الهویه ان اسمعی قول ربک وتفکری فی الذی به توقفت فی امر

لولاء ما نزل البيان وما غرّدت الورقاء علي الافنان " ودرلوح به رئیس است : 294 " يا ايها الورقاء اسمعي نداء الابهي في هذه الليلة التي فيها اجتمع علينا ضبّات العسكرية ونكون علي فرح عظيم " الخ كه خطاب به ظاهر متوجه به حاجي محمد اسمعيل ذبيح كاشي است . ودرلوح ديگر است قوله : " رائحة احزان جمال رحمن را احاطه نموده ان يا قلب العالم هل لك من اذن لتسمع ما يغرد به ورقاء الاحزان في هذا الزمان الذي ارتفع نداء الشيطان " ودر كتاب اقدس است : " اذا طارت الورقاء عن ايک الثناء " الخ . و قصيده ورقائيه صادره از حضرت بهاء الله در ايام سليمانيه كردستان حاوي يكصدويست وهفت بيت عربي مقابل قصيده معروف ابن فارس به همان بحر وحرف روي بر اوج عرفاني اعلي است ومطلعش : "اجذبتني بوارق انوار طلعة لظهورها كل الشموس تخفت "

در بيان مقام اعلاي جذبه وصال معشوق حقيقي وانكه وصالش منوط به تحمل بليات بي شمار است وقبول بلايا ومقام انقطاع از ماسوي ورسيدن به مقام خلافت كبري است ومقطعش :

" فطوبى للمخلصين فيما سرعوا عن كل الجهات في ظلّ روبيتي "

ونيز ورقاء تخلص شعري ميرزا عليمحمد يزدي (شهيد) بود كه شرح حالش به تفصيل در تاريخ ثبت است وهمهء خانواده اش بدین نام درآثار والواح مذکورند واشعارش با همین تخلص متداول میباشد و او دوبار به نام ايمان به این امر در سجن حكومت افتاد نخست در يزد حاكم وي را گرفته به مركزش اصفهان نزد مسعود 295 ميرزا روانه داشت و این در سال ۱۳۰۱ هـ.ق. واقع شد وظلّ السلطان بعد از ايامي كه وي را در زندان نگه داشت آزاد كرد و بار دوم به سال ۱۳۱۳ در زنجان با پسرش روح الله وتي چند از بهائيان گرفتار شد و به حكم شاهي مغولاً به طهران كشيدند و به سجن انداختند و در جشن نیم قرن شاه بنا بود همهء مسجونين را رها کنند ولي چون ميرزا رضا كرمانی در روز جمعه نیمهء قرن شاه را هدف كرد ميرزا جعفر خان حاجب الدوله به تصور اینکه ميرزا رضا بابي ومانند محبوسين مذکور است به زندان رفته امر داد كه همهء بهائيان مسجون را برهنه كرده لنگ بسته از زندان به صحنه بياورند وهمينكه ورقاء وروح الله را بدان گونه حاضر كردند نخست به ورقاء دشنامها داده امر نمود كه از عقیده تبری كند و او نكرد لذا فرمان داد سر آن مظلوم را در كند گذاردند و با كنگاره ريز ريز كردند و آنگاه روح الله را با طناب نیم خفه كرده رها نمودند و حكم داد كه تبری كند و نكرد لذا مير غضب به دستورش سر آن نورس را بريد و از مركز عهد ابهي خطاب به نير وسينا راجع به مرثيه شان در حق پدر و پسر شهيد است قوله : " طفلي دوازده ساله را با آن صباحت و بلاغت و فصاحت وروي روشن

ونظقي چون عندليب گلشن چنان مفقود و نابود نمایند که اثری باقی نماند باری 296 مظلومیت آن پدر بزرگوار و معذوریت این پسر معصوم جان نثار به درجه ای واقع که در صحائف قرون و اعصار مثل و شبیهش مذکور نه و این قربان در ملکوت ابدی به غایت مقبول و محبوب قسم به جمال مقصود و حضرت ملیک محمود که جواهر وجود در غیب امکان به حسرت نگراند و به منتهای غبطه آرزوی این احسان مینمایند " و قوله: " لهذا باید احبّاي الهي در روز ۲۸ شعبان که یوم شهادت حضرت اعلي روجي له الفداء است در نهایت روح و ریحان و تضرع و ابتهال قصد زیارت مرقد آن نورین نیرین نمایند و از قبل عبدالبهاء زیارت مرقومه ای که از پیش ارسال گشت تلاوت کنند " و خطاب به ورقاء الواحی بسیار است از آن جمله قوله: " یا ورقاء علیک بهائی و عنایتی قد حضر عبد الحاضر بکتابک و ارسلته الیک من قبل و من بعد انا وجدنا من کلّ کتاب و من کلّ کلمة و من کلّ حرف عرف محبتک و استقامتک و خلوصک و وفائک و عهدک فی امر الله العليم الحکیم " الخ و در ضمن یکی از الواح خطاب به او است: " درباره صوم مسافر وحد سفر این سؤال شده بود حدود سفر و مسافر بیان شود که اطلاق اسم سفر بر چه مسافر میشود و در بین مسافرت هر گاه در محلی 297 چند روز اقامت شود تکلیف او چیست و در روزی که مسافر قصد سفر میکند مثلاً وقت ظهر و یا بعد از ظهر مسافر میشود تکلیف او در آن یوم از صبح الی ظهر چیست؟. حدود سفر نه ساعت در کتاب الهي معین شده یعنی از مقامی که حرکت مینماید تا مقامی که اراده وصول به آن نموده نه ساعت باشد حکم صوم مرتفع است و اگر مسافر در محلی توقف نماید و معین باشد توقف او تا نوزده یوم باید صائم شود و اگر کمتر باشد صوم بر او نیست و اگر در بین شهر صیام در محلی وارد شود و اراده نماید یک شهر بیان در آن ارض توقف کند باید سه روز افطار نماید و بعد باقی ایام صوم را صائم شود و اگر در وطن خود وارد شود باید همان یوم صائم گردد و یومی که قصد سفر مینماید آن یوم صوم جائز نه " ایضاً: " و همچنین از این آیه مبارکه سؤال شده بود قوله عزّ جلاله: " اذا غیض بحر الوصال الی قوله عزّ اعزازه الذي الشعب من هذا الاصل القديم مقصود الهي حضرت غصن الله الاعظم و بعد غصن الله الاکبر روجي وذاتي و کینونتي لتراب قدمهما الفداء بوده و اینکه از اغصان الله و افنانه سؤال فرموده بودید در ساحت اقدس عرض شده فرمودند تا حال آنچه ذکر افنان از قلم اعلي جاری شده مقصود نفوسی منتسبهء نقطهء اولی بوده چه که در این ظهور کلّ را به افق 298 اعلي دعوت نمودیم و به بحراعظم هدایت نمودیم در اول ایام مناجاتی مخصوص ایشان نازل و در آن مناجات توفیق ایمان و عرفان از برای ایشان مقدر انشاء الله بما اراده الله عامل باشند و بر این امر اعظم عظیم ثابت و راسخ طوبی لهم بما سمیناهم بهذا الاسم الذي تضرّعت منه رائحة الايمان في الامکان و ایشان را به این سدره نسبت دادیم فضلاً من لدنا عليهم فاسئل الله بان یحفظهم من اشارات القوم و شبهات العلم و فضلنا بعضهم علی بعض في کتاب ما اطلع الا الله ربّ

العالمين وسوف يظهر ما قدر لهم من لدن مقتدر خبير ونفوسي که تاحال به سدره منتسبند به ذوي القربي در کتاب اسماء مذکور اگر به ما اراده الله عامل باشند طوبی لهم بما اقبلوا وفازوا لهم ان يسئلوا الله بان يحفظهم ويوقّهم علي الاستقامة علي ما هم عليه امروز روزي است که جميع نفوس بايد جهد نمایند تا به کلمه رضا از نزد مالک اسماء فائز شوند و مقصود از اغصان اغصان موجوده ولكن در رتبه اوليه غصنين اعظمين بوده وهست ونفوس بعد از اثمار واوراق شمرده ميشوند و در اموال ناس از براي اغصان حقّي نبوده ونیست. انتهی و این آیه مبارکه ذکر شده بود قوله جلّ کبريائه ان ارجعوا ما لاعرفتموه من الكتاب الي الفرد المنشعب من هذا الاصل القديم مقصود از کتاب کتاب اقدس و فرع منشعب غصن الله بوده " انتهی 299 و شرحي راجع به ورقاء ضمن نام عبد است . و وزراء در لوح بشارات است : " امور به وزراء بيت العدل راجع " جمع وزير به معني دستور و كردان و كردار . و سُطِي در نام متوسط ذکر است . و شواش و به تخفيف و شاش نام مزرعه و قريه اي در نكار دجله به قرب بغداد که آقا ميرزا موسي کليم اجاره داشت و جمال ابهي ايام نوروز را در آنجا با خرگاه و جشن به سر ميبردند و در ايام عيد سال 1279 هج. ق. صدور آثار بسيار و از آن جمله لوح ملاح القدس و وصول امر نامه سلطان عبدالعزيز به واسطه نامق پاشا براي مهاجرت از عراق در آنجا وقوع يافت و در اثري چنين مسطور : " واقعه اين ايام خبري است که آن جمال مقتدر اعلام در پنج ماه قبل از مهاجرت از عراق در ارض و شواش در لوجي که خطاب به ملاح القدس شده فرموده اند اگر آنجناب به آن لوح فائز آيند درست بر اسرار اين امر مطلع خواهند آمد و الله لمظهر 300 کلّ الاسرار في جمال حق معلوم " . وطاء - وطاء عربي فرش در لوح به سلطان ناصر الدين شاه : " بلا حذاء و وطاء " و در ضمن نام حذاء ذکر است . وعر عربي زمين سخت و دشوار و عور = جمع در صورت زيارت ملا علي باباي صغير تاکري : " والوعور القادحة " وفاء برخي از اهل بهاء در الواح و آثار به نام وفاء ملقب بودند و به آن نام مذکور شدند از آن جمله ميرزا فتحعلي فتح اعظم اردستاني مذکور در نام فتح قوله : " فتحعلي في الالف بسم ربي البهي الابهي ان يا كلمة الوفاء " الخ لوجي مفصل صادر در ادركه شامل مصائب يوم الفصل میباشد . و نیز : " انا نحب اسمنا الوفاء و كما ناظرأ اليه في كل الاحوال " الخ و ديگر خطاب به شيخ حسين وفاء است قوله : " هو العليم ان يا وفاء ان اشكر ربك بما ايدك علي امرک و عرفك مظهر 301 نفسه فطوبى لك يا وفاء بما وفيت بميثاق الله ولكن فاسع بان تصل الي اصل الوفاء وهو الاقرار بالقلب والاقرار باللسان بما شهد الله لنفسه الاعلي ثم اعلم بان الدنيا حبّ اعدائي والاعراض عن جمالي المقدس المنير " الخ ووقوف - توقّف ووقوف توقّف مصدر عربي به معني ايستادن وماندن در لوح به واقف اشرف : " ثم اعلم بان تمّ ميقات ووقوفك لدي العرش " و در لوح به نصير : " ولا تتوقّف بما امرت به " . واقف ايستاده

و مانده و نیز در لوح به نصیر: " قل انظنّون فی انفسکم بانّ هذا الفیّ ینطق عن الهوی لا فوجماله الابهی بل کان واقفاً بالمنظر الاعلی " و قوله: " فوا حسرةً علیکم یا ملأ الواقفین " وقی (وقا) نگاهداری کرد دروصایای مرکز عهد ابهی عبدالبهاء: " ووقی محبّته البیضاء " الخ . ولادت میلاد تولّد اعلی وابهی ضمن لوحی درنام حوریه مذکور است . 302 ولایت ولایت مصدر عربی عربی امارت و زمامداری و مالکیت که درقرآن است: " هنالک الولاية لله الحقّ " و ولی درعرف شیعیان علی امیر المؤمنین که مرکز ولایت کبری و حاکم باطن امور بود و دراصطلاح عرفاء ولی مرکز طریقت و ارشاد و نفس کامل است و در آثار و توقیعات نقطهء اولی نبذه ای از آنچه محض حکمت برای رفع حملات معرضین نفی ولایت در حقّ خود کردند ضمن نام حرف و مواضع دیگر ثبت میباشد و در آثار ابهی در سنین اقامت در ممالک عثمانیه که مقتضی بود به کثرت ذکر ولایت میباشد . در تفسیر والشّمس است: " قل یا قوم قد فصلت النّقطة الاولى و تمّت کلمة الجامعة و ظهرت ولاية الله المهیمن القیوم " و در کتاب اقدس است:

" ایاکم ان یمنعکم ذکر النبی عن هذا النّبأ الاعظم او الولاية عن ولاية الله المهیمنة علی العالمین " . و کلمهء اولیاء در آثار و الواح کثیراً در حقّ مقرّبین و ناصرین از مؤمنین اطلاق شد که مشتقّ از ولایت به معنی قرب و نصرت و محبّت میباشد قوله: " به نام دوست یگنا یا اولیائی " الخ و ذکر امّ الاولیاء ذیل نام امّ و زیارت است . و لقب ولی امرالله به معنی کارفرمای در امرالله دروصایای مولی الوری عبد البهء 303 بر مقام ولی امرالله به نحو اختصاص قرار گرفت و ذیل نامهای الف و امین هم ذکر می از ولی میباشد . و لائِم جمع ولیمه طعام مهمانی و دعوت جمعی در مسرتها و خصوصاً در عروسی . در کتاب اقدس است: " اذا دُعیتُم الی الولائم والعزائم اجیبوا بالفرح والانبساط " و لَجّ در لوح حکماء: " انا نرید ان نذکر لک کلّ قطعة من قطعات الارض وما و لَجّ فیها و ظهر منها " یعنی و آنچه در آن درآمد و آنچه از آن هویداشد . و لُوجا قریه ای به کنار دریای خزر به قرب چهار فرسنگی ساری مازندران از مراکز اهل بها بود از مشاهیرشان ملا آقا جان معروف به عرب و حاجی اسمعیل نیز از متمولین که دخترش زوجه آقا شیخ هادی از بهائیان محترم ساری بود و اخلاف حاجی اسمعیل در آنجا به ایمان بهائی ماندند دیگر گل محمد خان سرهنگ و ارباب و دیگر علیجان سیاه و میرزا حسن بابا و عباسعلی حسن و میرزا علی اکبر خان حافظ الصّخه که خاندان دوستدار از او یاد گارند . 304 ولیجة عربی خواص و اطرافیان شخص و متعارفاً خالص و محرم و صدیق و نیز آستر معروف در توقیع حضرت نقطه به محمد شاه بطانۀ و ولیجه مذکور است . و میض عربی فروز در مناجاتی از خطابی است قوله:

" ما اری الا و میض النار الحامیة المسعرة من الهاویة " و هاد در صورت زیارت در خطابی است برای آقا سید احمد افنان: " الدّافق السّیل فی الوهاد و المهاد " جمع و هدة زمین پست و گودال .

وود کاک مستر ومسیس وود کاک از بهائیان کانادا در سال سفر غصن اعظم عبدالبهاء به ممالک
غرب درناپولی منتظر مانده از آنجا ملزم شده همراه رفتند

ویکتوریا ملکه شهر انگلستان که در اسرار الآثار العمومیه تفصیل است خطابات ابھی به
نام ملکه لندن تماماً به او متوجه است . 305 ویلات جمع ویله (واو ولام مکسور ویا ساکن) به
معنی بلیه و شر ودر لوح به شیخ محمد باقر اصفهانی: " و زادت ویلاتها الی ان اخذ الدخان ارض السر " وین
پایتخت معروف اطیش در سفرنامه اروپا احوال ایام اقامت غصن اعظم عبدالبهاء در آنجا مذکور
است .

حرف (ی)

ی ی وارض الیاء در نوشته ها و آثار این امر رمز از یزد بود . در اثری قوله: " از ظالم ارض یاء
ظاهر شد آنچه که عیون ملأ اعلی خون گریست " الخ که مراد جلال الدوله بن مسعود میرزا ظل
السلطان بن ناصرالدین شاه است که حکمران یزد از جانب پدرش بود و به سال 1308 هج. ق. فتنه
برانگیخت و هشت نفر از بهائیان را به اقسبی و اشنع وجه به قتل رساند . وقوله: " ان الذئب یعوی فی
ارض الیاء " وقوله: " ظالم ارض یاء آتشی افروخته " وقوله: 306 " در ارض یاء نباح مرتفع "
وقوله: جسدهای قطعه قطعه را معینی نه وراحی نه نسیم سحری بر آنها مرور مینماید و میفرماید وای
وای بر شما ای اهل بهاء " وقوله: " هو العظیم یا عباس ملیک امروز با کمال فرح و نشاط ذکر اهل
بساط مینماید ایشان هفت نفرند که در ارض یاء به ظلم ظالم بی همتا عروج نمودند " الخ چون هفت نفر
که به نام شهداء سبعة در اصطلاح معروف شدند در یک روز معاً و متدرجاً به نوعی که در تاریخ مفصل
است کشته شدند و حاجی ملأ ابراهیم مسئله گو را بعداً به نوع خفیه کشتند و راجع به فتنه و قتل عام
سال 1321 هج. ق. و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء است قوله: " اما اهالی یزد مختصر این است جناب
مشیر الممالک در مهالک افتاد او را تبعید نمودند یعنی خانه به تالان و تاراج رفت و متعلقان در تحت
سیاط قهر افتادند و خود او به نهایت افتاد و از این گذشته وقوعات دیگر نیز واقع شد که جمیع
ستمکاران گرفتار جزای اعمال خویش گشتند " الخ یا جوج - مأجوج عبری کرده نام کلدانی بعضی
شریان مهاجم آن کشور 307 است و تفصیل در اسرار الآثار العمومی است و در آثار این امر به نوع تشبیه
بسا استعمال گردید از آن جمله در لوح به حاجی محمد کریمخان است :
" از یا جوج نفس و هوی محفوظ مانی " و در جائی دیگر: " تا از یا جوج هوی و مأجوج عماء آسودگی
حاصل شود " . یاغی به معنی طاغی مستعمل در فارسی شاید اصل کلمه ترکی است . در لوح به
صدر دولت عثمانی است : " در این اثناء خبر دیگر رسید که فلان سرحد یاغی شده اند " یا قوت

سنگ معدنی شفاف با ارزش و معروف . در کلمات مکنونه است: "در سطرسیم از اسطر قدس که در لوح یاقوتی از قلم خفی ثبت شده این است" الخ که به تشبیه و محض تجلیل میباشد و نام کلمات مکنونه ذکر است . یترنج در مناجاتی در خطابی است : " تجلّ علیه بآیات القبول حتی یترنج من تلک الصّهباء " (تا سرشار از این باده شود) . یترب نام نخستین مدینه که ذکرش در الواح و آثار بسیار شد . 308 یحیی علم منقول از فعل مضارع حی نام اشخاص بسیار بود منها: یحیی بن ذکریا که در کتاب رهبران بزرگ به تفصیل ثبت است و در قرآن و آثار این امر کثرت ذکر یافت از آن جمله در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله: " معرضین به مثابه امت یحیی تکلم نمودند چه که آن نفوس هم بر حضرت روح اعتراض کردند که شریعت یحیی تمام نشد تو از برای چه آمدی ؟ حضرت یحیی بن ذکریا فرموده آنچه را که مبشر فرموده قائلاناً تو بوا لانه قد اقترب ملکوت السموات انی اعمدکم بماء التّوبه ولكن الذی یأتی بعدی هو اقوی " و در ضمن نام صابئین تفصیلی است. دیگر آقا سید یحیی وحید اکبر شهید که شرح احوالش به تفصیل در تاریخ ظهور الحق ثبت است و در تفسیر سوره کوثر خطاب به او میباشد : " یا یحیی فأت بآیه مثل تلک الآیات بالفطرة "

و نیز توقیعی در جواب سؤالش از حدیث: " لو کان الموت یشتری لاشتره المؤمن ولکافر" صدور یافت و نیز در جواب سؤالش از حدیث: " انّ الله کان فی عماء فوقه هواء و تحته هواء " قوله : 309 " اما بعد فقد طلع من انوار صبح من سمی باسم رسول یحیی " و قوله : " اللهم انک لتعلم انّ الآن قد نزله علی کتاب مستطرمّن اراد ان یوزن قسطاس العدل باعجاز نخل منقعر " و قوله : " لقد نزل فی تلک اللیلة کتاباً من یحیی جلّ عزّه لقد سأل من حکم المص (بیان حدیث معروف ابی البید مخزومی است) لیس المراد یوم ظهور القائم بل هو یوم قیامه بالامامة " الخ و در سوره الصبر از حضرت بهاء الله شرح احوال و کیفیت شهادتش مسطور میباشد از آن جمله قوله : " فهینئاً لک یا یحیی بما وفیت بعهدک فی یوم الذی خلقت السموات والارض واخذت کتاب الله بقوه ایمانک وصرت من نفحات ایامه الی حرم الجمال مقلوباً " الخ. دیگر از مسمیان کثیر الذکر به این نام میرزا یحیی برادر کهنتر نامادری بهاء الله و مقتدای ازلیان بود که مفصلاً مستوفی در تاریخ ظهور الحق و غیره مسطور گردید و تاریخ ولادتش را در طهران تقریباً به سال 1246 هج. ق. گفتند و لذا در آغاز ظهور دعوت نقطه 14 ساله بود و به عقیده ازلیان در سن 19 یعنی در سال 1265 به سالی قبل از شهادت آن حضرت عریضه نگاری کرد و در حقیقت توقیعی صدور یافت 310 و بالاخره در سال 1330 هج. ق. - 1912 در شهر فاماگوستا که ماغوسا خوانند در جزیره قبرس به سن 82 سالگی شمسی در گذشت و در مسافت یک میلی خارج آن شهر مدفون گشت و تمام مدت اقامتش در آن شهر 45 سال شد و او به نامهای : وحید، مرآت ، ثمره، ازل

نزد پیروانش مشهور است و خود را در کتب و آثارش به اسم نور و وجه میخواند و در سنین بعد از شهادت حضرت نقطه چند سال محلّ توجه تقریباً عموم بایان بود و بیجمع مهر خود را در نامه ها "عبدالذکر" قرارداد تا درسین ادرنه فصل و تفکیک و ندای استقلالی بهاء الله به وقوع انجامید و شرحی ذیل نام قبرس نیز ثبت است . بهاء الله آن برادر کهنتر را وفق همین امور کفالت و نگاهداری و مراقبت در خط و املاء داشته و از ابتداء یعنی از سال 1265 که به سنّ 19 بود و بدینرو شد خصوصاً درسین عراق محافظت و حمایت کرد و در الواح و آثارش به وی دلالت و اشارت مینمود و امر بای را متمرکز و گردن کشان و مدعیان بابیه را متحد ساخته از تشعب و جدال و وزوال رهایی داد و در باطن بذور هدف و مقصود اقصای خود که امر بای مقدمه و طریق آن گرفت در اراضی قلوب می افشاند و او نیز راه موافقت و تأیید میپیمود . و در یکی از آثار ابهی است : 311 " به هر حال این ایام رضای ایشان محبوب است و کلّ در قبضه قدرت اسیرند مفرّی برای نفسی نیست و امر الله را به این سهلی ندانند که هر کس هوسی در او باشد اظهار نماید حال از اطراف چندین نفس همین ادعارا نموده اند زود است خواهید دید شجره استقلال به سلطان جلال و ملیک جمال لم یزل و لایزال باقی خواهد بود و کلّ اینها مفقود بل معدوم کان لم یکن شیئاً مذکوراً خواهند گردید انا لله و انا الیه راجعون" . و قوله: " بسم ربنا العلی الاعلی قد ارسلت الیک من قبل کتّاباً علی لسان عربی مبین و دیگر معلوم بوده و هست که در این کور که علم بیان مرتفع شده و شمع تبیان مشتعل آمده ربّی جز طلعت اعلی موجودنه او است واحد در ذات کلّ در ظلّش ساکنیم و از بحر فیضش سائل نملّه هر چه پرواز کند عرض و طول سماء را طی نتواند نمود و لکن چون در مراتب عرفان جمیع ناس یکسان نیستند لهذا بعضی سخنها به میان میآید باید به مهر و وفا و شوق و رضا مردم را نصیحت نمود و از بعضی عیوب چشم پوشید که شاید اختلاف رفع شود و ائتلاف به میان آید دیگر آنکه جواب سائل قبل ارسال شد معلوم است که آنچه سؤال شود جواب 312 آن از بحر فیوضات ازلی نازل میشود و لکن به آن سوالات تکلیف عباد زیاد میشود آنچه در بیان فارسی مسطور گشته من عند الله همان کافی است چون این ایام زمان خفا است و شمس ازلی در افق جان مستور باید همه را به حبّ جمع نمود " الخ . ولی با اینهمه گروهی از رؤساء و علماء بیان خصوصاً شهداء برافراخته نصب و تأییدات ازل که خود را علمدار وی و پاسدار حسن جریان امور آن آئین میدانستند چون متدرجاً آثار فضل و افضال و زمامداری و نمایش ارتفاع و استقلال در نشریات و اعمال آن حضرت نگریسته به تعصب کثی از آن امر تکدر و انزجار و گفتگوهای پنهان و آشکار و شکوه و اعتراض و اصرار و انکار نزد او و آن حضرت آوردند که در آن میان ملاّ محمد جعفر نراقی و ملاّ هادی قزوینی و میرزا علی محمد قی و ملاّ رجعی اصفهانی و غیرهم بودند . و به ثبت اثری دیگر از آن حضرت اکتفا میشود که در حدود سال 1277 نظر به ملاّ جعفر نراقی صدور یافت

ولحن بیان با آثار مذکوره متفاوت و در مقدمات اظهار صریح دعوی و دعوت میباشد قوله: " بسم ربنا العلی الاعلی حمد محبوبی را لایق و سزا است که به قدرت کامله بختۀ خود خلق فرموده سموات بیان را و بلند فرموده او را به ارتفاعی که مقدّس گشت از آنکه مس کند او را نامحرمی و یا آنکه ادراک نماید او را محرم غیر طاهری 313 و مزین فرمود او را به شمس عالیۀ درّیۀ مزیئۀ واقمر لائحه منیره و انجم بازغه و منع نمود از صعود به او شیاطین نفوس غیرزاکیه و مغلین اجساد غیر طیبه را و طرد فرمود منافقین را از عروج به ملاّ اعلی و از صعود به سدرۀ منتهی و شجرۀ قصوی و گماشت از قدرت خود ملائکه عذاب را با شهاب های سوزاننده تا هر مردودی داخل سرادقات ذوالجلال نشود و هر مطرودی از بارگاه قدس لایزال اطلاع نیابد چه مقدّس است رتبه احبّای او از عرفان موجودات و چه منزّه است قدر اصفیای او از ادراک ممکات لم یزل به سلطان ازلیت خود غنی بوده و لایزال به ملیک احدیت خود غنی خواهد بود نه از اقبال ممکات خدام درگه او را شأنی حاصل و نه از اعراض موجودات ذیل چاکرانش راغباری واصل یک آیه از سماء احدیتش ناری است سوزنده برای قلوب مبغضان و نوری است منور کننده برای افتدۀ محبّان دشمنانش را به نارغلّ و بغضاء و بغی و فحشاء معذب فرموده و دوستانش را به نور صدق و صفا و تسلیم و رضا مفتخر نموده چه ملیح است حکمت بالغۀ او و چه بدیع است رحمت واسعة او که ابواب مدینه فردوس معنوی را گشوده و مصاریع رضوان قدس روحانی را مفتوح نموده و بلبلان بستان معانی را به گلزار عزّ ازلی هدایت فرموده و همدندان رضوان صمدی را به سبای لایزالی دلالت 314 نموده چنان به رشحات فضل از سحاب مکرمت ابلاغ فیض فرموده که حبیبان آواره به مکن اصلی اقبال نمودند و به محفل محبوب از سرشتافتند و عاشقان از پا افتاده به وطن معنوی پرواز نمودند و به انوار جمال معشوق فائز گشتند و قلوب عارفان و واصلان حرم قدس خود را مرآت اشیاء قرار فرمود تا هر نفسی اعمال و افعال خود را در آن مرآت ملاحظه کند و همه چه گمان برد که افعال عباد او است تا شرح احوال خود را با تمام دردیوان اعمال بنگارد و غافل از این که حقّ از رموز قلوب آگاه است و بر احوال هر مغلّ مبغضی با خبر کذلک یظهر الله ما فی صدور الذین هم کفروا و اعرضوا من الغلّ و البغضاء لیعدّ بهم من نار انفسهم من حیثند الی یوم الذی یحضر فیہ اعمال العالمین جمیعاً و السلام . و بعد در این روزها کتّابی از سجین وارد شد از نفسی که تاحال اسم او در این ولا مذکور نبود مسمی به اسم عظیم سبحان الله چه مقدار از افترا بر احبّای خدا بسته و چه مقدار آتش غلّ و بغضاء افروخته خدای واحد شاهد است که آتش بغضش را هیچ بحری نشانند و غلّ صدرش راهیچ طبیبی علاج نتواند و چقدر زینت داد شیطان اعمالش را که هر فقره از آن را مکرّر نمود قل کذلک زین الشیطان لکم اعمالکم و یدیکم الی نار الّتی کانت بقهر الله فی 315 انفسکم موفوداً و هر عبارت کهنه بی معنی که در عالم بوده جمع نموده برای افتخار ذکر نمود بسیار تعجب نمودم که با این که به فضل الله رضوان معانی گشوده گشته

و صحاب علم و حکمت الهی مرتفع گشته و کلمات بدیعه عالم را احاطه نموده این مغلّ چگونه دعوی حبّ مینماید و حال آنکه به رشی از فیوضات قدس مشروب نشده و به ثمری از شجره منیعه الهیه مرزوق نگشته باری مدّتی متذکر بودم و به خود او جائز نبود جوابی ارسال شود لیس فلظالمین الینا سبیلا و لکن چون بعد معلوم شد که این افتراها را به اقسام مختلفه و بیانات متعدده در میان خلق افشاء نموده اند فی الله ما فرط هذا الشقی فی جنب الله لهذا لازم شد که تفصیلی بر احباب و اصحاب آن دیار نوشته شود تا آنکه تزویرات شیطانی بر انفس روحانی غالب نشود لیفصل بذلك من یسلک الی النّار عن الذی یشی علی صراط الله المقتدر الجبار و مبغض از محبّ و حقّ از باطل معلوم شود و هر نفسی پناه برد به خدا از شرّ انفس خبیثه و در کلّ حین متذکر شوند پروردگار خود را و منقطع شوند از ماسوی الله و متوکّل شوند به جبل عنایت او و متوصّل شوند به عروه عطوفت او و متمسک شوند به ذیل رحمت او و متشبّث شوند به رداء جود و کرم او که شاید از نار نفوس مشرکه محفوظ مانند و آنه هو منجی عباده و محیی ارقائه و آنه علی 316 کلّشی قدیره در اول نامه ذکر نموده بود که دو رسول از اینجانب به آن ولایت رفته اند و مردم را از عبادت معبود منع نموده اند و به عبادت جبت و طاغوت امر نموده اند و نعوذ بالله از قول این عبد گفته اند که بیان نسخ شده و مرایای او باطل اند و احکام او عاطل گشته اول اینکه این بنده هرگز رسول به دیاری نفرستاده ام و به هیچ وجه امر و حکمی نداشته ام که احتیاج به رسول شود و یا به قاصد اتمام پذیرد جز حقّ و احبّایی او را معدوم شمرده و اعداء الله را مفقود دانسته ام نه سنه میگذرد که این عباد را بعد از اخذ آنچه که مالک بودیم از وطن ترابی جسّدی اخراج نمودند و با محصل و مستحفظ به این دیار وارد شدیم و این ذلّت را بحمد الله عزّت دانستیم و این فقر را جوهر غنا شمردیم و به احدی مطلبی نداشتیم و به نفسی حاجتی اظهار نمودیم امر الهی را در کمال استقامت ظاهر نمودیم حیات ستر و خفا را به نار محبت ربّانی سوختیم و علم امر در سماء حکم بر افراختیم چنانچه در همه اطراف ممالک این فضل بدیع مشهور است و در اقطار عالم امر این دیار واضح چنانچه همه شنیده اند دیگر اگر انکار شود از اصحابی محسوب شوند که میفرماید یعرفون نعمه الله ثم ینکرونه و از احدی از احباء به هیچ وجه نصرتی نشد و این عباد هم بفضل الله و عنایته از نصر من فی السموات و الارض مستغنی 317 بودیم در کهف نصر صمدانی معتکف و در حصن محکم فن یتوکل علی الله فهو حسبه متحصن قلب را از غبار خاکیان منزّه کردیم و آهنگ آشیان جاودانی نمودیم اعداء از هر طرف چه داخلی و چه خارجی در کمین این غزالان صحرائی احدیه فتادند و چه دامها که برای صید بلبلان گزارهای هویه انداختند و به تمام همت کمر بستند که شاید پروانه های عشق را از جمال معشوق منع نمایند و یا این عندلیبان بستان معانی را از شاخسارهای گل ازلی محروم سازند و معذک ابداً توجه به جهتی نمودیم و طلب معین نکردیم حال همچه نفوسی را دیگر با رسول چه کار است که نزد کسی بفرستند و نمیدانم از کجا بر این شخص

معلوم شد که آن دونفس رسول بنده هستند قل ان اتم تنكرون الله والله اشد مكرًا واعظم تنكيلا پنج سال جناب ملا احمد از جانب جناب حرف جیم به این ولا آمد از اوسؤال شود که این بنده چقدر اظهار محبت نسبت به ایشان مینمودم خدا شاهد حال وناظر احوال بود که با اینکه از ایشان میشنیدم بعضی حرفها که مخالف فطرت اصلیه وقلب زکیه بود معذک سترش را از نشر وافشا ربحان داده وکتمان مینمودم و متحیر بودم که سبب چیست و علت چه تا آنکه رفته رفته زیاد نمودند تا آنکه به این دیار آمدند ودر اینجا کمال محبت فوق قاعده ورسوم ابتغاء لمرضات الله درباره ایشان 318 معمول شد که شاید سبب ازدیاد حبّ شود وقلب از غبار غیر مرضی پاک و مقدّس گردد بعد از این ملک مراجعت نمودند و جناب ملا احمد کاشی را اراده نمودند همراه برگردانند قبول نمود این بنده مطلع شده ملائی مذکور احضار شد متعذر شد به عذر چندی و بعد زمانی منقضي نشد که دونفر آمدند میر عبد الرحیم و شیخ حسن ذکر نمودند که فلان گفته که چرا بغداد میروید دقیقه اینجا افضل است از پنج سنه در بغداد و بعضی سخنها دیگر ذکر شد به مجرد استماع این عبد ایشان را احضار نمودم و نهي شدید و منع بلیغ در اظهار این سخنها نمودم و لکن همه اصحاب این سخنها شنیده فوالله الذي لا اله الا هو که همه را جمع نموده منع نمودم و به قسمی باز ستر نمودم که مبادا فتنه جدیدی برپا شود تا شخص دیگر آمد و پیغمی برای نفسی آورد و همچنین شخصی دیگر باری هر نفسی از آن دیار آمد ذکر نمود و معلوم شد این فتنه ها همه از جهت خروج ناس است از وطن خاکی به وطن الهی لهذا جناب سید عبدالباقی که در این بلد توقف نموده بود او را راجع به آن ارض نمودیم که مردم را منع نماید از توجه این ارض که شاید قلوب ساکن شود و هوای مظلّم کدورت به صبح بهجت تبدیل گردد با آنکه نباید چنین حرفی از قلب و لسانشان جاری شود زیرا که این ارض منحصر به بنده نبود والله روح القدس به 319 تراب این ارض افتخار مینماید نسیم این ارض اجساد مردم را جان باقی بخشد و حیات جاودانی مبذول فرماید و لکن لا یزید الظالمین الا خساراً بل جعل را به مصر لقای ازلی چه کاراست و اهل سجین را به ملاء عالین چه مقدار جهل صرف بجای تواند به فراز قدس علم قدم گذارد و جوهر ظلم بجای به میادین عدل درآید قسم به خدا که منزّه است تراب این دیار از ادراک اختیار تا چه رسد به اشرار آخرنه شرافت هر محلّ به ذی المحلّ بوده و نه افتخار هر بیت به نسبتها الی الله بوده ای کاش به قدری که عاشقان ظاهری مراعات حرمت معشوق ظاهری مینمودند این مردم احترام مدینه الله و توقیر حرم الله مینمودند اگر خاری از بوستان معشوقان مجازی در انجمن عشاق درآید جمیع چون گل ببینند و همچون بلبل بر او نغمه سرایند تا چه رسد به ارضی که متعلق به معشوق باشد و یا محلّ نزول و جلوس و سکون محبوبشان واقع شود این است حال عاشقان مجازی قدری ملتفت احوال و اقوال مدعیان محبت حقیقی شوید که چقدر غافل شده اند و چه استهزاء و سخریه به این ارض مبارکه طیبه نموده اند والله اگر قدری انصاف باشد باید از

چشم خون 320 ایثارشود و طبقات کبد تبدیل به دم گردد و از مرگان جاری آید و لکن لن یوفق بذلك الا الذین هم انقطعوا الی الله و ذاقوا حلاوة ذکره و کانوا بعروة حبّ الله معتصماً چند سنه بود که بعضی از عباد از آن دیار اراده این بلد مینمودند و متصل منع میشد دوسال است که اذن داده شدند که هر کس اراده نماید مأذون و مرخص است و این امری است که سلطان احدیه بر قلب منیر محمدیه از قبل نازل فرمود و بنفسه عباد خود را به این ارض خوانده لو انتم فی آیات الفرقان تتفکرون و یاسرار الامر تلتفتون قال و قوله الحقّ و الله یدعوا الی دار السلام و ینبذ الی صراط المستقیم اگر به تلویح این بیان ملتفت شوید و الله از شرف حبّ الله و شوق این بشارت کبری بی سرو پا متوجه جنب الله میگرددید قل كذلك ضرب علی قلوبکم حجابات الحدید و علی ابصارکم غشاوة النار فما للظالمین من حسن یوم عظیم بگو ای مردم عمر چون برق میگردد و بساطهای آمال و مال عنقریب پیچیده میشود سر از نوم غفلت بردارید و متوکلاً علی الله بر صراط مستقیم امر الله ثابت شوید و به دار السلام رحمت و عنایت او که محلّ امن جاودانی و مقام محمود ربّانی است وارد گردید در ظاهر دار السلام ارض جلوس آن نیر اعظم و در باطن امر محکم اقوم باری اگر شرح این مقام گویم امکان را طاقت استماع نه و نفوس و عقول را طاقت حمل نه حال ملتفت شوید که اراضی را که لسان غیب بذاته امر به او فرمود 321 و همه موجودات را به او دعوت نموده تکبر مینمایند و این امر به این صریحی که گویا اصرح از آن در کتاب نازل نشده در این مدت ادراک نمودند و دار السلام را هفتاد معنی است و کلّ در مدینه الهیه جمع شده كذلك ذکر الله فی الکتاب حکم تلک الارض رغماً لانف الذین هم کفروا و اعرضوا و کانوا من الذین هم بعروة الله لا یتمسکون و فی سبیل النفس بغیر رضی الله یرسلکون بلی این مردم طراً به راه های مهلک موهوم رفته اند بجا میتوانند معنی ویا امری را به غیر وهم و ظنّ قبول نمایند و یا ادراک کنند قل اتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض كذلك اخذ الله عنکم روح الایمان و حرم علیکم لقاء یوم الله فیہ یقوم الناس لربّ العالمین آن دو رسولی که عظیم در کتاب ذکر نموده بود یکی سید عبدالقلبی بود که تفصیل او ذکر شد و از خود او استفسار نمائید اگر غیر آنچه در این لوح مسطور شد ذکر نمود معلوم میشود که اعداء در قول صادقند و دیگر ذکر میرزا مصطفی را نموده و این مرد چندی در این ارض ساکن بود نظر به اینکه منتسبین او در نراق ساکن بودند و مدتی مسافرت و مهاجرت او طول کشیده لهذا او را روانه نمودیم به وطن خود و به هیچ وجه رسالتی از این عبد نداشته مگر نامه به جناب حرف جیم به اوداده که به ایشان بدهد و لکن چه مقدار اقترا این شخص به این دو فقیر زده و گفته و چه حدّ تکبر و 322 غرور نسبت به این دو مسکین در نامه ذکر نموده بگو که والله جهل این دو مسکین از آنچه مرقوم داشتی محبوبتر است و دلّشان از آنچه به آن نفر نموده ای عزیزتر قلب را ذلیل کن تا به معارج عزّت عروج نمائی افتخار نفسانی را بگذار تا به سر اداق قدس و وفا قدم گذاری جز ناز

و نیاز امر دیگر آر که این دو محدود و ساط قدس مقدس از این حدود و السلام علی من سمع القول
و کان من المهتدين في الواح النور من قلم العزمسطورا دیگر آنکه مرقوم داشته بود که این رسولان گفته اند
حکم بیان منسوخ شده و مرایا و احکام او باطل گشته این فکری است که تازه شیاطین السنی نموده اند
و به وحی شیاطین نفس این عبد تدبیرات را ظاهر ساخته اند انّ الشیاطین لیوحون الی اولیائهم تا القای
خیالات خود را در قلوب عباد نمایند و مردم را از صراط الهی و منبع فیوضات قدس نا متناهی منع نمایند
و همیشه اینگونه عباد در میان عباد الله بوده اند و به این مزخرفات مردم ممتحن میشدند لیلو کم ایکم
احسن عملاً و در جمیع اعصار اینگونه بر خدا و اولیاء او گفته شده و خواهد شد ذلک من سنّة الّتی
جرت بین العباد ولن تجد لسنة تبدیلا ولا تحویلا تا معلوم شود من یتبع امر الله ممن ینقلب علی عقبیه
و به این امور صبح درّی هدایت از شام کدره ضلالت تفصیل و تمیز داده شود کذلک نلّقی علیکم من
اسرار 323 الامر لیثبت بذلک افئدة اللذینهم اهتدوا بنور الله و کانوا فی محبة الله لمن الراسخین خدای
واحد شاهد است و کفی به شهیدا که اگر تا امروز چنین ملحد کذائی در امکان آمده و یا علم احدی
احصاء نموده بگو ای بیچاره سفیه برای خوشنودی نفس خود و انفس مشرک امری را مرتکب شدی
که در ملک شبه و مثل و ندّ نداشته و یشهد حیثند لسانی و قلبی و فؤادی و روحی و جسمی و جسدي و مخی
و عظمی و جلدي بانّه لا اله الا هو وانّ علیا قبل محمد مطهر ذاته و مظهر آیاته و منزل کلماته و یشهد بذلک
سکّان ملاً الاعلی و من ورائهم یشهد ذات الغیب بلسانه و انّا کلّ لوجهه ساجدون و کلّ ما نزل من عنده
حقّ لا ریب فیهِ و انّا کلّ ان شاء بامرهِ عاملون قل خذ لسانک یا ایها المفتري علی الله و احبائه ولا تقل
ما لا اذن الله لک ولا تکن من اللذین هم بمظاهرالامر یفترون و آیات الله لا یتهدون قل قد کبرت
اقوالکم فیما افتریتم بلسانکم و کذلک زین الشیطان لکم اعمالکم و اذا انتم لا تفقهون قل ان کنتم فی ریب
من امر الله فأتوا ببرهان من عنده او بحجة من لدنه او بدلیل منه لا فوربّ السموات و الارض لن یقدروا
علی اتیان حرف ولا یتطیعون اولئک هم اللذین اذا تبلی علیهم آیات الله یدعوها من ورائهم و یتهنئون
بها و هم فی هواء انفسهم یطیرون 224 قل سیفنی الملک و لا یبقی منکم شیئاً و اذا انتم فی النار تحضرون اذا
لن تجدوا لانفسکم لا من حمیم ولا من نصیر و یسئلكم الله عمّا فعلتم فی الحیاة الباطلة و انتم فی هاویة القهر
بدوام الله تعذبون قل ارأیتم هذا العبد ام اطّلعتم علی امره فکیف انتم تنسبون الیه ما لا تعرفون فوالله
بکت السماء من ظلمک یا خبیث و شقت ثیاب اهل الملکوت من فعلک یا ملعون و تزلزلت ارکان
الوجود من عملک یا شقی و انک تمشی علی مناكب الارض کانک ما فعلت امرأً و تضحک عمّا
اكتسبت ایداک و ارواح الفردوس قد نزلوا علی التراب و اذا علی الطین هم متکئون أف لک یا ایها
المعرض بالله انت تفرح بفعلک و هیکل الارواح بقمیص الدّم و مخلعون فسبحانک اللهم یا الهی و محبوی
تری حالی و تسمع ضیحی و صریخی و تنظر فقری و افتخاری و تشهد کیف احاطوا عبدک هذا طغاة

عبادک بحيث ما يرفعون ايديهم عن رأسي اذا يا الهي فارجعني اليك ثم اسكني في جوار رحمتك
 الكبرى عند اسمك العلي الاعلي ليسكن بذلك قلوب عبادك الاشقياء وانك انت المقتدر علي ما تشاء
 وانك انت المهيمن القيوم اذا نادي المناد في وسط الاجواء ان يا عبد انا سمعنا ضجيجك احصينا
 فقرک وافتخارك وذلك وابتلائك لا تخف ولا تحزن سنقدسک 325 عن الذين كفروا واشركوا
 وكذلك نزلنا عليك رمزاً من امرنا لئلا يطّلع بذلك الذين هم لوجه الله لا يسجدون وانت تعلم يا الهي
 بانّي ما ادّعت شيئاً الا العبودية الصّرفه وما دعوت العباد الا الي ذاتك العليا في مظهر نفسك العلي
 الاعلي ونور جمالك الابهي فبذلك بدت البغضاء في انفس الذين كفروا باياتك الكبرى بحيث قتلوني
 باسياف ظنونهم المؤتفكة اذا خذهم يا الهي باخذك الشديدة وسلطنتك القاهرة ولا تذر منهم احد اعلي
 الارض ليظهر بلادك ويقدّس ديارك وانك انت الذي تفعل ما تشاء بامرک البديعة وانك انت
 العزيز المحبوب اين است عقايد اين عبد که ذکر شد وتا حال جز درهواي عبوديت صرفه پروازوبه غير
 بساط فقر وفنا وتسليم ورضا بامري مأمورنگشتم والبعد الامر بيده وما لنا من شيء الا بعد اذنه وانه لهو
 العزيز المتعالي الجميل اذا من شاء فليقبل فن شاء فليعرض ان ربي لغني عنكم وعن انفسكم واعمالكم
 وافعالكم وانه لهوالمقدّس عن كل من في العالمين جميعاً آخري عبادي که دعوي محبت الهي مينمائيد چرا
 درتیه غفلت مانده ايد ودر سبيل وهم وخطا ونفس وهوي سالک گشته ايد قدرين ايام را بدانيد تا
 روائح قدس ازلي از سبای صبحگاهي ميوزدونسيم خوش جانان از رضوان جان مي آيد قدري به خود
 326 آئيد وقلب منير را از غبار تيره ظنونات مجتته پاک ومنزه نمائيد لعل به تجليات شمس احديه
 واشراقات جمال هويه فائز شويد هميشه بجر رحمت رباني در موج نيست وغمام رحمت نامتناهي در جريان نه
 وهميشه در مشکات قدس صمداني سراج الهي مشتعل نه آيد وقتي که طير هويه به مکن اصليه راجع
 شود وجمال ازليه به سراق غيب صمديه باز گردد و ببلان گلزارهاي معنوي به آشيانه هاي عزّ عزّ حقيقي
 مقرر يابند ديگر ابواب گزار مسدود شود هم از جمال گل محروم شويد وهم از نغمه بلبل بي بهره ونصيب
 مانيد تا وقت باقي است به جان کوشش نمائيد و قدر نعمت بشناسيد آخر احباب الهي را آثار رباني بايد
 وشعار قدماني شايد ردای تقدیس پوشيد واز کلّ ما سوي چشم ودل وقلب برداريد تا عالم ديگر مشاهده
 کنيد ودر ساط خوش روح قدم گذاريد والله اگر نغمه اين طير را به گوش جان بشنويد از دنيا وانچه
 دراواست بيزار شويد ودل به غير حق نبنديد نصح از حد گذشت ديگر تامشتاقان کوي الهي ومجدوبان
 قدس معنوي چه ادراک نمائيد وچه نصيب يابند کلّ ذلك فضل من الله ورحمتي عليكم يا ملا البيان
 ان اتم تريدون في مناهج الحقّ تسلكون وفي رضوان القرب تحبرون اي اهل بيان بصرف لب را لطيف
 نمائيد و صدر را منير تا حق را از باطل تميز دهيد وبه ظنون اهل نفاق سالک نشويد که جمعي از
 327 عباد غافل بر خود نگارده اند که مردم را به حيله هاي مختلفه از شاطي بحرا حديه منع نمايند و در ظاهر

به لباس ایمان درآمده اند فوالذی نفسی بیده اگر قدری انسان فارغ شود از شؤونات ظاهریه حق را از باطل چون از ظلمت تمیز دهد و روائح حق را از کلّ جهات استشمام کند یعنی در مشرق اگر رائحه طیب حق بوزد در مغرب طالب منقطع البتّه آن رائحه را ادراک کند کذلک تذکر لکم من اسرار الحّب ان اتم من روائح القدس من هذا القمیص تجدون والی مصر الایقان بجناحین الانقطاع تتوجّهون و دیگر آنکه در طومار عمل خود ذکر حزقیل را نموده بگو قد کبر قولک وصغر شأنک وحدک وکان حزقیل یرکض فی سوق المصر ویصیح باعلی صوته اتفتلون رجلاً ان یقول ربّی الله فقد جائکم بالبینات الی آخر چه نسبت آن جوهر وجود را با حدی مقدّس است تراب نعل او از افتدّه غیر او بالاخره باتفاق دل و جان موفق گشت و با روی خضاب شده از دم به ملکوت بقا و سراق اعلی رجوع فرمود و مقصود از آیه که میفرماید وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتّم ایمانه مقصود از کتم ایمان اسرار حکمت الهی و لئالی علم صمدانی بود که لم یزل در کائنات قدرت محفوظ بوده و لایزال در خزان قوت مصون خواهد بود هرگز ظاهر 328 نشده و نخواهد شد الاّ براهلش والاّ ایمان به موسی راهر گزارانکار نمود بلکه لسان و بیان و جان او جمیع شهادت میدادند بر محبت به موسی و در محفل فرعون اقرار نمود در نهایت وضوح چنانچه مشهود و معروف است و لکن زده شد بر قلب فرعون حجاب قدرت الهی و مانع شد او را از ادراک بیان او کما ضرب الیوم علی قلوبکم حجاب النّار و علی آذانکم و قرأ من غفلة و علی ابصارکم غشاوة من الغنی بحیث لن تدرّوا ما تقولون ولن تعرفوا ما تفعلون فل یا عبد اتق الله ولا تنسب باحد مالم تحط به خبراً فاستمع ما القی الله علیک فی البیان فانه احسن حدیثاً و اصدق وقیل کجا است نسبت حزقیل با اهل این زمان از زمان واهلش بگذرتا در فردوس بقا در آئی و شأن و مقدار هیاکل قدم را ادراک نمائی باری عدم به قدم نرسد و فنا از بقا احتراز جوید قسم به خدا اگر شکی از محبت حزقیل آگاه میشدی ادراک مینمودی رتبه و مقام او را و به نار ظنون محبت او در توناری حادث میشد که از جهان و خلقش میگذشتی و از ظلمت ظنون فارغ میشدی و به عین حیات ابدی واصل می آمدی حال قدری تفکر نما در اول امرش و بدایت ایمانش که موسی چون از بریه سینای حبّ الهی به مصر عباد لایزالی وارد شد جمیع مردم را به نار شجره الهیه و ضیاء کهف صمدانیه دلالت فرمود و چون حزقیل ذکر ای از اذکار وطن اصلی و رائحه ای از نسیم قدس روحانی 329 شنید فوراً از نار محبة الله ناری در صدر منیرش احداث شد که قوه ستر و سکون و صبر و اضطبار هیچ در او باقی نگذاشت و در نهایت سعی و اهتمام در اظهار و اثبات نار هویه در شجره لاشرقیه و لا غربیه کوشید با اینکه بنی عمّ فرعون بود و نهایت اعتبار نزد آن ملعون داشت به قسمی که مفاتیح خزائن جمیع در قبضه او بود مذلک دقیقه ای از حق احتراز نمود و آئی اغفال نجست و حال ملاحظه فرما که این مردم اگر خود نار را ملاحظه کنند بر مقام حبّ و بغضی اظهار نمایند و به کمال همّت در انحامش کوشند و آنقدر آب ظنون و ثلج وهم بر او

ریزند که اثری از او نماند مگر دست قدرت غیبی حفظش نماید و از مغلین نجاتش بخشد حال انصاف
 ده میتوان نسبت داد این مردم را به او یا ذکر این اشخاص جائز است در ساحت قدس او لا والله لو انتم
 فی امرالله تنصفون ومن ثمرات رضوان الخلد تزرقون آخر بگوای کاتب بی انصاف کاش به قدری که
 زحمت کشیدی و اوقات صرف نمودی بر نوشتن طومار به خود مشغول میشدی و در تزکیه و تصفیة نفس
 و روح خود توجه مینمودی به مفاتیح عمر صرف مینمودی و اینقدر مدرک نشدی که جمیع رموز
 نزد حق چون روز روشن واضح است باری بشنو پند این عبد را و از این عوالم مرور نما و به عوالم قدس
 انقطاع وارد شو 330 و انصاف را سراج راه نما تا در ظلمت نمایی و توکل به حق را شعار خود ساز تا از
 عنایت او برهنه نباشی و ذکر محبوب را مونس کن تا از فضل او تنها نشوی و از نفس و هوی بمیر تا از
 عشقش حیات باقی یابی و به جبروت جاوید قدم گذاری آخر حیف نباشد که نفسی مدعی محبت الله
 باشد و در روزی نفسی که مقدس از جهات باشد از دل نکشد و در کل زمان یک آن متوجه سلطان
 وجود و ملوک معبود نشود والله ظلمی از این بیش نه و غفلتی از این اعظم نه دیگر مختاری انا تمنا القول
 لک و اکملنا النعمة علیک فاتخذ لنفسک ما ترید ان الله غنی عنی و عنک و عن کل من فی العالمین
 و دیگر ذکر ذوالکفل را نموده بود قل یا رجل خف عن الله الذی خلقک و سواک و لا تلبس الحق
 بالباطل و لا التور بالظلمة و لا الهدایة بالضلالة اتقوا الله یا ملاء الارض و لا تتجاوزوا عن شأنکم و فی رسل الله
 لا تتکلّمون الا فیما اذن لکم کما امرک بان لا تجعلوا لهم شهباً و لا ندّاً و لا مثلاً و تلک من حدود الله
 و لا تتجاوز عن حدوده الا الذین فی قلوبهم مرض و کانوا من الذینهم بانوار الجمال لا یستنورون اول آنکه
 حکایت ذوالکفل نه چنان است که در کتب قبل دیده اند و یا از آباء و اجداد شنیده اند و ثانی آنکه با
 بعضی مطالبهای مخففه نزد شما و امثال شما که در مرآت 331 الله تجاوز نموده اید و از محل خود تحویل
 گردیده اید و در محل دیگری اذن و اجازه سلطان امر قرار نموده اید چگونه این مطالب ثابت میشود زیرا
 از قراری که مذکور شد استدلال نموده اند بروحیت مرآت و آن را هم به نفس خود نسبت داده اند
 معذک چگونه نوشته اند که ذوالکفل کفالت هفتاد نبی نموده مرآت که محل اشراق شمس نبوی
 است باید از واحد تجاوز نماید و انبیاء که که شمس سماء رحمتند چگونه میشود در یک عهد و یک زمان
 هفتاد نفر موجود باشند کذلک یکذبکم ما یجری عن مدادکم کل ما ینطق به لسانکم و کذلک ینظر الله
 ما فی قلوبکم و یعلن ما فی الصدور انتم تعرفون بلی مگر تاسی به علمای باطل کنید و به نبی جزئی و کلی
 قائل شوید چنانچه در کتب مسطور است و اهل جهل به آن معتقد و مقرند بگوای مردم علم ظاهر را هم
 از منبع علم جویا شوید از عیون صافیة رقیقة لطیفه عذبه اخذ نمائید نه از عیون مردوده مکدره اجاجیه
 ملحیه که کنز غلّ و اوعیه حسد و سفینه بغضاء اند و دیگر در نامه رجز خوانی کرده بود به ظاهر مخاطباً
 لمصطفی و فی الباطن الله یعلم مقصودهم قل انه یعلم جهرکم و نجویکم و منقلبکم و مشویکم و کل فی لوح بین

يديه لموجود لن يعزب عن علمه من شيء وان يفوت عن قبضته من امر يعلم كل ما اتم اليوم في امر
 332 الله تمكرون باري قسم به خدا که اولوالافنده نجلت میکشند از ذکر عبارات رجز که درطومار ذکر
 نموده بود مثلاً پورزال و لحاف پیرزال و صقنقور و عصفور قافیه نموده اید از این الفاظ رکیکه غیرطاهره
 که همیشه نزد حق و اولوالباب مردود بوده و خواهد بود قل اما سمعت ما غرت الوراق فی قطب البقاء
 جول قزیم الحمراء فی اول نصحه احبائه ومبدء تعليمه اصفیائه قال وقوله الحق السالك فی المنهج
 البيضاء والركن الحمراء لن یصل الی مقام وطنه الا بكف الصغر عمافی ایدی الناس با وجود این که امر
 فرموده آن جوهر وجود وطلعت مقصود بر این که قلب را مقدس نمائید از اشارات باطله ووظنونات
 مردوده وگوش را از استماع نغمات جعلیه خبیثه وچشم را از ملاحظه کلمات فانیه مذکک جمع
 نمودی همه کلمه غیر بدیع غیر لائق که دردنیای بود و اظهار فضل نمودی جعل به گزاراهی فرستادی
 وظلمت فانی را به فضایی قدس باقی ارسال داشتی بشنوا این عبد والله که این همه بغض و غل که از
 تو ظاهر شد حرفی ندارم لکن آخر تاکی به حجاب ظلهانی تمسک جسته اید و متابعت نفس وهوی را
 فرض دانسته اید از تراب نفی به عرش اثبات طیران کن واز انا بر اجعون سفر نما وراجع شو آخر فی
 الحقیقه اگر نارغل مشتعل نبود و علم بغضاء در صدر مرتفع نه و مقصود استفسار احوال مصطفی و غیره بود
 وخیالی 333 دیگر و فکری دیگر نبود دو کلمه سؤال میشد که فلان همچو گفته ویا میگوید صادق است ویا
 کاذب تا جواب داده شود وحق از باطل ممتاز گردد نه آنکه چندین ورق قرطاس را پر کنید از حرفهای
 جعلیه والله که بر آن اوراق ظلم واقع شد زیرا که محل اثبات قلم اعلی مظهر تجلی قلم بغضا نمودی وعلما
 بان کل ذلک لم یکن من عندک بل بما وسوس الشیطان فی نفسک وصدرك اذا قدس نفسک ووزّه
 فؤادک عن کل ماسوی و توکل علی الله ربک و قل الله بتمامک ثم ذر الذین تجد منهم رائحة الغل
 لتکونوا فی بحر النار مغروقاً و قسم به خدا که اگر نفسی از اهل بیان ذکر نسخ کتاب نماید خدا بشکند
 دهان گوینده و اقتران کننده را فوالذی روحی و ذانی بیده حرف من البیان لاحب عندی عن کل من
 فی السموات والارض فویل لکم یاملاً البغضاء کیف انتم باحباء الله تفترون اما تشهدون کیف انفقنا
 روحنا وجسدنا فی مقابله الاعداء و فی کل حین ننتظر لقاء الله لعل نقندی بالذین هم یفدون انفسهم و بین
 یدیه یستشهدون آیا نمی بینید که چگونه میانۀ اعداء ایستاده ایم و جان و دل بر کف مستعد و قتیتم
 افن کان ظاهراً فی مقابله الاعداء وانفق فی کل حین روحه و کل ما علیه وینطق بامر الله فی ملاً الآفاق
 وما یستر امره کمن کان قاعداً فی البیت افلا تبصرون ان یا ایها 334 السالك فی سبل الوهم
 و الخطاء و الماشی فی بیداء الجهل و العمی لوتنصف فی امر الله اقل من آن تحصی علیک لتشق ثیابک و
 ترکض علی العراء و تلقي علی وجهک الرماد و تأکل التراب و لا تستریح فی محل ولا تأکل ولا تشرب
 و لا تستقرّ و تضجّ فی قلبک و تصح بلسانک و تنوح فی سرک و تبکی بعینک و تحرق فی کبدک و لا ترضی

عن نفسک الا وقد يغفر الله عنک ما جری من قلبک یا ایها المتکبر علی الله و آیاته وبرهانه و حجته فوالله
لوتکون فی ذلک الشان لتغر السعیر من لهیب نفسک یا حمیروتستعید النار من کینونتک یا ملعون اعاذنا الله
وکل من فی البیان عن شرک وعن کل ما اخفیت فی قلبک و سرک آخر به چه جرم و کدام سیئه این
عداوت ظاهر شد و این مفتریات از قلم جاری گشت بشنو نصح این ناصح شفیق را واز برکهء ملح
نفسانی به شاطی بجز صمدانی بازگرد واز نار جهل فانی به نور علم باقی راجع شو اگرچه نصح اولوالالباب
بر منکرین ثمری نبخشند و معرضین را اثری ندارد چون رائحه طیب مزکوم را و مرآت منیراعمی را و ما انا
بمسمع من فی القبور و دیگر مرقوم داشته که تقصیراتی که مصطفی و غیره نسبت به حرف جم
ثابت نمودند چهار است اول آن که چرا مردم را به نقطهء اولی روح من فی الابداع فداه میخواند حال
انصاف دهید که هیچ خنزیری چنین حرفی میگوید و یا از لسان احدی چنین کفر 335 و شرکی ظاهر
میشود و الله نیست این سخنها مگر آنکه اراده نموده فتنهء کاملی احداث نماید و به لباس ایمان اختلافی برپا
نماید قل اتمکرون فی امر الله یدالله فوق ایدیکم و انه اشد مکرراً و اعظم تنکیلاً و تقصیر دیگر جناب حرف
جم گلشن قدس در ساحت اقدس فرستاده باری این قبیل سخنها که هیچ در میان نبوده مذکور نموده
و حال آنکه مبالغی از اشعار که اخیار و ابرار فرستاده اند همه مقبول شد و حرفی نبود و خدای واحد
شاهد است که جز وصف ایشان در این ملک نبود با اینکه روائی از قلب ایشان میوزید که شایستهء
ایشان نبود معذلک عند من لا یعزب عن علمه من شیئی مکنون بوده و هرگز کلمات حبیه و اشارات
و دیه نسبت به ایشان ظاهر نشد تا آنکه هر نفسی از آن سمت آمد سخنهائی از ایشان ذکر نمود که والله هیچ
حجی نمیتواند شنید و خود این کاتب طومار اگر انصاف بدهد و به صراط مستقیم صدق و صفا و حب و وفا
درآید میگوید آنچه نزد خود او گفته و به گوش از ایشان شنیده و از شمال و هم به یمین یقین راجع
میشود و انصاف میدهد که چه گفته شده و حق با کیست و الله محب از مبغض مثل شمس از ظل و نور از
ظلمت واضح و معلوم است و بر نفسی امری مشتبه نمیشود مگر آنکه بخواید بر نفس خود مشتبه نماید و بیانات
ایشان در این ارض شهرت 336 نمود و البته بعد از شهرت این قولها و ظهور فعلها بعضی اصحاب بی
اجازه و ورضای اینجانبان بعضی سخنها مذکور نمودند و کان الله یشهد بذلک کفی بنفسه شهیدا و بعد
همه اصحاب ممنوع شده ساکن و ساکت شدند الله اکبر نفسی مهاجرت به این دیار نمود مگر آنکه از ایشان
قول و رسالتی آورد که کبدهای ملاً اعلی و احباب را محترق نمود بقیهء بلا روح و قلب و مهجهء و ابقاء
نفسی کان من اعظم حیرتی قل یا ایها الغافل عن ذکر الله و محرق اکباد احبائه رضینا بحکمک فی
ذلک فاسئل عن الذین هاجروا من هناک الی تلک الارض لتعرف بانا لن اکذب فی القول و تعرف
بانّا تمسکنا بعروة الصّدق و تشهد بما شهد الله فی عرش البقاء لعلّ تکون من المحسنین من قلم الروح علی الواح
القدس مکتوبا بگو خود سؤال نما از نفوس مهاجرین چه آنها ئی که اسامیشان در اول الواح

مذکور شد و چه از عباد دیگر تا بر تو معلوم گردد چه گفته و چه نسبتها به ارض الله و خدام او داده بگو
 آخر این همه اعداء کفایت نه و این همه صیاد این غزالان صحرائی وفا را کافی نه که شما قد علم نموده اید
 که این حمامات قدم را ضری وارد آرید ایرب افرغ علی صبراً فانصرني علی القوم الظالمین تعجیل
 نکنید که قضا یای الهی در حرکت و نزول است و عنقریب آسوده شوید قسم 337 به خدا که امری
 از حق جز تغییر نخواسته ام که قسمی شود که این ارض منقلب شود تا این عبد مقدس از سؤال و جواب
 و ملاقات گردد و آنه هو یقضي ما یسأل و آنه لقریب مجیب . و دیگر از اسباط موسی و قبطنی فرعون
 ذکر می نموده بود و لکن ابداً نه موسی حی را از قبطنی ظلم تمیز داده و نه بنی اسرائیل بلاد عدل را از
 قبطنی دیار ظلم فرق گذارده قل فافتح عینک و رق قلبک و حد بصر فؤادک لتعرف الذینهم آمنوا
 و هاجروا بانفسهم فی سبیل الله عن الذینهم اعرضوا و استکبروا و کانواعن حرم القدس محروما ثم اعلم بان
 الاسباط حیثند قد جلسوا علی البساط و اتکئوا علی الوسائد الحمراء و یحرکون علی هواء الامر فی فضاء
 الذی جعله الله عن ادراک العالمین منزوها و یستبشرون ببشارة الروح و یفرحون بفرح الله و یرزقون عن
 من الذی کان عن سماء القدس منزولا و مرّوا عن بحر النار بحول الله و دخلوا فی فاران القدس و حوریب
 العظمة و انجاهم الله عن الذینهم کانوا فی بحر الکبر و البغی مغروقا و یطیرون فی حول الفردوس و یغردون
 بالحن التي ینصعق عنها کل من فی ملاء الاعلی و كذلك نلتی علیک من اسرار الّتی کانت فی الواح
 القدس من قلم الامر مسطورا . قسم به خدا که اگر رائحه ای از رضوان الهی بشنوی و الله در هیچ محلی
 و ارضی و مدینه ای مستقر 338 نمیشوی و لکن الله حرمّ ذلک علی المؤمنین جمیعا بلی مزکوم
 مهجور است و مغلّ محروم قل فوالله لتعرف ما فعلت لتغرق نفسک فی الماء او لتقی جسدک علی النار
 او تطرح جسدک عن الجبال و تبکی بدوام الله بما جعلت نفسک من الذینهم ارتکبوا فی الارض حوباً
 کبیراً ای کاش در آتی خالص میشداین مغلّ بعید از هوای نفس تا اشارات و دلائل و امارات قبطنی
 را ادراک مینمود قل كذلك نذکرکم عن کل امر ذکرأ لعلّ تجدون الی الله ربکم سبیلا دیگر
 نوشته بود که رسول را اراده قتل داشتند بگو به او و الله اگر محبت الهی در قلب عبدالباقی و مصطفی
 باشد البته باید دست قاتل را ببوسند و ازاله خود قاتل را ارث دهند تا به شربت شهادت مرزوق شوند
 و به ملاء قدس و رفیق اعلی بشتابند قل اما سمعت ما غرّدت الورقاء علی افنان سدرة البقاء و غنت الروح
 بالحن الطّری فی فردوس الاعلی یا ابن الانسان اتحبّ ان تموت علی الفراش او تستشهد فی سبیلی علی
 التراب و تكون مشرق حیّ فی علی الفردوس فانصف یا عبد فانی شودهیکی که نخواهد در سبیل محبوب
 به خون غلطد و مباد جسدی که از شهادت در حبش احتراز جوید قل اما قرأت الا ان اولیاء الله لا
 خوف علیهم ولا هم یحزنون آنچه مذکور شد بشتو آن را به همه مردم ویر کلّ القاء نما و این امر را
 سهل مشمر و به تمام قدرت و قوت نصرت کن بیان و اهلس را 339 آتی غفلت منما که شیاطین به کمال

همت و قدرت در تدبیر و تزویر مشغول گشته اند همچو مذکور شد که سؤال و جوابی هم نوشته اند تا آنکه القاء شبهه در قلوب نمایندگان گریه معلوم نیست که سائل و مجیب کیست و لکن احصی الله السائل و المجیب نفساً واحداً و يعلم ما فی الصدوران انتم تعرفون کذلک قصصنا علیک من قصص الامر لکن من الذینم بتلویح الکلمات ینبهن قل یا ایها العافل کانک کنت راجباً علی مطیة نفسک و اخذت زمانها عن کفک بحيث لا تدری فی ای ارض تمشی و ترکض و کذلک ینبغی للظالمین من عذاب یوم عقیم فوالله انک انت العقیم لانک جعلت نفسک محروماً عن رحمة الله و عن فضل الذی کان عن مشرق الروح فی فجر النور مشهوداً و کذلک الذین یمشون علی قدمک و یتبعون ما یوسوس الشیطان فی صدورهم و اخذوا السامری لانفسهم ولیاً من دون الله و کانوا فی ارض الغلّ و البغضاء محشوراً قل یا ایها المجادل المعارض و الذین اتبعوک بای دلیل اعرضتم عن الذی ما دعاکم الا الی الله و قتم علیه بالمحاربة باسیاف السنک و سهام ظنونکم بعد الذی انهاکم الله عن ذلک فی کتاب الذی لا یأتیه الباطل و کان فی کتائز العظمة بخاتم الله مهوراً فوالله لو هبت فی قلوبکم نسמת الحب لتقطعوا رؤوسکم بایدیکم جزاء بما 340 فعلتم فی دین الله و کنتم فی الواح القدس باسم المعرضین مکتوباً قل یا ایها المایوس المجاهد و المحروم المعاند بای ذنب اخرجت سیف ظنونک عن غمد هواک بعد الذی رأیتنی و ما عاشرتنی و ما وصل الیک کتابی و لا الی کتابک و لا انا سمعت اسمک و لا انت احصیت ما کنت علیه فوالله لم یکن کلّ ذلک الا من فطرتک الخلیئة یا ایها المشرک بالله و المعرض جماله و الملحد فی آیاته فوربّ السموات و الارض فعلت امراً ما فعل احد قبلك و ارتکبت ذنباً ما سبقه ایدي احد و لا یخطر ببال نفس و نسأل الله بان یجزیک بما فعلت و اردت و کنت بذلک من الذین هم ما وجدوا روائح الانقطاع عن مصر الاحدیة و ما دخلوا فی مدینة الّتی کانت بقدره الله خلف سرادق العزم مبسوطاً آخر بر فرض تسلیم که نعوذ بالله مصطفی چنین حرفی از لسان جهلش جاری شده این از کجا ثابت شد که از این بنده باشد و الله المهیمن القیوم که اگر از لفظ احدی چنین مزخرفی ظاهر شود و استفسار این فقره هم اینقدر تطویل و اطناب ضرورنداشت به دو کلمه معلوم میشد حمد میکنم خدا را که جمیع دریتهای خود به هوای نفس و حفظ مال و جاه مشغول بودند و این بندگان در ولایت غربت با شدت اعداء جمیع آنچه نازل شده بود از نزد خدا جمع نمودیم و همه به خط مبارک 341 مبارک نوشته شد و جلد شد و بعضی را به همه اطرف فرستادیم و به زحمتی حفظش نمودیم که جز خدا احدی اطلاع ندارد و احاطه نموده و یک شرافت این ارض همین که محلّ این شرافت کبری و منزلت عظمی شد و معذک این نسبتها در عوض اینکه نصرت کنید و یا اعانتی نمائید داده و میدهد فوالله ما اشکو منکم لانّ ینبغی لکم بان تفعلوا ما فعلتم و تنسبوا ما نسبتم کما فعلوا الذین کانوا قبلکم و حاربوا الله فی امره و جادلوا اصفیائه و نازعوا احبائه و حاججوا ارتفاعه و جاحدوا فضل الذین هم آمنوا بالله و جاهدوا فی سبيله کما انتم

فعلتم بتمام قدرتكم وبكل ما استطعتم عليه وانكرتم فضل الذي كان عن سحاب رحمة بقدره الله مهطولا
 فوالله فينئذ يذوب قلبي فيما فعلتم وبيكي السراج قدّامي ويصيح القلم في انا ملي ويضج اللوح في يدي
 فيما اقتريت علي العبدوما استحيت عن الله الذي خلقم بامرهم واطهرک من ماء الذي كان في ظهر
 ابيک مستورا ودر آخر رساله ذکر نموده بود که عقیده ما این است که شما و جناب حرف جیم
 دریک رتبه هستيد و به این معتقدیم و بعد ذکر موسی و خضر نموده بود و مقصودي در آن مستور نموده
 بود اول آنکه دروغ گفته و افتراء بر نفس خود زده و تکذیب نمود اورا قلم و مداد او قُل کذلک
 يشهد ايدیکم و اقلامکم علي انفسکم ان انتم تشعرون جميع مطالب و عقائد و حب و بغض 342 او از
 کتاب او مشهود گشت و اگر به رائحه خدا و اوليای او موقوف شده بود هرگز اینگونه افترا بر عبد او جائز
 نمیدانست در این طومار یک کلمه صدق و یا حرفی که مدلل بر فرق باشد مذکور نمود کل اظهار حب
 به جناب حرف جیم و بغض به خدا و اوليای او بود کذلک احصينا کل ما کان عليه ويشهد بذلك
 ايداه و مداده و قلم الذي عذبه الله باصبعه فيما كتب منه ما لا ينبغي لاحد في الملك و کذلک يشهد
 هذا القلم في هذا اللوح لتكون علي العالمين نذيراً وثاني آنکه این عبد والله الذي لا اله الا هو جزعבודيت
 حامل امري نبوده و البعد الامر بيد الله المهيمن القيوم مشکل در این مقام احدي با عبد مرافقت نماید
 معذلک فيا لله که در هر نامه که به این ملک از اصحاب غل و بغضاء می آید ذکر برهان شده که
 فلان چنین گفته برهان طلبیدم عاجز شد از اتیان برهان آخر برهان از که میخواهند و برای چه امري
 حجت و دليل ميطلبند اگر برهان عبوديت ميطلبند قل ملاء الآفاق و اگر دون آن را میجویند لم یکن یکن
 عندي قل يا ايها المعرضون لو انتم تطيرن بجناحين الظنون من حينئذ الي يوم الذي لا آخر له لن تصلوا الي
 هواء هذا الفضاء اذا يا ايها المغلّين موتوا بغيطكم و نار انفسكم ان الله عليم بما اليوم في قلوبكم تكتمون قل
 انسيتم ما وصاكم الله في الكتاب 343 وفي كل اللوح بان لو تجدوا نارا في سدره لا تحذوها بماء غلکم و
 لا تمسوها بظنون انفسكم اتقوا الله ياملاء البيان ثم عن عبادته لا تستنكفون وانتم نبذتم نصح الله من وراء
 ظهوركم و ما اجبتم داعي الله و كنتم من الذين آمنوا و اعرضوا ثم ازدادوا شقوتهم و يحسبون انهم
 فازوا بوجه الهدي كلاً بل هم عن جمال الله معرضون قل مثل ما انتم تكتبون و ترسلون الي الاطراف
 كمثل الذين هم كتبوا الورقات و علفوها علي البيت ليدحضوا الحق باقوالهم فويل لهم ولکم فيما
 صنعوا و فيما انتم اليوم تصنعون قل الله يرفع الحق بكلماته و يزهق الباطل بامرهم و يبطل اعمال الذينهم ارتكبوا
 بهتاناً و اثماً و يقطع دابر الذين هم قاموا علي عبده من دون حجة و برهان و کذلک كانت سنة الله من قبل
 ان انتم في آفاق الامر تنظرون قل يا ايها المعرض اسمع قولي و لا تجاوز عن حدك فانزل من سلم النفس
 و الهوي ثم ارتق الي سلم الانصاف و الرضا لعل الله يغفر عنک و يدخلک في شاطي حبه و يرزقک من
 ثمرات الانقطاع و يجعلک من الذين هم ببشارة القدس يستبشرون و نشهد في آخر الكتاب بان من

يظهره الله حق لا ريب فيه ويظهره الله في المستغاث واذا انتم عنه معرضون فوالله لو تكونن في هذا 344 القميص لن تؤمنوا به ولا بالذين هم من عنده يرسلون لانكم تعترضون عليه و تجادلون فيما عندكم وتستدلون بما القى الشيطان في قلوبكم وانه مقدس عن الكل ذلك وينا ديكم بلسان الغيب انه لا اله الا الله انا يا اهل البيان اياي فارجعون فوالله اذ اُبكيْتُ في هذا القول علي شأن لن يحصيح احداً الا الله المهيمن القيوم كاتي اطلعت بجزئه وبكل مايجري عليه من سوء ظنونكم الا لعنة الله علي الذين ظلموا ويكلمون من دون بينة من الله ولا كتاب عزّ محبوب قسم به خدا كه اين عبد افتخار مينمايد به تراب قدوم مبارك آن نير اعظم وكلّ ارض محبوب است نزد اين عبد زيرا كه محلّ مشي آن رجل مبارك واقع ميشود وهوا مقصود اين عبد واقع شده لاجل آنكه از او استنشاق ميفرمايد وكذلك جميع مياه ارض لاجل آنكه از او مي آشامد و تمام وجود را طالب وآملم كه محلّ نظر وبصر آن سلطان غيب وشهود خواهد شد. فنعم ما قال : و غايتي القصوي مواقع رجلها وعرش البهاء ارض عليها اتمشت

با وجود اين نميدانم اينگونه سخنهاي بي معني چرا درالسن وافواه اين همج رعاع جاري شده قل الله اذن لكم ام علي الله تفترون باري كلّ امور را به او تفويض نمودم انا لله وانا اليه راجعون " انتهي وآثاري كه از ازل شروع از همان سال 1265 وبه قول قهير " در اثباتيه ازل و 345 رديئه بهاء حضرت ازل در سنه واو از بيان ظاهر شد واز لسان غيب متكلم وناطق باياتي عاليات ظاهر است تا آخر حياتش صادر گرديد وعده آن بسيار ونزد پيروانش انتشار دارد ونثريا نظم وفارسي يا عربي است وبعضي از آنها به طبع نيز رسيد وهمه به اسلوب آثار حضرت نقطه ومتمولّد ومتمفرّع از آنها ميباشد وشماره اي به خط شكسته نستعليق شبیه خط حضرت نقطه از او در دست است كه تميز وتفكيك از خطّ حضرت نقطه توان نمود و امضاء مكاتيب را 38 به تطبيق عدد ابجدي حروف ازل ويحيي به اعتبار كردن ي ح ي ي ميشود و گاهي " المذنب يحيي النوري " امضاء ميكرد و به جز كتاب نور كتاب مستقيط و كتاب اخلاق روحانيين وكتاب عليين وتمهء بيان حضرت نقطه وغيرها ونيز مناجاتها ونامه هاي كثير به افراد با بيان ايراني وغيرهم نزد آنان متداول گرديد ودر آنها غالباً خویش را ثاء رمز ثمره ونيز نور ووجه و نظائر اين القاب ستود . وچون ميرزا يحيي ازل درادرنه با آثار و اعمال وگفتارها ي برادر بزرگوار مخالفت ورزيد وبابيان را به همين طريق مذکور باقي داشته امر ونهي ميكرد به نوعي كه در تاريخ ظهور الحق مفصلاً ثبت گرديد وبا مقاومت شديد كه بروز داد وتحريري كه پيوسته همروانش مينمودند رفتار وگفتار ومراسلات خارج از اسلوب وآداب و 346 احترام به عرصه آوردند واز درجه خود ورتبهء اتّفاق واتّحاد سقوط يافتند و متدرّجاً درالواح وآثار ومراسلات صادره به رموز و اشارات والقباني از قبيل مشرك بالله و مجل و جعل وطاغوط و شيطان وابليس و بر كهء منتنهء خبيثه وطنين ذباب و

امثالها نام برده شدند چنانچه شمه ای در ذیل نام ابلیس و درخش و حرف و مواضع اخری ثبت میباشد و پیروانش به عناوین ازلی و یحیائی و بموتی و غیرها خوانده گردیدند از آن جمله خطاب به شیخ سلمان از آثار ادرنه بهاء الله است قوله: " ای سلمان این ایام مظهر کلمهء محکمهء ثابتة لا اله الا هو است چه که حرف نفی به اسم اثبات بر جوهر اثبات و مظهر آن مقدم شده و سبقت گرفته (مراد میرزا بجی ازل است) واحدی از اهل ابداع تا حال به این لطیفهء ربّانیه مانتفت نشده و آنچه مشاهده نموده ای که لم یزل حروفات نفی علی الظاهر بر احرف اثبات غلبه نموده اند از تأثیر این کلمه بود که منزل آن نظر به حکمتهای مستوره در این کلمهء جامعه نفی را مقدم داشته ای سلمان قلم رحمن میفرماید در این ظهور حرف نفی را از اول اثبات برداشتم نفسی را که در شهور و سنین به ید رحمت تربیت فرمودم بر قتل قیام نمود " ایضاً: " فوالذی نفسی بیده که در ابداع شبه این نفس در حبّ به ریاست و جاه دیده نشده 347 فوالذی انطق بکلّ شیء بثناء نفسه که اگر جمیع اهل ابداع اراده نمایند که حسد و بغضای نفسش را احاطه کنند جمیع خود را عاجز مشاهده نمایند " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله: " سبحان الله الی حین معرضین و منکرین نمیدانند آنچه نزد مبشر یعنی نقطه رفت از که بود العلم عند الله ربّ العالمین " مراد آنکه عریضهء میرزا بجی نزد نقطه به سجن ما کو که موجب صدور توقیع مسطور گردید به املاء آن حضرت بود و در لوحی به اشرف است قوله: " یا عبد تالله کلّمَا سمعت و عرفت قد ظهر من لدنّ و کلّمَا اشرنا به الی دونی هذه لحکمة من لدنّ و ما اطّلع بذلک احد الا الذین عرفناهم مواقع الامر و ایدنا بروح الامین " و قوله: " یا علی بلا یای لا تحیی قبول نمودیم یا علی الیوم یوم تحمّل است قل انا سافرنا الی ان بلغنا وراء جبل المسک فی بقعة السماء شهدنا قوماً من المقدّسین الظاهر فی البقعة علی اسم من الاسماء موقوفاً و كانوا ان یقدّسوا الله عمّا ظهر فی عوالم الاسماء و الصّفات و عن کلّ ما یعرفه اعلی حقائق الممکات مجموعاً اذاً اقنا 348 فی مقابلة عیونهم و مکثنا فیهم و تجلّینا علیهم بطراز الله و کذلک کان الامر فی وادی العزّ الحقّ مقضیا و کما فی تلک الحالة فی المدّة الّتی لم یحدّ بالقلم بما سبقت رحمتنا بالفضل علی العالمین جمیعاً لعلّهم یلتفتون بالذی كانوا ان یقدّسوه فی ایامهم و یعرفوا بارئهم موجدهم بعد الذی كانوا ان یدعوه فی کلّ زمن قدیماً فلّمَا وجدناهم ما یتسکّأ بجبل الاسماء و غافلاً عن سلطان المسمی سترنا الوجه عنهم و عرجنا زمناً بینهم و امضینا عنهم الی ان وردنا فی فاران القدس وراء جبل الیاقوت فی بقعة مقدّس محجوباً" الخ . و قوله: " هو الباقي ان یا امة الله اتصبرین علی مقعدک بعد الذی کان قیص الغلام محمراً بدم البغضاء بین الارض قل انا خلقنا البلعان من قبل بقبضة من الطین ثمّ البسنه قیص الاسماء بحیث اشتهرنا اسمه بین عبادنا المقربین و ارفعنا ذکره الی مقام کان ان یدکره الناس فی اکثر البلاد و احاطته امطار الفضل من سحاب الامرنا المبرم العزیز القدر فلّمَا قضت ایم بعثنا بعده الکلیم بآیات بینات و ارسلناه الی بلده اذاً انکره

وغرته الرياسة الي ان حارب بالذي بحرف منه خلق خلق السموات ومادونها والارضين ومن عليها
 وجعلناه مظهر نفسنا العليم الحكيم " ودر مناجاتي قوله: 349 ارتفع ضجيج المشركين وصرخ المنكرين
 وقاموا علي قتلي وتضييع امرك وانك بسمك المكنون احصيت وعلمت ما عملوا ويعملون وقد قضي يا
 الهي ما قضيته بمشيتك وظهر ما اردته بارادتك وقدرتك واذا تراهم يا الهي اتخذوا العجل لانفسهم رباً
 سواك ويعبدونه في العشي والاشراق من دون بينة ولا كتاب وبلغوا في الغفلة الي مقام تمسكوا بالموهوم
 واعرضوا عن سلطان المعلوم " الخ وقوله: " ولو اني اشاهدهم يا الهي احجب من ملل القبل بحيث ما
 احصيت اشقي منهم وابعدهم عنهم يقرؤون البيان ويكفرون بمنزله سبحانك سبحانك يا الهي
 تسمع ضجيجي وصرخي و ما يرد علي في كل الاحيان من مظاهر الشيطان و مطاع الطغيان ومعادن
 الحسد والحسبان " الخ ودر لوح به بصير است قوله: " تا لله الحق قد اخذنا تراباً وعجنه بمياه
 الامر وصورنا منه بشراً وزيناه بقميص الاسماء بين العالمين فلما رفعنا ذكره و اظهرنا اسمه بين ملأ
 الاسماء اذا قام علي الاعراض و حارب مع نفسي المهيمن العزيز العليم وافتي علي قتل الذي بذكر من
 عنده خلق و خلقت السموات والارض وانا لما وجدناه في تلك الحالة سترنا في نفسنا 350 وخرجنا عن
 بين هؤلاء وجلسنا في البيت وحدة متكلا علي الله " الخ ودر لوحي ديگر قوله: " اي مهدي معذلك
 بعضي از محتجين اهل بيان طين ذباب را از نعمات بديعه مالک اسماء وصفات بهتر شمرده اند و مقدم
 داشته اند اين است لو تكون من المتفرسين كوثر اطهر معطررا گذاشته اند وبه بر كهء منتنه خبيثه
 توجه نموده اند " وقوله: " نفسي كه والله الذي لا اله الا هو مثل آنكه اهل هند طيور خود را كه به
 طوطي مينامند تعليم ميدهند همان قسم تعليم نمودم و حفظ فرمودم از خلف ستر بيرون بر قلم قيام
 نمود " وقوله: " ان اعرض عن الغدير مقبلاً الي بحر اسمي القدير الذي كل قطرة منه ينادي الملك
 لله الملك العليم الخبير ان اعرض عن الشجرة المغرسة في الباب بغير الحق " وقوله: " چنانكه حال مشاهده
 ميشود مشرک بالله واتباعش به ذكر خلافت مجعوله ناس را از مالک بريه منع نموده اند ان هم الا في
 ضلال " وقوله: " هو الامنع الاعلي قد اشرفت شمس البهاء عن افق البقاء بطراز ربّي المقتدر العلي
 الابهي قل موتوا يا ملأ الاشقياء كلما زاد المشركون في الاعراض انها قد 351 ظهرت بضياء اخري
 اعظم من الاولي فسبحان قدرة ربّي الابهي اذا موتوا يا ملأ البغضاء ان يا جعل قد فتحت ابواب
 الرضوان من اصبع الرحمن وهبت روائح الريحان من شطر اسمي السبحان فر مع جنودك الصماء تا لله يا
 خفاس قد جاء يوم موتك لان شمس الجمال قد اشرفت من قطب الزوال بسطان العظمة والاجلال فويل
 لك ولمن كفر و تولى يا بعوضة الشرك قد جائك الفناء ان استكبروا يا اصفياء الله بما
 اختصكم الله لنفسه وعرفكم ما اضطرت عنه افئدة كل اهل العلم و العرفان قل موتوا يا اهل
 الكفر والبغضاء " وقوله: " بسم الله الامنع الاقدس العز الابهي ان الذي يفر من الثعلب وستر

وجهه خلف الدنان خوفاً من نفسه فلما شهد باننا ارفعنا الامر بسلطان القوة والقدرة واشتهر اسم الله بين
 المشرق والمغرب اذ اُندم عن ستره وخرج عن خلف القناع ببغضاء عظيما وشاور مع خدائي علي قتي
 واراد ان يسفك هذا الدم ان يا قلم الاعلي ذكّر لمن تجد ما نادي به احد من حزب الشيطان في
 شطر العراق بان يا ملاً البهاء لم تبلغون امر الله ربكم وتدعون الناس الي الذي خلق كلشي . بامر من
 عنده . لان تنتهي رتبة العباد الي مقام الازل فويل لك يا ايها المشرك تا لله ما فوهت في اسم
 الازل انا خلقناه كما خلقنا الكل الاسماء ليدلن علي موجدهم وصانعهم بين ايها 352 الشقي كيف
 صار الديان دنياً ولن يتغير دونه ان يا واحد العين فكّر في نفسك اتشهد عيوب غيرك وتكون غافلاً عما
 في نفسك فويل لك بما علمك الشيطان الذي كفر بالله وجعلنا ظاهره عبرة للخلائق
 اجمعين قل يا ايها الحمير انا حفظناه ورببناه ووصفناه واذكرناه وانت عرفت وكنت علي
 ذلك شهيداً وانه حارب بنفسي " وقوله " ثم اذكري لهم باننا اصطفينا من اخواننا احداً ورشحناه عليه من
 طمطم بجر العلم رشحاً قل قد ظهر الشيطان بشأن ما ظهر شبهه في الامكان وكذلك ظهر جمال
 الرحمن بطراز الذي ما ادرك مثله عيون الاولين نفسي كه يك لطمه در دنيا نخورده وهميشه پنج
 نفس از اماء الرحمن نزدش بوده حال انصاف ده بر اين مظلومها چه وارد شده (اشاره به ديان
 وآقا سيد ابراهيم خليل تبريزي است) مع آنکه يکي در خدمتش مشغول وديگري براو وارد باري لعمرالله
 به اعمالی عامل بوده كه قلم حيا ميکند از ذکرش قدری در عصمت نقطه اولي تفکر کن ملاحظه نما
 چه ظاهر گشته وقتي كه اين مظلوم از هجرت دوساله كه در صحاري و جبال سالک بود وبه سبب
 بعضي از نفوس كه بيابانها دويدند رجوع به دار السلام نمود ميرزا محمد علي نامي رشتي به حضور آمد و
 امام جميع به کلمه اي نطق نمود درباره 353 عصمت آن حضرت كه في الحقيقة حزن جميع اقطار را
 اخذ نمود سبحان الله چگونه راضي شدند كه به اين خيانت اعظم تمسك جستند" ودر لوح به شيخ
 نجفي اصفهاني است قوله: " جناب ميرزا علي اكبر از منتسبين نقطه عليه بهاء الله ورحمته و جناب ابو
 القاسم كاشي و جمعي ديگر به فتواي ميرزا يحيي كل را شهيد نمودند"
 وقوله: " يا شيخ ان قلبي ينوح لنفسي واللوح يبكي بما ورد علي من الذي حفظناه في سنين متواليات و
 كان ان يخدم وجهي في الليالي والايام الي ان اغواه احد خدائي يشهد بذلك عباد موقنون الذين
 هاجروا معي من الزوراء الي ان وردنا في هذا السجن العظيم جميع اين حزب ميدانند كه سيد محمد
 يكي از خدام بوده در ايامي كه حسب الخواش دولت عليه عثمانی به آن شطر توجه نموديم همراه بوده
 وبعد از او ظاهر شد آنچه كه لعمرالله قلم الهي گريست ولوح نوحه نمود لذا طردش نموديم وبه ميرزا يحيي
 پوست وعمل نمود آنچه را كه هيچ ظالمي نمود تركاه و قلنا اخرج يا غافل بعد از ظهور اين كلمه به
 مولوي خانه رفته با آنها بوده الي ان جاء امر الخروج " الخ. در كتاب اقدس خطاب به او است

قوله : " يا مطلع الاعراض دع الاعماض هبني اشتبه علي الناس امرک هل يشتهه 354 علي
 نفسک قد اخذ الله من اغواک " (مراد سید محمد اصفهانی مذکور است) وقوله: " ومن رؤسائهم
 الذين سمّي به علي محمد انه تمسک بامرهم في العراق بالذين ظلموا واذا جاء الافتتان اخذ وقال اني کفرت
 بالله مالک يوم الدين فانظر في الذين يتبعونه بعد الذي يعلمون ما ظهر منه الا لعنة الله علي القوم
 الظالمين وكذلك رئيسه تمسک بالتمرد واذا جاء القضاء اخذ اول مرّة ولم يجد لنفسه من محيص " الخ
 ودر شأن ميرزا علي محمد سراج برادر منقطعۀ حضرت نقطه در کربلا و سید محمد در اسلامبول میباشد
 که به دولت عثمانی متوسّل شده انکار ایمان کردند و معذک گرفتار شدند . و نیز قوله: " هو الحبيب
 نامه آن جناب بین یدی العرش حاضر اي علي " الخ وقوله : " بسم الذي كلّ عنه
 لغافلون وبعد سؤال از شمس حقیقت " الخ هر دو در جواب سؤالات از لیانۀ میرزا علی محمد
 سراج اصفهانی است . وقوله : " وان رأيت الهاء قل افّ لك بما اكتسبت في ايام الله تالله هذه لا يام
 وعدتم بها في الالواح ثمّ في صحف النبیین والمرسلین لولاه ما بعث محمد رسول الله ان 355 اتق الله
 يا ايها المشرك بالله والمعرض عن جنابه والكافر بآياته واتخذت البعل لنفسك رباً من دون الله " الخ
 (راجع به ملاً هادي قزوینی است) . وقوله: " اگر اهل بیان بیانات یحیی و سید محمد و هادی و اعرج
 (مراد از اعرج ملاً جعفر نراقی مذکور است) و امثال این نفوس ملاحظه کنند و در بیانات خدام این
 باب هم تفکر نمایند فوالله لیجدنّ الحقّ ویضعنّ الباطل " و در لوجی است قوله: " سوف تسمع من اکثر
 البلدان نداء العجل ایاکم ان تعقبوا کلّ کذاب کان في اللوح اثیما " وقوله : " واذا تراهم یا الهی اتخذوا
 العجل لانفسهم رباً سواک " وقوله : " معذک به جعل از مالک علل ممنوع گشته اند " الخ و در
 ضمن لغات ثعبان و سجن و بدیع بعضی از الواح شدیده در تأکید اجتناب و احتراز از معاشرت از لیان
 ثبت است و در لوجی ثبت در ضمن لغت آسیه و نصر شرحی از وضع عائلهء میرزا یحیی ازل و ضمن نام
 میرزا محمد علی اشاره ای به اعمالش و ضمن نام جعفر ذکر ملاً جعفر نراقی از صف اول پیروان وی و
 ضمن شیعی احوال و عرفان اشیاع وی مسطور میباشد و در یکی از آثار خادم الله است 356 قوله : "
 این وجودات رذلیۀ دنیه که فضلهء جمیع مفقودین و مردودین خلق هر ظهورند به منتهای غلّ و بغضاء
 قیام نمودند " الخ و از حضرت عبدالبهاء است قوله : " شخص غیر حضور (مراد میرزا یحیی ازل و تلویح
 به تفاوت حال او با یحیی بن ذکریا (ی) حضور به معنی محترز از آمیختگی با زنان مذکور در قرآن است)
 چهل سال در جزیرهء مزبور (قبریس) در نهایت نحول و نحود بوده نه نامی و نشانی و نه نصرتی و نه
 اخلاقی سبحان الله در مدّت چهل سال نفسی را دلالت نکرد حتی از تربیت خانۀ خویش عاجز ماند
 " انتہی و در مقاله ای از آن حضرت منطبعه در مجلهء چهره نما در قاهره مصر است قوله : " اما
 آقا میرزا یحیی قبریس بعد از شهادت حضرت باب کرامتی که از این سید حضور صدور یافت این

بود که در ایام ماتم با ضجیع آن مظلوم دست درآغوش شد و به این کفایت نفرمود بلکه تلاق داده به سید محمد اصفهانی تزویج کرد و هیچ نفسی این قضیه را انکار نتواند زیرا همشیره ملا رجبعی در میان بایان مشهور و معروف بود و در مدت اقامت ایران و عراق و قبرس جزمتع به کواعب اتراب کرامتی ظاهر نگشت و قدرتی باهر نشد " انخ
 و نیز از آن حضرت است قوله: " به واسطه میرزا عبدالحسین تفتی کشه هو الله الهی الهی 357..... لا اله الا انت الملك الحق المقندر العزيز الرؤف ای یاران عبدالبهاء در هر دمی صد هزار شکرانه به ملکوت قدم نمائید که بدرقه عنایت رسید و صبح هدایت دمید و نسیم موهبت وزید و آهنگ ملا اعلی به مسامع روحانیان رسید و آذان نغمه یا بهاء الابهی شنید سبحان الله با وجود آنکه حضرت اعلی روحی له الفداء در جمیع زبر والواح ذکری جز ستایش من یظهره الله نفرمودند و جمیع احکام و مسائل و حقائق و معانی بیان را مشروط و موکول به تصدیق اسم اعظم نمودند و به صریح عبارت بیان فرمودند که اگر الیوم خود را ظاهر فرماید انا اول المؤمنین بعد خطاب به شخص بزرگوار میفرماید ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد البیانی لانهم خلق عنده یعنی در ظهور مجلی طور مبدا محتجب به واحد بیانی گردی و واحد بیانی عبارت از هیجده حرف حی و نفس مبارک است که عدد واحد تمام شود با وجود این غافلان محتجب به آن گشتند که چرا فلان موفق نشد و حال آنکه حضرت اعلی روحی له الفداء چنین فرمودند ای کاش آن شخص را میدیدند و اطوار و احوال و کردار او را به میزان الهی میسنجیدند تا واضح و معلوم شود که به سبب انحراف حتی عقل و شعور مسلوب شده تا چه رسد به اسرار و عرفان ربّ غفور اهل عرفان اعتراض به 358 حضرت اعلی روحی له الفداء مینمودند و میگفتند این القیامة الکبری و این الطمة العظمی این النار و این امتداد الصراط و این السؤل و الجواب و این الحساب و الکتاب و این الحشر و النشور و این قیام اصحاب القبور این طلوع الشمس من مغربها و این انتشار النجوم من مطالعها و این زلزلة الارض فی مشارقها و مغاربها این النفخ فی الصور و این النقر فی الناقور و این تسعر النار و این تزیین الجنة بفاکهة الاثمار این الکوثر و السلسبیل باری اعتراض مینمودند که این وقایع عظمی صریح کتاب الله و شروط قیامت کبری است اما حضرت میفرماید که جمیع این وقوعات خمسين الف سنة در دقیقه و طرفه العین واقع و منقضي شد با وجود این اهل بیان گویند این ملوک البیان و این مقابر اهل البیان این اجراء الاحکام و این مکتب من یظهره الله فتباً لكل جاهل و سقاً لكل متجاهل قدری باید در حجابات اهل فرقان نظر کرد اشکالات و شبهات آنان صد هزار مرتبه اعظم از این است گذشته از این جمال مبارک در ایام عراق دو سال غیبت فرمودند شخص معهود در پس پرده خوف چنان محبوب که نابود اثر بکلی مفقود کار به درجه ای رسید که ذکر ای امرالله نماند نفوسی بودند معدود و مخمود و در زاویه نحول محتفی

ومستورتا آنکه جمال قدم روجي لاجبائه الفداء مراجعت فرمودند بحض ورود به عراق چنان
 359 پرتوانواربه آفاق زد که عقول واله وحیران شد صیت امرالله بلند گشت و آوازه اشراق شمس
 حقیقت به شرق و غرب رسید فریداً و حیداً به نفس مقدّس مقابل من 359 علي الارض قیام فرمودند
 و واضح و آشکار بدون سترو حجاب به اعلاء امرالله در آفاق پرداختند خضعت له الاعناق و ذلت له
 الرقاب و خشعت له الاصوات و شخص معهود در زاویه نحول خزیده و از ترس و خوف در صفحات بصره
 و سوق الشیوخ نام خویش را حاجی علی گذاشته و کفش و کجّ فروشی مینمود و این قضیه را حتی
 بیان شاهد و گواهند نفسي انکار نتواند و چون به قوت اسم اعظم امرالله را عظمتی حاصل
 و خوف و خشیت از میان رفت شخص معهود اظهار وجود فرمود و حال در جزیره قبریس چون تحت
 حمایت انگلیس است به مکاتبه پرداخته زیرا ابداً خوبی نیست حرّیت ادیان و آزادی هر ملّتی موجود
 یا لله این شخص محترم قریب چهل سال است که در جزیره قبریس است چه قدرتی بنمود با وجود
 حرّیت و کمال آزادی ادیان و ملل که انسان واضحاً صریحاً در میادین و معابر و معاهد اقامه حجّت و برهان
 میتواند که بنماید آیا این شخص محترم توانست که یک نفس هدایت نماید و یا آنکه در مجمع و محفلی لسان
 نطق بگشاید یا آنکه شخصی را مدّعن به اندک دانائی خویش نماید و یا آنکه حرکتی نماید که ذکرش
 در محلی و یا روزنامه 360 مذکور شود آیا عجزی اعظم از این تصوّر توان نمود لا والله اما جمال
 مبارک در سجن اعظم در کمال اقتدار در مقابل من علي الارض قیام فرمود و به ملوک و سلاطین
 الواح مرقوم و ارسال فرمود حتی به مرحوم ناصرالدین شاه لوح مخصوص فرستاد و در جمیع اروپا آن
 الواح نشر گردید مختصر این است که امر مبارکش را در سجن اعظم في الحقيقة سلاسل و اغلال بلند
 فرمود (مراد سلاسل و اغلال تضییق و ستم و جفا است) چه قدرتی اعظم از این والله الذي لا
 اله الا هو اگر اندک انصافی باشد همین برهان کفایت است و به برهان دیگر احتیاج نیست از اول ابداع
 تا به حال هیچ مظهر مقدّس از مظاهر الهیه در یوم خود امر خویش را در سجن اعظم در تحت سلاسل
 و اغلال بلند نکرد و این قضیه در ایام خود ما واقع گشت حکایت و روایت نیست که ادنی شبهه ای
 حاصل شود صیت الهی از سجن اعظم بلند شد و آوازه امر حقّ در سجن اعظم جهانگیر گشت و ندای
 الهی از تحت سلاسل و اغلال آفاق را به حرکت آورد فانصفوا یا اولی الانصاف و از این گذشته
 البته میدانید که شخص معهود در چه حالت است به ظاهر ظاهر نیز در خسران مبین است جمیع
 اولاد هریک در حالی عجیب یکی ترسا شده و دیگری در کلیسا پارسا یکی 361 وقف شرابخانه است
 و دیگری خادم بتخانه البتّه این تفصیل به گوش کلّ رسیده غافلان اگر انکار کنند شخص معتمد بفرستید
 تا تماشا کند مقصد این است حال مقتدا چنین فیا اسفعا علی الاتباع والبنات والبنین ولی بحر اعظم را
 اینگونه کف ها مقاومت ننماید یک موج زند و خاشاک و خس را به کنار اندازد دریا در نهایت صفا

جلوه نماید کلاً پریشان و پشیمان گردند و نادم و بی نشان شوند فسوف ترون الغافلین فی خسران مبین وعلیکم الباء الابهی " انتہی وازپسرانش محمد نام معروف نزد ترکی زبانان ولیمحمد و دیگر رضوانعلی درایام حضرت عبدالہاء تنہا تنہا بہ عکا آمدند و تنعم شدند رضوانعلی بر پدر خود رد نوشت ولی محمد چون نقودی از این و آن می یافت صرف می و فجور میکرد لذا منع فرمودند کہ چیزی بہ او ندهند تا موجب ضرر امراللہ در آنجا نشود و بالاخرہ وی را ہمراہ آقاسید اسداللہ قہی بہ ایران فرستادند تا نزد پیروان پدرش آسایش کند . دیگر از پسرانش آقا نور شہرت و سیادت کسوت و تظاهر پیشہ طبابت سالہا در رشت سکونت داشت و میرزا احمد پسر دختر میرزا یحیی زوجہ حاجی حسین پسر حاجی عبد السلام زنجانی کہ برادر حاجی حسین مذکور نیز یحیی نام بود و میرزا احمد در اواخر سنین حضرت عبدالہاء با پسر برادرو دختر برادر بہ حیفا آمدہ در جوار بزرگواری و عطایش بماند 362 بماند تا همانجا در گذشت و در گلستان جاوید مقبرہ بہائیان آنجا مدفون گشت . و از یحیی نامان کثیر الذکر در آثار حاجی میرزا یحیی بن حاجی میرزا ہادی دولت آبادی مذکور بود . از حضرت عبدالہاء خطاب بہ بشیر السلطان در شیراز در حق وی است قولہ: " محرک فساد شیخ الملک است و این شخص از پیش مرقوم شد بہ شما کہ یحیائی از لی بابی است جمیع معاشرت او با اغیار یعنی حاجی میرزا یحیای داماد ازل بود نہ یار میرزا یحیی پسر میرزا ہادی دولت آبادی پدر متوفایش بہ کرات و مرآت در اصفہان بر سر منبر تبری از حضرت اعلی نمود و سب و لعن کرد " و قولہ: " و همچنین سلیل آن شخص در این ایام در روزنامہء چہرہ نما بکلی انکار و استکار نمود " الخ و صورت مقالہ ای کہ آن حضرت برای چہرہ نما فرستادند این بود: " جناب مدیر چہرہ نما ملاحظہ فرماید ہواللہ سؤال: حاجی میرزا یحیای دولت آبادی بہ موجب کاغذی کہ در چہرہ نما مندرج است کلیاً خود را عاری و بری دانستہ جواب: حاجی میرزا یحیای دولت آبادی در مسلک و روش اقتدا بہ پدر مرحوم خویش و آقا میرزا یحیای قبرس است آقا میرزا یحیای دولت آبادی 363 نیز ادعای وصایت و خلافت نماید و خویش را نفسی نفیس شمرد و با وجود این تبری میفرماید و در جریدہء شما بیزاری از سرور مظلومان اعلان مینماید " الخ و در کتاب سفرنامہء اروپا نیز ذکر می آید از او است و از سید محمد اصفہانی سابق الذکر نیز اشارہ میباشد . و ذکر یحیی خان حاکم ارومیه ضمن وصف ارومیه است و یحیی از لی قزوینی کہ بہ عکا در محضر ابہی رفتہ بہ ایمان بہائی پیوست . در لوحی است قولہ: " و نذکر من سئی یحیی الذی حضر وفاز وایدہ اللہ علی الانصاف فی ہذا النبأ العظیم یا یحیی حضرت و سمعت رأیت اذ نطق القلم الاعلی اذ کان مستویاً علی عرشہ الرفیع " و میرزا یحیی بن حاجی ملا حسن ساکن جدہ مذکور ضمن نام جدہ نیز اعمال مخالفہ اشتمالش در آثار آن حضرت ذکر میباشد . ید عربی دست ویر کل و بر بعضہائی از آن مانند کف و ذراع اطلاق میشود . ایدی = جمع ایادی جمع الجمع .

در لوح صلوة یومیه است: " للمصلّي ان يغسل يديه " که به دلالت عمل وسیره مراد از ید از اصابع تا زندین میباشد. ودر لوح به رئیس است: " عرجوا الي مقام المكاشفة والحضور بين يدي الله " که مراد حضور در جلو 364 و محضر الهی است. وایادی در آثار این امر به معنی رجال فعال مجریان اراده امریه است. چنانچه در مناجات آیام صیام است: " الذين اقبلوا الي وجهك وآمنوا بآياتك الكبرى وانقطعوا اما خلق في الارض والسماء شوقاً لجمالک وطلباً لرضائك واقبالاً لحضرتک و اظهاراً لنعمتک وانک جعلتهم ایادی امرک بین بریتک و بهم اظهرت ما اظهرت من شؤونات احدیتک و ظهورات فردانیتک طوبی لمن اقبل اليهم خالصاً لحبک و سمع منهم آیاتک و ویناتک الّتی عجزت عن الاتیان بمثلها من في السموات والارضین " ودر مناجاتی از حضرت عبدالبهاء است: " اربّ اسألک بایادی امرک و مطالع ذکرک و مشارق حکمک " وایادی در آثار و خطابات مرکز عهد ابهی عبدالبهاء بر چهارتن از پیشوایان این امر در آن زمان لقب قرار گرفت یعنی حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی و میرزا علی محمد ابن اصدق و حاجی میرزا محمد تقی ابهری معروف به ابن ابهر و میرزا حسن ادیب طالقانی و خانواده ابن ابهر نام ایادی به خود دادند. یزل در لوح خطاب به نصیر:

" ان استقم علي حبّ مولاک علي شأن لن یزلک من شئی عن صراطک " 365 باب افعال از زلل به معنی لغزش. در دوستی مولایت چنان ثابت باش که هرگز چیزی تورا از راهش نلغزاند. یستن در ضمن سنان ذکر است. یلدا در ایران شب اول زمستان. در خطابی است: " وبرتوی روشن در این شب یلدا بر افروخت ". یمارون در لوح معروف به ناصر الدین شاه: " ایماون القوم وهم یشهدون اینکرون وهم یعلمون " کلهء القوم فاعل یمارون است چنانکه در مواضع کثیره از آثار این امر فعل مسند به اسم ظاهر جمع یا اسم جمع و غیرهما که شامل افراد فوق اثنین اند با واو جمع استعمال شد یعنی آیا قوم با اینکه به چشم میبینند مجادله میکنند ویا اینکه میدانند انکار مینمایند؟. یمامة در لوح به حاجی محمد کریمخان است: " کما یضرب بزرقاء الیمامة فی حدة البصر " دختری کبودرنگ تیز چشم و یمامة هم قسمتی از جزیره العرب. 366 یمرق در مناجاتی از خطابی است: " وشهب الرجوم علي اللّذين یمرقون من دینک المبین " آنا نکه از دین مبین تو چون تیر از کمان به در شوند. در حق ناقضین و تلویح به مارقین عصر علی امیرالمؤمنین و کلامش در حق آنان میباشد. ودر خطاب وصایای عهد است: " واحرس حماک الحصین من عصبه المارقین ". یمن نظر به قصه شیوایی بلقیس محبوبه سلیمان و ملکهء یمن در قرآن نام یمن را به تشبیه واستعاره به معنی شهر استعمال کنند ودر آثار امریه است

قولہ:

" ونسائم علمیه از یمن عزّ احدیه مقطوع شده " و در ذیل نام بلقیس و سبأ ذکر است. یموتی - یموتیها که در آثار غصن اعظم عبدالبهاء به کثرت مذکور است چنانچه شمه ای ذیل نام ادوارد برون

ثبت میباشد عبارت از میرزا یحیی ازل و پیروانش است که به تقابل و تبدیل نام یحیی اطلاق گردید.

367 ینبوع عربی چشمه و جدول پرآب. ینایع=جمع . منبع منشاء و درآمدنگاه آب . در لوح حکما است : " فلما انفجرت ینایع الحکمة والبیان من منبع بیانہ " ینعش در مناجات آغاز خطاب به عمه : " وینعش به روحی " سرزنده کرده شود به آن جانم. یرعون در سورة ص است: " یرعون ایل الطاغوت " و در لوح الامراست : " قد غلبت علیهم شقوتهم وهم الیوم فی هیماء الضلال یرعون " یرعون مضارع معلوم هرع به اضطراب و سرعت میشتابند. یرعون مضارع مجهول اهرع پرشتاب و تعجیل کرده میشوند . یرعون در سورة الصاد: " یرعون ایل النار (گردن کشیده روی به آتش آورده خیره مینگردند) و یحسون انها نور. یوسف قصه یوسف بن یعقوب بن ابراهیم با پدر و برادران و اخوانش در 368 مصر اصلا در تورات مسطور و در قرآن با فصاحت تمام مذکور که به نام سورة احسن القصص مشهور میباشد و تفسیر باب اعظم بر آن که در آغاز امر خود نگاشتند و کتاب اصلی و حجت ما جاء به بود و تمامت منویات نوین خود را طی تفسیر بر سورة مذکور جلوه دادند و آن تفسیر تأویل اندر تأویل اثنی عشریه با روش بدیعی میباشد و از فقرات اول است قوله: " الله قد قدر ان ذلک الکتاب من عند محمد بن الحسن بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب لیکون حجة الله من عند الذکر علی العالمین بلیغا " . و در سورة پنجم در تفسیر آیه " قد قال یوسف لایه " الخ : " وقد قصد الرحمن فی یذکر یوسف نفس الرسول و ثمرة البتول حسین بن علی بن ابیطالب مشهور " الخ و در بیان حکمت و مصلحت آن زمان و مراد خطابهای " یا قره العین " و آنکه نام آن کتاب را کتاب العدل فرمودند شمه ای در ضمن نامهای تقی و عدل و قره ثبت است و در آثا توضیح در شأن آن است قوله: " هذا ما نزل من سماء المشیة لمن سأل عن الآیة المنزلة فی احسن القصص یا قره العین فاضرب علی اهل المدينة ضرباً بسم الله الاقدم الاعظم الاقدس الابهی هذا کتاب من لدنا لمن آمن بالله و سلطانه الذی کان علی العالمین محیطا و بعد اجوبهء سؤالات آن جناب بعضی به شأن آیات منزله در قیوم الاسماء نازل و ارسال شد " الخ و در اثری دیگر: " معلوم آن جناب بوده که تفسیر احسن القصص بما عند القوم نازل شد و این نظر به فضل بحت بوده که شاید اهل غفلت و جهل به جبروت علم صعود نمایند چنانچه اکثری از مطالب مذکوره در آن از مطالبی است که نزد اهل فرقان محقق بوده و اگر از اول بما اراد الله نازل میشد احدی عمل نمی نمود و باقی نمی ماند کلّ ذلک من فضله علی خلقه و جوده علی عباده ملاحظه نمایند که اول امر آن حضرت به باییت خود را ظاهر فرمودند این نظر به آن بوده که طیور افتدۀ انام در آن ایام قادر بر طیران فوق این مقام نبودند قد ناحت الاشیاء بما نسب نفسه بهذا المقام لانّ هذا

المقام لو يكون اصلياً وما فوقه و فوق فوقه يخلق بكلمة من عنده و اشارة من اصبعه لم يزل در بحر اوهام مستغرق و از ما اراده الله محتجب بوده و خواهند بود الآ من اتقذه الله بفضلله و عرفه ما اظهره بامرہ ملاحظه نمائيد مقام امنع اقدسي را كه آيه لم يلد و لم يولد و ليس كمثلہ شيء و نقطهء بيان اياه ميفرمايد يا سيدنا الاكبر قد فديت 370 بكلي لك و ما تمتت الآ القتل في سبيلك چه نسبتها دادند و چه مقدار شرّ وارد نمودند مع آنكه لو ينصفون يشهدون بان ظهر في هذا الظهور ما لا ظهر في ظهور من قبل " الخ . و در آثار اين امر يوسف و قصه اش به نوع مثل درزيبائي و غيره بر معاني و حقائق جميلهء متنوعه اطلاق و استعمال گرديد و در لوحی ابتدا به " يا ساكن السجن " قوله: " و دخلت مصر الايقان و ما عرفت يوسف الرحمن "

و نیز يوسف نامان بسيار در آثار مذکورند كه غالباً در ظهور الحقّ تفصيل داده شد . در لوحی است : " لسان الله به كلمات پارسي تكلم ميفرمايد اي يوسف حجتّم بر كلّ من في السموات و الارض " الخ و ذكر ايمان ميرزا يوسف خان مستوفي الممالك آشتياني نسبت به حضرت نقطه در نوشته ها و السن تكرر يافت . و در حين اشتغال به اين كتاب در بيرجند قائن قضيهء حاجي ملا يوسف نخعي رخ داد و او مردي از طبقهء اهل علم و فضل و ادب از اهل سرچاه و ساكن بيرجند بود و در جمعيت اهل بها رسائل به تأييد اين آئين همي نوشت و به كفاف غير كافي قناعت داشت و خصوصاً نونهالان بهائي را تعليم و تربيت ميكرد تا به سال 1363 371 هج.ق. در بيرجند در گذشت و مردم بلد براي ممانعت از دفنش در قبرستان عمومي مسلمانان هيجان كردند و ناچار به جائي در خارج بلد مدفون و مخزون گرديد يوقّ در لوح به رئيس : " نسأ الله ان يوفّقك (تورا فائز و ناجح گرداند) علي حبه و رضائه " . يوم در آثار اين امر اصطلاح در اعصار ظهورات دينيه كه به اين معني به غايت كثر است استعمال گرديد از آن جمله: " امروز روزي است پيروز چه كه عرف ظهور مكلم طور در آن متضوّع طوي از براي نفسي كه به عرفش فائز شد و به نورش منور گشت اين يوم مبارك عند الله مذكور بوده و به يوم الله موسوم گشته هر نفسي به آن فائز شد به حيات ابدي و نعمت سرمدی فائز است ايام اولين و آخري به اين يوم معادله نمايد چه كه سلطان ظهور امام وجوه بر كرسي خود مستوي " الخ و ديگر: " من سلسبيل الحيوان في ايام الله العزيز الكريم " . يونان مملكت تاريخي معروف جهان در اروپاي شرقي در حَقّش در آثار است : 372 " فانظروا اليونان انا جعلناها كرسي الحكمة في برهة طويلة فلما جاء اجلها تلّ عرشها و كلّ لسانها و خبت مصايحها و نكت اعلامها كذلك نأخذ و نعطي ان ربك هو الآخذ المعطي المقتدر القدير "

پایان کتاب